



دوره دوم

۲

نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

نور علم

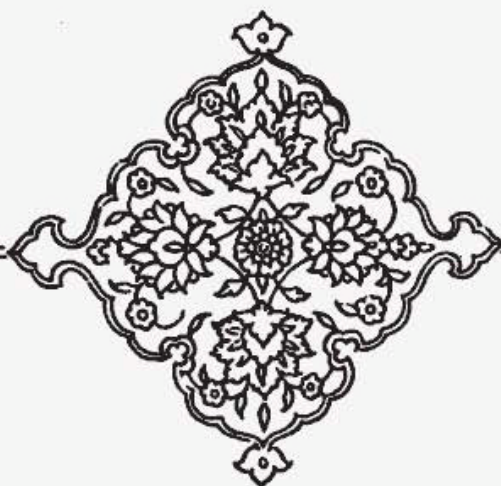
• مطالب این شماره:

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - علت غائی
- ۳ - اسلام و نظریه جهنم رعنی
- ۴ - دین و سیاست
- ۵ - فاطمه های دهگانه
- ۶ - مشروعیت حکومت و دولت
- ۷ - مضاربه
- ۸ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام
- ۹ - ارزشهای اخلاقی در مکتب پنجمین امام شیعه
- ۱۰ - چهارصد و هشتاد نسخه خطی
- ۱۱ - نجوم امت
- ۱۲ - رساله قره الباصره فی تواریخ الحجج الطاهره

دولة الاكادم من افضل المغانم
قال على (ع)

دولة الاكادم من افضل المغانم
قال على (ع)

مكومت نيك مردان از بلا ترين غنيمت هاست.
وسايل ج ۸۳/۱



خدا را شکر می کنم خدمتگزار ملتی هستم که چنین تحولی
عظیم در آنها حاصل شده است.

امام خمینی

بِاللّٰهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ

و چون دستهای میلیونها انسان آزاده و مؤمن و انقلابی و پاسدار
ارزشهای اسلامی در یوم الله ۲۲ بهمن به درگاه الهی بلند شده و از
حضرت احدیت پیروزی رزمندگان اسلام و توسعه حیطه قدرت قرآن را
در برابر افکار شرک آلود و قدرت جهنمی ابرقدرتها خواستگار شدند، ایزد
منان بر آنان منت نهاده و پیروزی بزرگ والفجر ۸ و فتح شهر فاو را به
میمنت این روز مقدس اعطاء فرمود، تا سالکان این راه بدانند که وعده
الهی حق است و:

ان شکرتم لا زیدنکم

و:

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها

نور علم

نشریه جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

شماره دوم (دوره دوم)

شماره مسلسل ۱۴

اسفندماه ۱۳۶۴

جمادی الاخر ۱۴۰۶

فوریه ۱۹۸۶

• مدیرمسئول: محمدیزدی

• درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

• نشانی: قم میدان شهداء

خیابان بیمارستان نبش کوی

ادیب - کد پستی: ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۱۹۸

• تلفن: ۲۲۲۲۲ - ۲۲۶۵۷

• حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهداء قم

فهرست مطالب

۱ - سرمقاله ————— ۳

۲ - علت غائی * ————— ۸

محمدتقی مصباح

۳ - ناسیونالیسم و ملی گرایی (۲) * ————— ۱۸

جعفر سبحانی

۴ - دین و سیاست ————— ۳۰

ابراهیم امینی

۵ - فاطمه های دهگانه * ————— ۴۰

مرتضی نجومی

۶ - مشروعیت حکومت و دولت (۱) * ————— ۵۴

صادق داربکلانی

۷ - مضاربه (۱) * ————— ۶۴

محمود عبداللہی

۸ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۶) ————— ۷۶

علی احمدی میانجی

۹ - ارزشهای اخلاقی ————— ۹۲

۱۰ - چهارصد و هشتاد نسخه خطی ————— ۹۸

رضا استادی

۱۱ - نجوم امت (آیت الله حاج شیخ عباس قمی) ————— ۱۱۴

۱۲ - رساله قره البصره فی تواریخ الحجج ————— ۱۲۶

الطاهرة *

مرحوم محدث قمی

مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده است.

• مقالات وارده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث خود را در این سرمقاله به دو
بخش مطالب داخلی و خارجی
تقسیم و در نهایت اختصار و فشرده‌گی
می آوریم.
بخش اول: دیدگاه آیت الله العظمی
منتظری.

در پایان اجلاس به اخیر مجلس
خبرگان، متنی در رابطه با انتخاب
حضرت آیه الله العظمی منتظری به
جانشینی رهبری نوشته و امضاء شد
که بعداً وسیله حضرت رئیس جمهور
و امام جمعه تهران و همچنین نائب
رئیس محترم مجلس خبرگان و رئیس



سرمقاله

مجلس شورای اسلامی خوانده و توضیح داده شد، که آنچه رخ داده یک روند طبیعی در انتخاب قائم مقام رهبری و تعیین تکلیف رهبری آینده توسط مردم بوده و این رویداد، مورد تصدیق و قبول خبرگان قرار دارد که طبق قسمت اول اصل یکصد و هفتم تحقق یافته است.

* * *

در همین رابطه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با حضور دبیر خود، رئیس محترم مجلس خبرگان حضرت آیه الله مشکینی، با حضرت آیه الله العظمی منتظری ملاقاتی طولانی داشتند که پس از تقدیم تبریک صمیمانه با توجه به خطیر و حساس بودن موقعیت ایشان، گزارشی از چگونگی امور جاری کشور و مهم مسائل انقلاب و اوضاع حوزه علمیه بعرض رسید که مسأله جنگ و مسائل قضائی کشور، روند کار مجلس شورای اسلامی و دولت در رأس این

مسائل قرار داشت.

حضرت ایشان پس از پاسخ تبریک و بیان نظرشان نسبت به رهبری آینده - که بعداً با فرمایشات دیگر ایشان توسط وسائل ارتباط جمعی منتشر شد - نسبت به مسائل مجلس شورای اسلامی و امور قضائی کشور توضیحاتی داده و نظرانشان را بیان داشتند که در کل، توجه بیشتر به قانون و رعایت ضوابط و مقررات شرعی و قانونی و اخلاقی را توصیه می نمودند.

و نسبت به دولت فرمودند: در جلسه ای که هیئت محترم دولت اینجا بودند من بیست و پنج مطلب را یادآور شدم که بیست و دو مورد آنرا قبلاً بطور خلاصه یادداشت کرده و برای آقایان به تفصیل و با ذکر مثال تذکر دادم و موارد یادداشت شده را خواندند که با در دست داشتن خط آن جناب به بعضی از این موارد که نشر آن را اجازه فرمودند اشاره

می کنیم.

۱ - باید مسأله جنگ و حل آن را در رأس مسائل قرار داد و برای فرماندهی واحد قوی و طرح اساسی و امکانات آن فکر اساسی کرد.

۲ - بجای است هیئت از افراد بی طرف و مردم انقلابی و دلسوز و غیرشاغل که در رشته های مختلف تخصص دارند برای تنظیم خطوط سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی کشور بدون نام و نشان و تبلیغات تشکیل شود و نظریات نهائی آن به هیئت دولت گزارش شود.

۳ - باید به صنایع نظامی اهمیت بیشتری داده شود و از مخترعین در این قسمت استفاده شود تا هر چه زودتر از این جهت خود کفا شویم.

۴ - لازم است کمکها و امکانات رفاهی و بهداشتی و عمرانی و فرهنگی به طرف روستاها و مراکز تولید و کار متوجه شود و از امکانات

شهرها خصوصاً سوئید در امور غیر ضروری، امثال آهن و تلوئیزون و اتومبیل و نحو اینها کاسته شود، بلکه بتدریج حذف گردد، به نحوی که ماندن در روستاها و مراکز تولید و دست زدن به کارهای تولیدی مقرون به صرفه و هجرت به شهرها کم شود.

۵ - لازم است است مردم در تجارت و زراعت و صنایع و ایجاد تأسیسات و کارخانجات عام المنفعة و سائر شغلها آزاد باشند مگر در موارد ضرورت، نه اینکه اصل بر منع و محدودیت باشد مگر با اجازه دولت، چون دولت، دولت است نه بازرگان یا کشاورز یا کارخانه دار.

* * *

بخش دوم: گردش دیدگاه جهان

در این روزها شاهد رفت و آمدهائی از عربستان سعودی، امارات

متحده عربی، ترکیه، هند، فرانسه و ژاپن به جمهوری اسلامی ایران بودیم و همچنین تماسهایی که پس از سفر ناگهانی صدام توسط سفارت شوروی با مقامات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی گرفته شده و پس از توضیح بی اهمیت بودن این سفر، تاریخ مسافرت یکی از مقامات عالی رتبه آن کشور را به جمهوری اسلامی ایران مشخص کرده اند، و مسافرتی که رئیس جمهوری کشورمان به چند کشور آسیائی و آفریقائی داشتند و با استقبال گرم و بی نظیر در این کشورها بخصوص در کشور اسلامی پاکستان مواجه شدند، مجموع این جریانات می تواند سؤالی را مطرح کند که آیا در سیاست خارجی ما تغییر جهتی بوجود آمده و این ما هستیم که درها را باز و روابط را برقرار کرده ایم؟ و آیا این سیاست جدید در مسأله جنگ و حمایت از نهضت های آزادی بخش چه نقشی

خواهد داشت؟

در پاسخ باید گفت طبق اصل یکصد و پنجاه و دوم قانون اساسی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اصول ثابت و لایتغیری دارد که از آن جمله است: روابط صلح آمیز متقابل با دول غیرمحارب، یعنی کسانی که با ما سرجنگ نداشته باشند ما نیز با آنان رابطه معقول و مسالمت آمیز متقابل خواهیم داشت و جمهوری اسلامی ایران از همان روز اول اعلام موجودیت خویش، این اصل و روش را در پیش گرفت. و دنیای استکبار با آنکه هر روز شاهد پیروزیهایی برای جمهوری اسلامی بود، تا کنون بگونه ای دیگر به خود امید می داد و فکرمی کرد این نظام بزودی از پای درآمده و دگرگون خواهد شد و در انتظار شکست در جنگ تحمیلی و عدم انتظام رژیم در اثر اختلال در امور اقتصادی و یا اختلافات داخلی و یا مبهم بودن

وضع آینده روزشماری می کرد اما برعکس این تصورات واهی، مشاهده کردند که پس از گذشت پنج سال از جنگ و پشت سر گذاشتن مشکلات فراوان اقتصادی، سیاسی، داخلی و خارجی، روزبروز این رژیم الهی منسجم و محکم تر شد بخصوص بعد از روز قدس و حضور یک پارچه مردم در سراسر کشور با شعار جنگ، جنگ تا پیروزی بعد از هم آهنگیهای لازم در مسائل مورد اختلاف نظر و مسأله دولت و مجلس و اخیراً با حرکت راهیان کربلا، دنیای استکبار مطمئن شد که این نظام در هر نوع شرایط و در هیچ شکلی شکست خوردنی نیست و طبعاً باید برای روزهای پس از جنگ بیاندیشد، طبیعی است که کشورهایی که روابط نزدیکتر و مناسبات بیشتری با استکبار جهانی دارند باید زودتر بفکر یافتنند و آهسته آهسته تغییر جهت دهند.

بدین ترتیب مشاهده می کنیم که

این دنیای استکبار و ارتجاع است که تغییر جهت داده و دید خود را با اصول کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نزدیک نموده و برای بهبود روابط، این تلاشها صورت گرفته و می گیرد اما بطور مسلم هیچ یک بدین معنی نیست که ما مواضع اصلی خود را در جنگ یا در حمایت از مستضعفین و نهضت‌های آزادیبخش از دست بدهیم چه آنکه اصول کلی قانون اساسی در سیاست خارجی هم براساس اصول مسلم اسلامی است.

به امید روزی که جهان بخوبی ندای امید بخش امام امت و حرفهای اسلام و نظام جمهوری اسلامی را درک نموده و بشریت به راه راست که همان راه خدا در اسلام است راه یابد که این کار با تلاش مسلمانان امکان پذیر است.

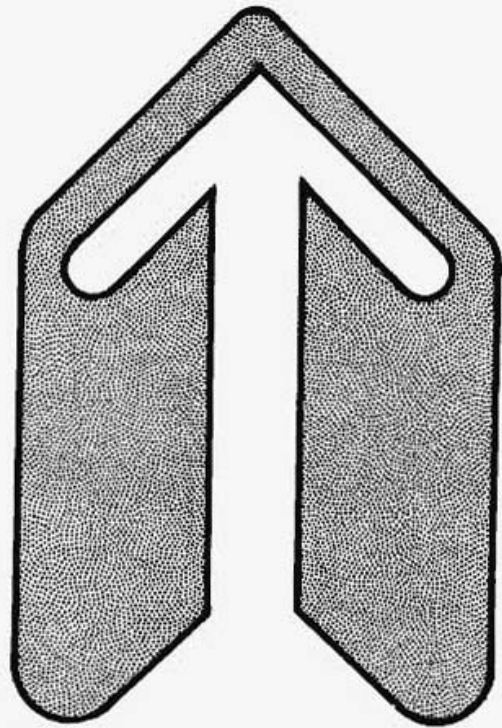
ان تنصروا الله ینصرکم
و ینتقم اعداکم



مقدمه

از روزگاران پیشین، بعضی از اندیشمندان چنین می‌پنداشته‌اند، که موجودات این جهان، در اثر برخورد و ترکیب اتفاقی و تصادفی ذرات و واحدهای عناصر، پدید آمده و برای پیدایش آنها هدفی در کار نبوده است و تنها هنگامی که حیوان و انسان، بر روی زمین پدید آمدند موضوع هدف و قصد در کارها مطرح شد یعنی فقط اینگونه موجودات ذی‌شعور هستند که هدفی را در نظر می‌گیرند و برای رسیدن به آن، تلاش می‌کنند مانند تلاشهایی که برای یافتن غذا یا ساختن لانه و آشیانه انجام می‌دهند.

در میان فلاسفه یونان باستان، چنین اعتقادی با گونه‌های مختلف از دموکریوس و امپدکلس و اپیکورس نقل شده و ماتریالیستهای جدید نیز معتقد به اتفاقی بودن



بحثی پیرامون

علت غائی

محمد تقی مصباح

حوادث طبیعی می‌باشند بلکه شاید از پیشینیان هم پیشی گرفته و پا را اندکی فراتر هم نهاده باشند.

از سوی دیگر، نظم و هماهنگی و انسجامی که بر پدیده‌های جهان، حکمفرماست از دیرباز، ذهن بشر را متوجه این نکته ساخته که نمی‌توان همهٔ حوادث طبیعی را به تصادف کور و بی‌هدف، نسبت داد مخصوصاً با توجه به اسرار شگفت‌انگیزی که روز بروز در اثر پیشرفت علوم تجربی، بیشتر و بیشتر آشکار می‌گردد و همگی حاکی از هماهنگی درونی بین اجزاء هر موجود، و انتظام و انسجام بیرونی میان موجودات مختلف است و اعتقاد به وجود تدبیر حکیمانه را تقویت می‌کند.

نمونه‌های این نظم و انسجام بقدری فراوان است که حتی افراد بی‌سواد و دور از علم و تمدن هم می‌توانند بخوبی درک کنند. مثلاً هیچ کس نمی‌تواند تناسب بچه دار شدن یک حیوان پستاندار را با پدید آمدن شیر در پستانش انکار کند و این هماهنگی عجیب را نستاید.

از اینرو، بسیاری از ماتریالیستهای جدید درصدد توجیه این هماهنگیها برآمده‌اند و آنها را به نوعی خودسامان‌دهی و کنترل سیستم بوسیلهٔ بازخورد منفی و مانند آنها تفسیر کرده‌اند نظیر آنچه در تنظیم درجهٔ حرارت اطوی برقی یا دستگاه آب گرم کن، وجود دارد. ولی همواره این سؤال وجود داشته و دارد که آیا تنظیم چنین سیستمها و برقراری مکانیسمهای بازخورد و مانند آن، نشانهٔ یک تدبیر حکیمانه نیست؟!

علت غائی

در میان مکتبهای فلسفی یونان باستان، مکتب افلاطون، نظم حکیمانهٔ جهان را سایه‌ای از نظام عقلانی در عالم مُثُل معرفی می‌کند، و مکتب رواقی، اعتقاد به اتحاد جهان طبیعت با عقل کل یا خدا دارد و یا جهان را همچون پیکری برای روح الهی می‌شمرد که تحت تدبیر مستقیم او قرار دارد.

و اما پیروان ادیان آسمانی، این نظمها و هماهنگیها را نشانهٔ تدبیر حکیمانهٔ الهی می‌دانند که در عین احاطهٔ علمی و قیومی بر همهٔ آفریدگان، از حلول یا اتحاد با آنها متره و مبری است و غالباً دانشمندان ایشان از همین راه، دلیلی بر وجود خدای متعال، اقامه می‌کنند که گاهی بنام دلیل نظم و گاهی بنام دلیل علت غائی نامیده می‌شود.

در این میان، ارسطو نظریهٔ خاصی را ابداع و یا دست کم پروراند و برای نظم و هماهنگی جهان، تبیین فلسفی ویژه‌ای ارائه داد که قرن‌ها مورد قبول دیگر فیلسوفان، و از جمله فلاسفه اسلامی، قرار گرفت و آن، نظریهٔ علت غائی درونی برای دگرگونیهاست.



علت غائی در فلسفهٔ ارسطو

ارسطو در کتاب اول مابعدالطبیعه پس از اشاره به نظریات فیلسوفان پیشین دربارهٔ علت پیدایش پدیده‌ها ادعا می‌کند که هیچ فیلسوفی پیش از او علل چهارگانه (علت مادی - علت سوری - علت فاعلی - علت غائی) را بگونهٔ

خرسند کننده‌ای بیان نکرده است. وی پس از پذیرفتن تغییر و حرکت واقعی در جهان طبیعت (برخلاف پیروان مکتب الثانی) به تبیین پیدایش حرکت می‌پردازد و برای تحقق آن، چهار علت را برمی‌شمرد:

اول علت مادی، یعنی موضوعی که قابلیت حرکت و دگرگونی دارد مانند هسته بلوط که قابلیت تغییر یافتن به درخت بلوط را دارد.

دوم علت صوری یعنی همان فعلیت جدیدی که در اثر حرکت، حاصل می‌شود مانند صورت درخت بلوط که پس از تغییر شکل یافتن هسته بلوط، روی ماده آن بوجود می‌آید.

سوم، نیرویی که منشأ حرکت می‌گردد و آنرا علت فاعلی می‌نامد مانند مجسمه سازی که سنگ را می‌تراشد تا از آن مجسمه‌ای بسازد.

چهارم، علت غائی است که جهت حرکت را تعیین می‌کند و حرکت، مقدمه‌ای برای تحقق آن می‌باشد.

ارسطو می‌گوید: «فلسوفان پیشین کمابیش به علل سه گانه دیگر پرداخته‌اند ولی هیچ کدام علت غائی را دقیقاً مورد توجه قرار نداده‌اند.^۱ این علت، گاهی همان علت صوری است چنانکه غایت رشد و نمو هسته بلوط همان تحقق درخت بلوط می‌باشد و گاهی عرضی. از اعراض آن است چنانکه قرار گرفتن سنگ بر روی زمین، غایت حرکت آن از آسمان به زمین است ولی در هر حال، غایت حرکت، کمالی برای متحرک است که حرکت برای تحقق آن، انجام می‌پذیرد.

وی اضافه می‌کند: رابطه بین حرکت و غایت، یک رابطه ضروری است چنانکه هسته بلوط فقط تبدیل به درخت بلوط می‌شود نه درخت دیگر، و سنگ رها شده همواره بسوی زمین حرکت می‌کند نه بسوی دیگر، مگر اینکه عامل قسری دخالت کند و مثلاً دست انسانی سنگ را بسوی آسمان، پرتاب کند.

حاصل آنکه: به عقیده ارسطو هر موجود طبیعی یک میل طبیعی خاصی بسوی غایت مقینی دارد که موجب حرکت بسوی آن غایت و مقصد می‌شود و آن همان علت غائی برای حرکت، و ضامن برقراری نظم ذاتی در درون آن است زیرا رسیدن به کمال خاص، در گرو نظم و سامان ویژه‌ای است.

وی همچنین برای کل جهان، صورت و طبیعتی قائل است که کمال آن در سایه هماهنگی طبایع جزئی (مانند انواع جمادات و نباتات و حیوانات) حاصل می‌شود و میل به تحقق آن کمال کلی، موجب انتظام و حفظ تناسب میان آنهاست و بدین ترتیب نظام کلی طبیعت و هماهنگی اجزاء آن در پرتو علت غائی طبیعت جهان، شکل می‌گیرد.

بنابراین، بنظر وی علت غائی را باید در درون جهان طبیعت و پدیده‌های آن جستجو کرد نه در ماوراء طبیعت و عالم مجردات، آنچنان که بعضی از اسلاف وی معتقد بوده‌اند.

۱- باید دانست که اعتقاد به علت غائی را از سخنان اناکساگوراس و سقراط و افلاطون می‌توان استنباط کرد ولی شاید هیچ کدام تفصیلاً به بحث درباره آن نپرداخته باشند.



نقد

درباره سخنان ارسطو نکات مبهم و سؤال انگیزی وجود دارد که احیاناً مورد تفسیرهای متضادی قرار گرفته، و گروهی با خوش بینی افراط آمیزی به دفاع از آنها برخاسته اند، و گروهی دیگر با موضع گیری مقابلی روش تفریط را در پیش گرفته اند. ما نه تعصبی نسبت به موافقت یا مخالفت با ارسطو داریم و نه فرصت و امکانات کافی برای بررسی دیدگاههای واقعی وی. از اینرو، تحقیق تاریخی درباره آراء و عقاید او و دیگر فیلسوفان را به پژوهشگران تاریخ فلسفه وامی گذاریم و درباره سخنان نقل شده، تنها بعنوان یک نظریه فلسفی به نقد می پردازیم.

نخستین سؤال این است که آیا منظور از تحلیلی که درباره پیدایش پدیده ها و استقرائی که درباره تعداد علتها بعمل آمده، این است که قلمرو قانون علتیت، محدود به امور جسمانی و حرکات و دگرگونیهای آنهاست یا حرکت بعنوان بخشی از محدوده اصل علتیت مطرح می شود؟

پاسخ صحیح به این سؤال آن است که دایره علت و معلول، محدود به عالم طبیعت و دگرگونیهای آن نیست ولی علت مادی و علت صوری از ویژگیهای پدیده های طبیعی است. البته توضیح این جواب، نیاز به بحث گسترده ای دارد که ما را از هدف این مقاله، دور می کند.

سؤال دیگر این است که آیا غایت حرکت و علت غائی آن، یکی است یا میان آنها تفاوت وجود دارد؟

جواب این است که واژه غایت و معادلهای آن در زبان های دیگر به چند معنی بکار می رود که مشهورترین آنها این دو معنی است: یکی سرانجام حرکت، و دیگری هدفی که فاعل با شعور و با اراده، کار خود را برای رسیدن به آن، انجام می دهد و بسیاری از اوقات بین این دو معنی خلط می شود. روشن است که سرانجام حرکت و آنچه ملازم با آن است بعد از پایان یافتن حرکت، تحقق می یابد و نمی توان آن را علت برای پیدایش حرکت به حساب آورد زیرا لازمه آن، تقدم معلول بر علت است. پس علت غائی حرکت، غیر از غایت عینی آن خواهد بود. اما پاره ای از سخنان نقل شده از ارسطو بگونه ای است که گویا آن دورا یکی دانسته است.

بعضی از مفسرین فلسفه ارسطو سخن وی را به این صورت تفسیر کرده اند که ماهیت و طبیعت غایت، تأثیر در پیدایش حرکت دارد نه وجود آن. ولی این سخن با اصالت ماهیت سازگار است.

بعضی دیگر گفته اند که علتیت و تأثیر، از آن وجود ذهنی غایت است نه وجود خارجی آن. اما حقیقت این است که آنچه را می توان بعنوان علت مؤثر در حرکت معرفی کرد، شوق و محبت به هدف است نه صرف تصور ذهنی آن، و شاید به همین جهت باشد که خود ارسطو بر میان طبیعی تکیه می کند.

در اینجا است که سومین و مهمترین سؤال در این زمینه، مطرح می‌شود و آن این است:

آیا می‌توان برای جمادات و نباتات هم تصور غایت یا میل و شوق و محبت به آن‌را، اثبات کرد؟

ممکن است بعضی از فیلسوفان که گرایش‌های عارفانه‌ای داشته‌اند مانند فلوطین اسکندرانی و پیروان وی پاسخی مثبت به این سؤال داده باشند، چنانکه این گرایش در میان بعضی از فلاسفه اسلامی هم به چشم می‌خورد و حتی در بعضی از رسائل منسوب به ابن سینا نیز سخن از عشق هیولی به صورت به میان آمده است ولی چنین گرایشی را بسختی می‌توان به ارسطو نسبت داد.

شاید بهترین توجیه برای سخنان وی این باشد که اینگونه تعبیرات را از روی تشبیه و استعارت بکار برده است (چنانکه این توجیه را از برخی سخنان ابن سینا در کتاب شفاء می‌توان استظهار کرد).

بنابراین، تعبیر میل به غایت نظیر تعبیر میل ترکیبی است که شیمی دانان دربارهٔ عناصر بکار می‌برند. اما می‌دانیم که مقصود ایشان از اینکه مثلاً فلوتورمیل ترکیبی شدیدی دارد بیش از این نیست که عملاً با انواع مختلفی از فلزات و حتی با اکسیژن ترکیب می‌شود نه اینکه بخواهند یک امر عینی و حقیقی را بنام میل در این عنصر، اثبات کنند.

ولی آیا مقصود ارسطو هم از میل طبیعی جمادات و نباتات نسبت به غایات خودشان (صرف نظر از مناقشات درباره مکان طبیعی

اجسام) همین بوده است؟ بدون شک، چنین تعبیر استعاری نمی‌تواند یک امر حقیقی را بنام علت غائی اثبات نماید.

از همه دشوارتر، اثبات طبیعت کلی و صورت واحد فراگیر برای جهان و اثبات میل و شوق به کمال برای آن است، چیزی که تا اثبات نشود هماهنگی طبایع جزئی و انتظام و انسجام بیرونی انواع مادی، طبق نظریه مذکور، قابل تبیین نخواهد بود.

حاصل آنکه: با فرض اختصاص علم و شعور و شوق و محبت و مانند آنها به حیوان و انسان، اثبات علت غائی درونی برای انواع موجودات بی شعور، امکان ندارد و نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که حرکات طبیعی موجودات بگونه‌ای است که به پیدایش موجودات کاملتر و بقاء آنها می‌انجامد، و به عبارت دیگر: جهت حرکت آنها در جمع به سوی کمال است. ولی سرانجام، این سؤال باقی می‌ماند که چه عاملی موجب این نظم شگرف و این جهت تکاملی برای حرکت جهان شده است؟

به دیگر سخن: از راه استقراء تنها می‌توان به این نتیجه رسید که برآیند فعل و انفعالات مادی، تحقق کمالات وجودی بیشتری است. ولی اولاً این استقراء، ناقص است و نتیجه آن منطقاً یقینی نخواهد بود.

و ثانیاً نمی‌توان ضرورت تکاملی بودن هر حرکتی را اثبات کرد. و به اصطلاح منطقی: این نتیجه بصورت قضیه وجودیه جزئی، ثابت می‌شود نه بصورت قضیه کلیه ضروریه. یعنی

نمی‌توان نتیجه گرفت که ضرورتاً هر پدیده‌ای نیازمند به علت غائی است علتی که جهت تکاملی آن را تعیین و نظم درونی آن را تأمین می‌کند.

ممکن است برای اثبات این قضیه به صورت ضروریۀ کلیه از این راه استدلال شود که حرکت، سیر از قوه به فعلیت است و چون فعلیت، کاملتر از قوه می‌باشد پس جهت هر حرکتی بسوی کمال خواهد بود.

اما این استدلال هم قابل مناقشه است (چنانکه در جای خودش توضیح داده‌ایم) و بفرض صحّت، تنها ضرورت تکاملی بودن حرکات، اثبات می‌شود نه ضرورت وجود علت غائی برای هر معلول، خواه مادی باشد و خواه مجرد، خواه ساکن باشد و خواه متحرک.

همچنین ممکن است گفته شود: اگر هر موجودی میل طبیعی و ذاتی بسوی غایت مشخصی نمی‌داشت، تحقق هر پدیده‌ای، اتفاقی و غیرقابل پیش‌بینی می‌بود و مثلاً ممکن بود که از هسته بلوط، درخت زیتون برآید. پس ترتب مستمر نتایج مشخص بر حرکات و دگرگونیهای مقین، دلیل وجود رابطه ضروری بین آنهاست.

در پاسخ باید گفت: تحقق دائمی نتایج مشخص و قابل پیش‌بینی در اثر سنخیت بین علت و معلول است یعنی هسته بلوط فقط با درخت بلوط سنخیت دارد نه با پدیده دیگر، و پذیرفتن سنخیت بین آنها بمعنای پذیرفتن چیزی بنام میل طبیعی در هسته بلوط نیست که آن را علت غائی و مؤثر در پیدایش درخت بلوط بدانیم. و انکار چنین علت غائی در درون

فاعلهای طبیعی بمعنای اعتقاد به تصادف و اتفاق نیست. و برای روشنتر شدن مطلب، لازم است توضیحی درباره تصادف و اتفاق بدهیم.



معانی اتفاق

هنگامی که گفته می‌شود فلان حادثه اتفاقاً رخ داد ممکن است یکی از چند معنی اراده شود:

الف - منظور این باشد که حادثه مفروض مطلقاً علت فاعلی ندارد.

این معنی ناقض اصل علیت و عقلاً محال است و در مواردی که پنداشته می‌شود که حادثه‌ای خودبخود پدید آمده و هیچ علت فاعلی ندارد، بحکم ضروری عقل دارای علت ناشناخته‌ای خواهد بود پس اتفاق بمعنای عدم وجود علت فاعلی، محال است.

ب- منظور این باشد که فعلی برخلاف انتظار از فاعلی صادر شود یعنی فاعل مفروض معمولاً نوع دیگری از فعل را انجام می‌دهد ولی استثناء در یک یا چند مورد نادر، منشاء تحقق این پدیده اتفاقی شده است.

تحلیل فلسفی چنین حادثه‌ای این است که فاعل حقیقی یا دست کم یکی از اجزاء و شرایط آن، درست شناخته نشده و از روی مسامحه به همان فاعلی که افعال عادی و متعارف را انجام می‌دهد، نسبت داده شده است. مثلاً گفته می‌شود فلان شخص عادل و متقی اتفاقاً کارزشتی را انجام داد، یعنی وی

که دارای ملکه تقوی و عدالت و نیروی روانی بازدارنده از گناه بود برخلاف انتظار و برخلاف اقتضای آن ملکه نفسانی نیرومند و راسخ، مرتکب گناهی شد.

در اینجا منشاء انجام آن کار زشت مثلاً هیجان فوق العاده شهوت یا غضب بوده که جزئی از علت مرکب برای انجام گناه را تشکیل می‌داده و از این جهت با فاعل کارهای خوب دقیقاً تفاوت داشته ولی از روی مسامحه، فاعل کارهای خوب و بد، یک چیز انگاشته شده است.

حاصل آنکه: چنین اتفاقی ممکن است و تفسیر فلسفی آن این است که فعل، به فاعل بالعرض یا جزئی از علت مرکب، نسبت داده شده نه اینکه کار از فاعلی سرزده که با آن هیچگونه سنخیتی نداشته است.

ج- منظور این باشد که فاعل با اراده، کاری را بی هدف، انجام داده و کار ارادی، بدون علت غائی، انجام گرفته است.

چنین فرضی نادرست است زیرا در مورد هر کار ارادی، نوعی لذت نفسانی یا خرسندی عقلانی منظور است که میل و شوق یا محبت و عشقی به آن تعلق می‌گیرد و علت غائی برای انجام آن کار، همان میل و شوق یا محبت و عشق در درون فاعل با اراده است. و اگر فرض شود که این امور هیچگونه دخالتی در انجام آن نداشته است کار مفروض در واقع، کار ارادی و برخاسته از اراده نبوده است و بازگشت آن به شق دوم یعنی نسبت دادن فعل به فاعل بالعرض می‌باشد.

د- منظور این باشد که فاعل، کاری را برای هدفی انجام داده ولی عملاً به نتیجه خلاف انتظاری رسیده است چنانکه کسی زمینی را برای رسیدن به آب بکند ولی اتفاقاً گنجی را بیابد.

چنین معنایی معقول است و تفسیر فلسفی آن اینست که علت غائی برای کندن زمین، امید به رسیدن به آب بوده، و بنابراین، کار ارادی بدون علت غائی، انجام نگرفته است. و اما رسیدن به گنج، معلول علت مرکبی است که مجموعه اجزاء و شرایط آن در مورد مفروض، تحقق یافته است و این مجموعه (از جمله وجود گنج در زیر خاک) هر جای دیگر هم تحقق می‌یافت همین نتیجه را می‌داد. و اگر رسیدن به گنج را غایت کندن زمین بشماریم غایتی بالعرض خواهد بود، یعنی آن را غایت برای بعضی از مجموعه علل بحساب آورده ایم در صورتی که غایت، کل آن مجموعه است، و بعبارت دیگر: غایت کار مقید را به کار مطلق نسبت داده ایم.

ه- منظور این باشد که فاعل فاقد شعور و اراده، کاری را بدون هدف، انجام داده است. اگر استعمال واژه اتفاق در چنین موردی (یعنی اتفاق بمعنای سلب هدفداری فاعل قریب نه عدم ملکه آن) صحیح باشد باید گفت: چنین اتفاقی نه تنها محال نیست بلکه ضرورت دارد. و معنای وجود فعل بالطبع یعنی فعلی که برخاسته از شعور و اراده نیست، همین است که فاعل آن هم قصد و هدفی در انجام آن نداشته باشد.



علت غائی آفرینش

از بحث گذشته این نتیجه بدست آمد که علت غائی به معنای حقیقی رانمی توان در درون فاعل طبیعی بی شعور، اثبات کرد زیرا تنها فاعل ذی شعور است که صلاحیت داشتن قصد و هدف را دارد ولی می توان کارهایی را که از فاعلهای قریب طبیعی سر می زند هدفمند دانست به این معنی که این کارها فاعل با واسطه ای دارند که طبیعت را پدید آورده و آنرا مسخر گردانیده و پدیده های طبیعی را بر اساس هدفی که دارد سامان می بخشد.

البته باید توجه داشت که منظور از این تسخیر و سامان بخشیدن، تحمیل یک نظم قسری و خلاف طبع برجهان طبیعت نیست *قَالْنَا آتَيْنَا طَائِفِينَ^۱* بلکه منظور اینست که اگر فاعل ماورائی وجود نمی داشت فاعلهای طبیعی، تحقق نمی یافتند و اگر علم و حکمت و سایر صفات علیای او نبود آفریدگان هم دارای نظم و هماهنگی مطلوب نمی شدند گو اینکه همگی آنها با یک امر و اراده کلی بوجود آمده اند، امری که در هر مرتبه ای از وجود و در هر عالمی از عوالم هستی در کثرتهای متناسب با آن، تجلی کرده است *وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ آفْرَهَا^۲* و تفصیل مطلب، نیاز به

۱ - اعراف / ۵۴

۲ - فصلت / ۱۱

۳ - فصلت / ۱۲

ولی باید دانست که لازمه نفی هدف از فاعل بالطبع این نیست که کار مطلقاً بی هدف باشد زیرا ممکن است همین فاعل بالطبع تحت تسخیر فاعل دیگری باشد و کار، از جهت نسبت به او هدفمند باشد. بعنوان تقریب به ذهن: قلمی که روی کاغذ حرکت می کند هدفی در این حرکت ندارد اما این قلم در دست نویسنده ای است هدف دار. و بعقیده الهیین، همه فاعلهای جهان، اعم از مجرد و مادی، تحت تسخیر اراده الهی هستند، هم ملائکه ذی شعور: *وَهُمْ بِآفْرِهِ يَعْمَلُونَ* و هم موجودات بی شعور: *وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِآفْرِهِ^۱*.

و منظور این باشد که فعلی از فاعل بی شعوری سرزده که مطلقاً فاقد هدف است یعنی نه فاعل طبیعی قریب، هدفی در کارش دارد و نه فوق آن، فاعل با اراده ای هست که هدفی در این کار داشته باشد.

با توضیحی که در فرض قبلی داده شد روشن گردید که چنین فرضی باطل است. زیرا فاعلیت الهی، فوق همه فاعلیتها قرار دارد و هیچ حرکت و سکونی در جهان نیست که متعلق اراده الهی نباشد و بنابراین هیچ حادثه کوچک یا بزرگی در جهان، رخ نداده و رخ نخواهد داد که به این معنی، اتفاقی باشد.

باتوجه به معانی ششگانه ای که برای اتفاق، ذکر شد روشن گردید که انکار علت غائی برای فاعل طبیعی قریب نه مستلزم اتفاق محال یا باطل است و نه موجب انکار رابطه ضروری بین فعل و نتیجه مناسب آن.

مجالى وسيعتر دارد.

در اینجا سؤال ديگرى مطرح مى شود که آیا مى توان اساساً برای خدای متعال غرض و غایت و هدفى قائل شد؟

در برابر این سؤال، پاسخهای گوناگونى داده شده و از جمله، شیخ اشراق فرموده است: که داشتن غرض و هدف، مخصوص فاعل بالقصد است و ساحت الهی برتر از آن است که انگیزه ای برای کار در ذات مقدسش پدید آید و کاری را بقصد رسیدن به هدفى انجام دهد.

ولى مى توان گفت که نفوس با اراده که بالفطره طالب کمال خودشان هستند کارهای خود را برای تشبّه به مجردات تام، انجام مى دهند و از اینروى مجردات تام، غایات آنها بشمار مى روند. و از سوى ديگر خود مجردات، عشق به کمال مطلق دارند کمالی که مخصوص ذات مقدس الهی است و از اینجهت مى توان خدای متعال را به این معنى غاية الغایات دانست.

ولى باید توجه داشت که هرچند نمى توان برای افعال الهی، علت غائی خارج از ذات وی قائل شد و قصد و داعی زائد بر ذات و عارض بر ذات، برای او اثبات کرد اما این هم به معنای نفی علت غائی نیست چنانکه نداشتن علم و قدرت و حیات زائد بر ذات به معنای نفی این صفات نمى باشد بلکه باید گفت همچنانکه صفات علم و قدرت و حیات، عین ذات الهی هستند حُب به خیر و کمال هم از صفات ذات الهی است و این صفت، علت غائی آفرینش و

تدبیر جهان است و در یک جمله خدای متعال، جهان را آفرید چون کمال و خیر را دوست مى داشت.

از سوى ديگر گفته شده که هیچگاه موجود عالی و کامل، خواهان موجود پست و سافل نیست، پس معنی ندارد که موجود مجرد، خواهان کمال و خیر موجود مادى باشد.

اما باید دانست که منظور از مطلوبیت خیر و کمال موجودات مادى، مطلوبیت بالتبع است نه بالاصالة.

توضیح آنکه: موجود فوق طبیعى، فاقد هیچ کمال ممکن الحصولی برای خودش نیست و بالاتر از همه ذات اقدس الهی فاقد هیچ کمال مفروضی نیست و ذات خود را که کمال محض است بالاصالة دوست مى دارد و افعال خود را که آثار کمال خودش مى باشد بتبع محبت به ذات، دوست مى دارد. بنابراین، رسیدن آفریدگان به کمالات خودشان مقصود بالتبع است و مقصود و مطلوب و محبوب بالاصالة چیزى جز ذات مقدس خودش نمى باشد، چنانکه حکماء الهی فرموده اند که در مجردات تامه و بطریق اولی در ذات مقدس الهی علیت فاعلی، عین علیت غائلی است.

حاصل آنکه: علت غائی اصیل برای آفرینش و تدبیر جهان، خود ذات مقدس الهی است یعنی حُب به ذات بی همتایش موجب

۱- این معنی را مى توان معنای سومى برای «غایت» بحساب آورد.

آفرینش آفریدگان شده است و علت غائی بالتبع، کمال مخلوقات است که مطلوبیت آن، تابع مطلوبیت ذات الهی برای خودش می‌باشد چنانکه کمال آنها اثر و پرتوی از کمال و جمال الهی است و چنانکه هستی آنها جلوه‌ای از هستی اوست.

نکته دیگر آنکه: مرتبه محبوبیت هر مخلوقی تابع مرتبه حسن و کمال اوست، زیرا هر چند هر مخلوقی دارای حسن و کمال ویژه‌ای است **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ**^۱ ولی مراتب حسن و کمال، تفاوت دارد چنانکه مراتب هستی، متفاوت است و با توجه به اینکه میان موجودات این جهان، تراحماتی وجود دارد و پیدایش و بقاء بعضی از آنها در گرو فناء بعضی دیگر است می‌توان میان کمالات مخلوقات هم اصالت و تبعیت نسبی قائل شد و بعضی را غایت برای بعضی دیگر بحساب آورد و بر این اساس است که انسان، غایت پدیده‌های مادی شمرده می‌شود **خَلَقَ لَكُمْ** **مَافِي الْأَرْضِ جَمِيعاً**^۲ انسان کامل، غایت سایر انسانها بشمار میرود و چون کمال انسان در

سایه عبادت پروردگار متعال، حاصل می‌شود می‌توان هدف آفرینش او را پرستش خدا دانست **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^۳ و نظر باینکه این کمال باید از مجرای اختیار و انتخاب خودش حاصل شود می‌توان قرارداد انسان را در مسیر اختیار راههای مختلف، هدف قریب آفرینش او بحساب آورد همانکه در قرآن کریم بنام آزمایش نامیده شده است **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**^۴.

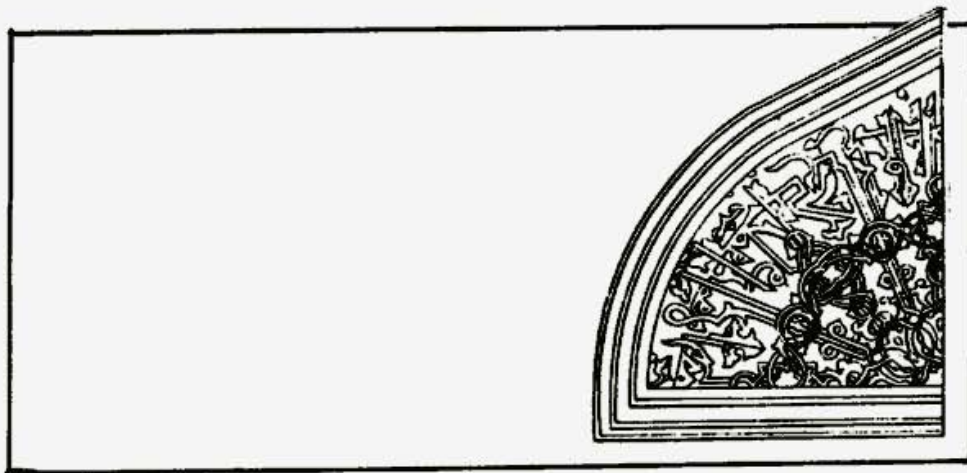
اینجاست که عظمت و حساسیت موقعیت انسان در دستگاه آفرینش، آشکار می‌گردد و گرانی بار مسئولیت و امانت الهی بردوش وی، احساس می‌شود. خدای متعال ما را به شناخت خویش و شناخت مسئولیت خویش و به انجام وظایف و اداء امانت الهی موفق بدارد. انشاء الله

۱- سجده/۷.

۲- بقره/۲۹.

۳- ذاریات/۵۶.

۴- ملک/۲.





ناسیونالیسم و ملی گرائی

۲

اسلام و نظریه جهان وطنی

جعفر سبحانی

تساوی انسانها در اسلام یک واقعیت آفرینشی است نه یک مصلحت و صلاح اندیشی. سخنان تاریخی پیامبر گرامی - مبارزه پیامبر گرامی با تبعیضات قومی و نژادی - تحلیل آیه انا خلقناکم من ذکر و انثی - ملی گرائی به معنی امروز ارتباط به علاقه به آب و خاک و یا ملت و فرهنگ آن ملت ندارد.

ویرانگریهای ناسیونالیسم:

- ۱ - پرورش روح طفیانگری ۲ - محو وحدت اسلامی
- عوامل ملت ساز از نظر اسلام - وحدت عقیده یگانه عامل ملت ساز است - بی ارزشی دیگر عوامل مانند وحدت زبان، خاک، خون و...

در دنیائی که مردم اسیر تعصبات قومی، قبیله‌ای و نژادی بودند اسلام نفخه تازه‌ای دمید و با ایجاد دارالاسلام که مرکز واقعی آن قرآن بود، تعصبات قومی و نژادی و دینی را با یک نوع جهان‌وطنی چاره کرد یعنی مترقی‌ترین نظریه‌ای که امروز دانشمندان و سیاستمداران جهان آن را پیش‌بینی می‌کنند و می‌گویند: «ملل جهان با این راهی که در پیش گرفته‌اند، خواهی نخواهی به طرف هدف ایدآلی قدیم، یعنی تشکیل حکومت واحد جهانی می‌روند».

این است که اسلام به حد و مرز جغرافیائی قائل نیست و تمام جهان را یک کشور دانسته و می‌فرماید: یا عبادی الذین آمنوا انّ ارضی واسعة فاتّای فاعبدون.^۱

ای بندگان مؤمن من زمین من وسیع و پهناور است [هر کجا می‌خواهید باشید] پس مرا ستایش کنید.

چون واحدهای اجتماعی یعنی خانواده، قبیله، نژاد، ملت و ملیت، نوعی احساسات و تعصبات پدید می‌آورد و احیاناً در واحدهای بزرگتر ملت یعنی منطقه و قاره، نیز ممکن است این احساسات پیدا شود، و آسیائی به اروپائی، اروپائی به آفریقائی، امریکائی به اروپائی، سفیدپوست به سیاه‌پوست و... فخر و مباهات کند، بدین جهت اسلام مرز اسلامی را ملاک وحدت دانسته تا تمام اختلافات قبیله‌ای، زبانی، نژادی و امثال

اینها از بین برود.

در اسلام هیچ نژادی بر نژاد دیگر برتری ندارد، اسلام از هر نظر ساده و بی‌رنگ بوده و مقیاسهای اسلام، کلی و جهانی است زیرا بر اساس فضائل انسانی از قبیل علم و تقوا و پاکی می‌باشد. بلکه اسلام با تعصبات ملی به شدت نبرد کرده و مردم را به خدای واحد و اسلام واحد و قرآن واحد دعوت کرده است برای همین بود که قدرت و نفوذ سیاسی قوم عرب بیش از یک قرن نپائید که ملتهای دیگر را نیز فراگرفت، یعنی احساسات نژادی و زبانی و... به کلی مغلوب گردید و ملت‌هایی که اسلام بر آنها عرضه می‌شد آنچنان اسلام را در آغوش گرفتند که خود، خدمتگزار اصلی مبلغ و مروج این دین در میان سایر ملل و از آن جمله ملت عرضه‌کننده یعنی (عرب) درآمدند و توانستند قسمت مهمی از جهان را زیر نفوذ خود قرار دهند.

آری حکومت بزرگ اسلام، همچنان رو به توسعه بود و از مرز هند تا آخرین نقطه شمال آفریقا (اسپانیا) و تا مرز فرانسه همه جا، بانگ مؤذن بر مناره‌ها شنیده می‌شد، و یک زبان و یک دین می‌خواست استقرار پذیرد، و وحدتی نو، می‌رفت تا جای گزین کثرتی فرسوده شود و اتحادی مقدس در جای پراکندگی و تضاد چهره نماید.

اسلام که یک حکومت عظیم جهانی بود با ساحت و تساهلی که از مختصات اساسی آن به شمار می‌رفت موازی و آداب بی‌زیان

(۱) - سوره عنکبوت آیه ۵۶.

اقوام مختلف را تحمل کرد، همه را بهم درآمیخت و از آن چیز تازه‌ای ساخت. فرهنگ تازه‌ای که حدود و ثغور نمی‌شناخت، مسلمانان از هر نژاد که بودند خود را در وطن خویش و دیار خویش می‌یافتند.

به قول مؤلف کتاب ارزشمند «کارنامه اسلام»: یک شیخ ترمذی یا بلخی در قونیه و دمشق مورد تکریم و احترام عامه بود و یک سیاه اندلسی در دیار هند عنوان قاضی می‌یافت، همه جا، در مسجد در مدرسه، در خانقاه، در بیمارستان از هر قوم مسلمان، نشانی بود و یادگاری، اما بین مسلمانان نه اختلاف جنسیت مطرح بود نه اختلاف تابعیت، همه جا یک دین بود و یک فرهنگ، فرهنگ اسلامی که فی‌المثل زبانش عربی بود، فکرش ایرانی، خیالش هندی، و بازویش ترکی، اما دل و جانش اسلامی بود و انسانی، پرتو آن در سراسر قلمرو اسلام وجود داشت، مدینه، دمشق، بغداد، ری، نیشابور، قاهره، قرطبه، غرناطه، قونیه، قسطنطنیه، کابل، لاهور، و دهلی، زادگاه آن هم همه جا بود و هیچ جا، در هر جا از آن نشانی بود و در هیچ جا رنگ خاصی بر آن قاهر نبود، اسلامی بود نه شرقی و نه غربی با این همه رشد و نمو آن در طی مدت سه چهار قرن متوالی چنان سریع بود که فقط به یک معجزه شگرف می‌ماند^۱.

برابری تا سرحد برادری

اسلام برابری انسانها را از برابری حقوقی تا درجه برابری حقیقی بالا می‌برد و برابری را

به برادری ارتقاء می‌دهد.

در اسلام مسأله تساوی عمومی همه انسانها به صورت یک واقعیت قطعی بیان شده است، به این معنی که از نظر اسلام برابری انسانها یک واقعیت و یک حقیقت است نه یک مصلحت و صلاح اندیشی و انسانها همه از نظر آفرینش واقعاً با یکدیگر برابرند نه اینکه باید برابر باشند.

برخلاف طرفداران حقوق بشر و روشن فکران کذائی و گردانندگان سازمانهای بین‌المللی که تساوی انسانها را به صورت پند و اندرز و توصیه اخلاقی، یا به شکل تدبیر سیاسی عنوان می‌کنند، اسلام فکر برابری عمومی انسانها را یک واقعیت شمرده و آن را یک اصل مسلم و قطعی معرفی می‌کند و مبنای این تساوی را نیز خلقت و طبیعت انسان می‌داند.

از دیدگاه اسلام، انسانها همه از یک پدر و مادر مشترک آفریده شده‌اند، همه انسانها فرزندان یک پدر و مادر و اعضاء یک خانواده‌اند، تمام افراد بشر از نفس واحدی که همسرش نیز از همان خلق شده، آفریده شده‌اند و از این دو همه مردم بوجود آمده‌اند.^۲ در اسلام همه افراد بشر، نژادهای گوناگون و طبقات گروهها، همه از نظر شرافت خانوادگی، مشترک هستند و کسی را بر کسی دیگر فضیلتی نیست جز از راه تقوی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی و

(۱) - کارنامه اسلام، دکتر عبدالحسین زرین کوب

ص ۲۳.

(۲) - سوره نساء آیه ۱.

جعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم^۱

ابن عباس در شأن نزول این آیه می گوید: یکی از بردگان، دختری را از طایفه بنی بیاضه خواستگاری کرده بود، پیامبر به بستگان دختر فرمود: با او موافقت نکنند، آنها در پاسخ گفتند: یا رسول الله شما می فرمائید ما دختران خود را به بردگان بدهیم؟

این سخن بر پیامبر گرامی گران آمد و این آیه نازل شد و بدین وسیله امتیازاتی که به شدت در میان عرب جاهلی حکمفرما بود، ملغی گردید.

پیامبر گرامی می فرماید: همه شما فرزندان آدم و از خاک آفریده شده اید کسانی که به پدران خود بالیده و خود را از دیگران بهتر می دانند باید از این عقیده برگردند و گرنه در نزد خداوند پشیزی ارزش نخواهند داشت.^۲

و نیز در خطبه حجة الوداع، در میان انبوه حجاج فرمود: یا ایها الناس ان الله تعالی اذهب عنکم نخوة الجاهلیة و فخرها بالآباء کلکم من آدم و آدم من تراب لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی.^۳

ای مردم خداوند غرور جاهلیت و تفاخر به نیاکان را از میان برده، همه از نسل آدم هستید و آدم از خاک به وجود آمده، هیچ عربی نسبت به عجمی فضیلت و برتری ندارد مگر به تقوی.

در بیان دیگری فرماید: الناس کلهم سواء کاستان المشط.^۴

مردم مانند دندانهای شانه با هم برابرند. و در روایت دیگر آمده است: الناس

کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودية.^۵
مردم همه آزادند مگر کسی که خود به بردگی خویش اقرار نماید.

قرآن، پس از تثبیت اصل تساوی بشر در پیشگاه خداوند و در اصل خلقت، اعلام کرد که: ما ارسلناک الا کافة للناس^۶ چون دعوت اسلام مانند تابش آفتاب برای همه بندگان خدا است.

پیامبر اکرم فرمود: لیس منا من دعا الی عصبیة بلکه هدف از این دعوت تأسیس امت جهانی است. لذا جامعه ای که پیامبر گرامی (ص) در نخستین مراحل دعوت تشکیل داد آن را از نژادهای مختلف برگزید و صهیب از روم، بلال از حبشه سلمان از ایران و خباب از نبط و علی (ع) هم از عرب، اعضاء این جامعه کوچک بین المللی بودند.

علی (ع) فرمود: السباق خمسة فانا سابق العرب و سلمان سابق فارس و صهیب سابق الروم و بلال سابق الحبشة و خباب سابق النبط.^۷

مخاطب اسلام، خواص و زبندگان، اشراف و نجبا، فلاسفه و علماء (یا به قول

(۱) - سوره حجرات آیه ۱۳.

(۲) - تفسیر ابن کثیر، سوره حجرات.

(۳) - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۴۱۲.

(۴) - من لایحضره الفقیه ص ۵۷۵ - با یک کلمه

تفاوت، حاشیه کتاب الجامع الصغیر بنام کنوز الحقائق،

فی حدیث خیر الخلاق ص ۱۳۳.

(۵) - وسائل الشیعه ط بیروت ج ۱۶ باب ان الاصل

فی الناس الحرّیة ص ۳۳.

(۶) - سوره سبا آیه ۲۸.

(۷) - خصال صدوق ج ۱ مترجم ص ۲۷۹.

❖ اسلام با تعصبات ملی به شدت مبارزه کرده و مردم را به خدای واحد و اسلام واحد و قرآن واحد دعوت کرده است.

بعضیها پاک خونان) نیست و اسلام از این نوع تقسیم بندیهای مصنوعی که مکتبهای مختلف جامعه شناسی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و تاریخی برآن بنیاد شده اند، کاملاً مبرا است.

اسلام با هیچ فکری مثل ناسیونالیسم و برتری نژادی و نظام طبقاتی مخالفت نکرده است زیرا فکر طبقاتی با توحید، و فکر توحیدی تضاد کامل دارد، ولذا هر چیزی که باعث تقویت این فکر مذموم باشد اسلام از آن به شدت جلوگیری می نماید.

گویند: روزی غلام سیاهی با عبدالرحمان بن عوف که از سرمایه داران بزرگ عرب به شمار می رفت، نزاعشان شد، عبدالرحمان خشمگین شده به او گفت: ای سیاهزاده، چون این سخن به گوش پیامبر (ص) رسید برآشفت و به عبدالرحمان فرمود: هیچ سفیدزاده ای بر سیاهزاده ای برتری ندارد جز به تقوی و پیروی از حق.^۱ نقل شده است روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر نشسته بود و عده ای از یاران پیامبر نیز حاضر بودند سخن از اصل و نسب به میان آمد، هرکس درباره اصل و نسب خود چیزی

می گفت، نوبت که به سلمان رسید، به او گفتند تو هم از اصل و نسب خود بگو: فرمود: انا سلمان بن عبدالله كنت ضالا فهداني الله عزوجل بمحمد (ص) وكنت عائلا فاغثني الله بمحمد (ص) وكنت مملوكا فاعتقني الله بمحمد (ص) هذا نسبي وهذا حسبي من سلمان فرزند بنده خدا هستم، گمراه بودم و خدا به وسیله محمد (ص) هدایت من کرد، بی چیز بودم و به وسیله او بی نیازم ساخت، برده بودم از طریق او آزادم کرد، این حسب و نسب من است.

در این موقع پیامبر (ص) وارد شد و سلمان جریان را به عرض حضرت رساند: رسول گرامی (ص) رو به آن جماعت کرد. که همه از قریش بودند. فرمود: یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه، و مروته خلقه، واصله عقله وقال الله عزوجل: «انا خلقناکم من ذکروا نثی و...» ثم قال النبی (ص) لسلمان لیس لاحد من هؤلاء علیک فضل الا بتقوی الله عزوجل وان کان التقوی لک علیهم فانت افضل.^۲

ای گروه قریش، حسب مرد دین اوست و مردانگیش اخلاق او است و اصل و نسبش خرد و عقل او است، بعد پیامبر گرامی آیه «انا خلقناکم من ذکر و انثی...» را خواند و سپس به سلمان فرمود: هیچ کدام از اینها بر تو برتری و فضیلتی ندارند جز به تقوی و اگر تقوای تو بیشتر از آنها باشد، تو برتر از آنهائی.

(۱) - سیستم سیاسی اسلام ص ۱۵۳.

(۲) - روضه کافی مترجم ج ۱ ص ۲۶۳.

بحارالانوار ج ۲۲ ص ۳۸۲.

رسول اکرم (ص) در مواقع زیادی این جمله را تذکر می دادند:

إيها الناس كلکم من آدم و آدم من تراب لافضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی^۱.

همه، فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است، عرب نمی تواند بر غیر عرب ادعای برتری کند مگر به تقوا.

آری پیامبر گرامی (ص) افتخار به اقوام گذشته را کار پست خوانده و مردمی را که به اینگونه امور اشتغال می ورزند به «جُقل» (که یکی از حیوانات کثیف است) تشبیه می کرد و می فرمود: لیدعن رجال فخرهم باقوام انما هم فحم من فحم جهنم اولیکونن اهلن علی الله من الجمعلان التی تدفع بانفها التتن»^۲.

یعنی: آنان که به نژاد خود تفاخر می کنند اینکار را رها کنند، بدانند که مایه افتخار آنان، چیزی جز ذغالی از ذغال جهنم نیست، باید بدانند اگر این کار را رها نکنند، در نزد خدا از جُقل هائی که کثافات را با خود حمل می کنند، پست ترند.

رسول گرامی (ص) کاملاً مراقبت می کرد که پای تعصبات قومی و نژادی که خواه ناخواه عکس العمل هائی در دیگران ایجاد می کرد، به میان نیاید.

در جنگ احد یک جوان مسلمان ایرانی ضربتی به یکی از نفرات دشمن وارد آورد و از روی غرور گفت: این ضربت را از من بگیر، منم یک جوان ایرانی، رسول گرامی متوجه سخن او— که ممکن بود تعصب دیگران را

برانگیزد— گردیده و فرمود: چرا نگفتی منم یک جوان انصاری؟^۳.

و برای اینکه عربها به خاطر زبان عربی که زبان قرآن است به دیگران فخر نفروشد روی این قسمت که عربیت جز یک زبان گویا چیزی نیست، تأکید زیادی شده است: ان العربیة لیست باب والد ولکنها لسان ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغه حسبه...^۴ عربیت پدر کسی به شمار نمی رود فقط زبان گویائی است، آنکه عملش نتواند او را به جائی برساند، حسب و نسبش او را به جائی نمی رساند.

مفید (ه) استاد شیعه در کتاب اختصاص نقل می کند که یک روز سلمان وارد مسجد شد و پیامبر (ص) نیز در مسجد حضور داشت، سلمان از طرف پیامبر و مسلمانان مورد احترام واقع گردید، سلمان را به خاطر اینکه پیرمرد محترمی بود و برای بزرگداشت مقام علم و ایمان و خصوصیاتش که با پیامبر و خاندانش داشت، در صدر مجلس جای دادند.

بعد از سلمان یکی از صحابه وارد شد همینکه نظر روی به سلمان افتاد که در صدر مجلس نشسته است، تعجب کرد و در حالی که قیافه تمسخر آمیزی به خود گرفته بود، گفت: من هذا العجمی المتصدر فیما بین العرب؟ این عجمی کیست که بر ما

(۱) — تحف العقول ص ۳۴ — سیره ابن هشام ج ۲ ص ۴۱۲.

(۲) — سنن ابوداود ج ۴ ص ۳۳۱ ط بیروت

(۳) — سنن ابوداود ج ۴ ص ۳۳۲ ط بیروت

(۴) — کافی ج ۸ ص ۲۴۶.

عربها پیشی گرفته است؟

پیامبر بعد از شنیدن این سخن غرورآمیز بر فراز منبر رفته و در قسمتی از سخنان خویش فرمودند: ان الناس من عهد آدم الى يومنا هذا مثل اسنان المشط، لا فضل للمعربي على العجمي ولا للاحمر على الاسود الا بالتقوى...^۱

مردم بدانید از زمان آدم تا امروز، انسانها همچون دندانهای شانه، مساوی و برابر بوده‌اند و هیچگونه امتیازی عرب بر عجم و سرخ پوست بر سیاه پوست ندارد، بلکه تنها برتری و امتیاز با تقوی و پرهیزکاری است.

علی (ع) نیز با فکر انحرافی تعصب نژادی به شدت مبارزه می کرد و چون برادرش عقیل به اصل مساوات در تقسیم بیت المال به امام اعتراض کرد و گفت: والله لتجعلني واسود بالمدينة سواء؟ به خدا مرا با یک شخص سیاه در مدینه برابر و یکسان قرار می دهی؟

امام فرمود: بنشین، آیا جز تو در اینجا کسی نبود که سخن بگوید: وما فضلك عليه الا بسابقة اوبتقوى^۲ تو بر آن سیاه برتری و فضیلتی نداری جز به سابقه در دین یا به تقوی و پرهیزکاری.

بر همگان روشن است که در شریعت اسلام ناسیونالیستی و ملی گرایی مردود و محکوم است و اسلام به همه ملیتها و نژادها یکسان نظر دارد، نه دعوت اسلامی بر عنصر و نژاد تکیه داشته و نه در قوانین اسلام حساسی برای اینگونه امور باز شده است بر عکس اسلام با ناسیونالیست و نژادپرستی بشدت مبارزه کرده، و به ارزشهای کلی و انسانی اعتبار داده است.

اسلام و ملیت

البته اشتباه نشود، مسأله مخالفت اسلام با تعصبات نژادی و برتری جوئیهای قومی و به اصطلاح امروز «ناسیونالیسم» به معنی مخالفت اسلام با وجود ملیتها گوناگون نیست زیرا اسلام در برابر فکر انحرافی تفضیل و برتری نژادی، معتقد به اصل تسویه و برابری نژادی است و در تاریخ اسلام قرنهای، اصل تسویه و برابری ملت ها شعار مسلمانان راستین در برابر تفضیل نژادی بر نژادی دیگر به شمار می رفت و تفضیل یا در اصطلاح امروز «ناسیونالیسم» تشروری ساخته و پرداخته دستگاه خلافت اموی بود.

اعلام اصل تسویه در رابطه با ملت ها، نه تنها به معنی نفی ملیت ها نیست، بلکه اسلام به اصل وجود ملیت ها به عنوان یک واقعیت مسلم و انکارناپذیر معترف است.

به قول بعضیها: قرآن به طور بسیار مشخص وجود ملیت ها را به عنوان واقعیت هائی عینی و طبیعی اعتراف نموده است و جالبتر این است که درست آیه ای از قرآن که غالباً به عنوان انکار ملیت از طرف اسلام بدان استناد می شود، اثبات کننده آنست:

يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكرواثنى
وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم
عند الله اتقاكم.^۳

(۱) - الاختصاص، مرحوم مفید ص ۳۳۷ طبع قم.

(۲) - روضه کافی مترجم ج ۱ ص ۲۶۳.

(۳) - سوره حجرات آیه ۱۳.

این آیه بسیار دقیق است و چند مسأله بسیار اساسی و علمی را مطرح کرده است:

۱ - در تقسیم بندی بشریت، ابتداء تقسیم آنها را از نظر جنسیت مطرح می کند که نخستین تقسیم بندی جامعه بشری و نیز در تاریخ، اولین پایه تشخیص طبقات در جامعه های اولیه است.

۲ - تقسیم بندی بشر از نظر شعوب و قبائل یا ملیت ها را عنوان می کند.

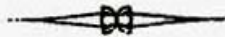
۳ - طرح اختلاف میان ملتها، پس از اختلاف جنسیت میان زن و مرد، حاکی از آن است که اختلاف میان ملیتها به همان اندازه مشخص است که اختلاف میان جنسیت ها به همان گونه بدیهی است.

۴ - وضع ملیت ها را همچون خلق جنسیت ها به خود خدا نسبت می دهد «خلقناکم - جعلناکم» یعنی که وجود ملیت های مشخص و مستقل، یک واقعیت طبیعی در خلقت است نه یک فرضیه فلسفی یا قرارداد سیاسی.

۵ - مهمتر از همه فلسفه وجودی این اختلاف طبیعی و الهی در میان ملیت ها علت غائی این گروه بندی در جامعه بزرگ بشری است که بسیار عمیق و علمی است و در عین حال مترقی و انسانی. «لتعارفوا» یعنی ملت ها را در جامعه بشری گوناگون ساختیم تا یکدیگر را بشناسند و وسیله شناخت فراهم گردد و در حقیقت می خواهد میان ملتها تعارف را جانشین تضاد و تنازع و تفاخر و تفوق سازد.

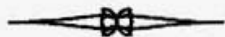
۶ - در پایان، ان اکرمکم عندالله اتقیکم نشان می دهد که علت اعتراف به

وجود طبیعی ملیت های گوناگون همان تعارف است نه تفاخر و بدینگونه است که می کوشد تا از افتادن ملیت به ورطه غیرانسانی قومیت پرستی جاهلی دیرینه و «راسیسم» و «فاشیسم» جدید که مایه بیماری جامعه انسانی و آفت بزرگ ملیت است، مانع گردد، و از طرفی فضیلت انسانی، را با اصالت ملی هماهنگ سازد و مسأله «برتری» را نه در رابطه با میان ملتها، بلکه در رابطه میان انسانها و خدا، یعنی ارزشهای اخلاقی و انسانی مطرح نماید.



*** هیچ سفیدزاده ای بر سیاهزاده ای برتری ندارد جز به تقوی و پیروی از حق.**

پیامبر اسلام (ص)



اسلام ملیتها را به عنوان یک واقعیت عینی می پذیرد ولی احکام فردی و اجتماعی خود را روی ملیت ها مترتب نمی کند بلکه مجموع قدر مشترک ملیتها را که انسان و بنده خدا بودن است، در نظر گرفته، احکام صادر می کند.

اسلام بر این عقیده است که تفاوت ملل ناشی از مشیت الهی است و قرآن اختلاف رنگها و زبانها را مانند خلقت آسمان و زمین از آیات و قدرت الهی می داند و من آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتمکم

والوانکم^۱

و با اصل وحدت وجودی هیچگونه تباینی ندارد زیرا همه جوامع مختلف با نیازهای طبیعی که به یکدیگر دارند، خود را اجزاء جوهری متجانس در مقیاس جهانی می یابند.^۲ آری سر اینکه اسلام در آغاز توانست در میان ملل گوناگون به سرعت سرسام آور پیشرفت کند، و ملتها در مقابل آن از خود مقاومت نشان ندادند، این بود که اسلام آنان را به صورت کلی به سوی سعادت فرامی خواند، مردم خود را در برابر نوعی از ایدئولوژی می دیدند که هرگز قصد نفی ملیت و شخصیت آنان را ندارد، و آنچنان تسامح و سعه صدر دارد که دست رد بر سینه هیچ عاملی نمی زند. در تاریخ اسلام، دوران جوش و جنبش روح ملی گرایی در میان ملل گوناگونی که اسلام را پذیرفته بودند، و در ایران عصر نهضت‌های شعوبیه و ابومسلم و دوران شاهنامه‌نویسی و گرایش به احیای سنتهای گذشته هنگامی شروع گردید، که خلافت نژادپرست عربی به انکار ملیتها پرداخت.

علاقه به وطن در اسلام

گفتیم «ناسیونالیسم» یک فکر انحرافی بوده و مفهوم آن ملی گرایی و نژادپرستی متعصب و دشمن دانستن سایر ملل است، و البته نباید آن را با میهن دوستی و علاقه به وطن و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد.

در تفسیری که نویسندگان مکتبهای سیاسی از ناسیونالیسم دارند، مطالب زیر به

عنوان پایه و اساس ناسیونالیسم به چشم می خورد:

۱ - علاقه به آب و خاک که انسان در آنجا پرورش یافته است.

۲ - علاقه به ملتی که در میان آنها بزرگ شده است.

۳ - حفظ خدمات و ترقیات فرهنگی و تاریخی ملت خویش.

ولی این نوع مفاهیم را نباید مربوط به ناسیونالیسم دانست زیرا وجود این نوع علاقه‌ها در انسان یک امر فطری است و وقتی انسان در آب و خاکی و یا در میان جمعیتی بزرگ شد، علاقه به آنها و یا علاقه به آثار فرهنگی و تاریخی آنها، یک امر طبیعی خواهد بود و هر فردی در خود این مسأله را احساس می کند.

چنانکه پیامبر گرامی در مهاجرت خود از مکه به مدینه، در نیمه راه به یاد مکه زادگاه خود افتاد، و در خود احساس اشتیاق به بازگشت آنجا کرد، وحی الهی نازل شد و به او وعده داد که: ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد.^۳

یعنی آن خدائی که احکام قرآن را بر تو فرض گردانید (و ابلاغ آن را وظیفه تو قرار داد) البته ترا به جایگاه خود بازخواهد گردانید. و این وعده الهی در سال هفتم هجرت جامه عمل پوشید.

(۱) - سوره روم آیه ۲۲.

(۲) - انسان دوستی در اسلام، ترجمه دکتر مهدوی اردبیلی و دکتر غلامحسین یوسفی ص ۱۶۲.

(۳) - سوره قصص آیه ۸۵ - مجمع البیان ج ۷ ص ۲۲۹.

در فتح مکه - که در سال هشتم هجرت انجام گرفت - وقتی رسول خدا (ص) وارد زادگاه خود شد نسبت به آنجا اظهار علاقه نمود و گفت: ای شهر مکه من ترا دوست دارم و اگر مرا مجبور به خروج نمی کردند، هرگز ترا ترک نمی گفتم.

و همچنین در روایتی دیگر چنین آمده: من ایمان الرجل حبه لقومه^۱ یعنی علاقه به ملتی که انسان در میان آنها بزرگ شده است، نشانه ایمان است.

ویرانگری های ناسیونالیسم

در پایان بحث بار دیگر چکیده ضررها و ویرانگری های ناسیونالیسم را یادآور می شویم:

*** در شریعت اسلام ناسیونالیستی و ملی گرایی مردود و محکوم است و اسلام به همه ملیتها و نژادها یکسان نظر دارد.**

۱ - ایجاد روح تجاوز به ممالک دیگر

در ناسیونالیسم روح طغیان گری کاملاً رشد می کند، دولت های قوی می کوشند، سرزمین گروههای هم زبان و هم نژاد را که در خارج کشورشان زندگی می کنند، جزء کشور خود قرار دهند، حتی در خود مستهلک سازند. ناسیونالیسم در اروپا، مایه توسعه اراضی

و کشورگشائی و وسیله عدم اغماض به اقلیت ها گردید، افسانه ها و آئین های نژادی را احیاء کرد و جز تخریب نتیجه دیگری نداشت تا آنجا که منتهی به تجاوز و ایجاد رژیم های دیکتاتوری نازیسم و فاشیسم گردید.

۲ - محور وحدت اسلامی

در نظر اسلام در میان عوامل و عناصر ملیت ساز - از زبان و نژاد و خون و خاک - تنها عقیده مذهبی و وحدت فکری، ملیت ساز است و می تواند مردم را در سود و زیان یکدیگر شریک سازد در حالی که در «ملی گرایی» جریان برخلاف آن است و در این مکتب ملیت ساز عامل دیگری است که هرگز ارتباط به عقیده و فکر ندارد ولی از نظر اسلام، دو انسان هم عقیده برادر و برابر امت و ملت واحدی هستند، چه از نظر عواملی مانند زبان و خاک و نژاد متغایر باشند و چه نباشند، در حالی که از نظر «ناسیونالیسم» جریان برعکس است و در این مکتب دو هم نژاد یا هم زبان و یا هم خاک، ملت واحدی می باشند، هر چند یکی الهی و خداپرست باشد و دیگری ملحد و ماتریالیست.

دامن زدن به ملی گرایی، و حذف وحدت عقیدتی و جایگزین ساختن وحدت نژاد و زبانی، نه تنها ویرانگر وحدت اسلامی است، بلکه مایه اشتعال آتش جنگ میان دو برادر دینی می باشد.

(۱) - سفینه البحار ج ۲ ص ۶۶۸ ماده وطن.

تا یک وحدت فکری نباشد...

امروز از نظر گروه‌های ملی، عواملی مثل: نژاد، زبان، وحدت تاریخ، وحدت اراضی و خون عناصر سازنده ملیت و وحدت ملتها است، اجتماعی که از عناصر مزبور به وجود آید همان است که در علم حقوق به آن ملت می‌گویند، و می‌گویند: در سایه یکی از این عوامل می‌توان اجتماع واحدی را ساخت که در کنار یکدیگر زندگی صمیمانه‌ای داشته باشند.

ولی آنان از یک مطلب غفلت ورزیده‌اند و آن این است: اجتماعی که افراد آن دارای عقائد گوناگون و خواسته‌های متفاوت هستند، و هر کدام و یا هر طبقه‌ای برای خود ایده و فکری دارند، چگونه می‌توانند به صورت یک ملت واحد که همبستگی کامل در میان آنها حکمفرما باشد، زندگی نمایند؟

درست است که عوامل یاد شده بر اتحاد و اتفاق و همبستگی جامعه کمک می‌کند ولی تا یک وحدت فکری و روحی و یگانگی در هدف و عقیده در کار نباشد، اتحاد و پیوستگی افراد تحت این عوامل و عناصر غیرارادی، پایدار نخواهد بود.

و اگر روزی برای هدف مشترکی دست اتحاد به سوی هم دراز کنند و دست هم دیگر را به عنوان برادری بفشردند، پس از نیل به هدف چیزی نخواهد پائید که اختلاف فکری و روحی، اختلاف خواستها و اراده‌ها، تضاد و تضاد عجیبی در میان آنها به وجود خواهد آورد و آنها را از هم جدا خواهد ساخت. جامعه‌ای که محور فکری واحد و

عقیده‌ای واحد، نداشته باشد و افراد آن به صورت دسته‌های گوناگون بر محور یک سلسله عناصر غیرارادی گرد آیند، وحدت اجتماعی نخواهد داشت زیرا مسیر زندگی انسان را فکر و عقیده تعیین می‌نماید نه عوامل غیرارادی مثل زبان و نژاد و امثال اینها.

و اگر روزی در میان یک ملت هم نژاد و هم خون و هم زبان، پیوند معنوی و اتحاد در عقیده به وجود آید، از میان رفتن این عوامل، ضربه‌ای بر اتحاد و ملیت آنها وارد نمی‌آورد.



*** پیامبر گرامی (ص) افتخار به اقوام گذشته را کارپست خوانده و مردمی را که به این گونه امور اشتغال می‌ورزند به «جُعَل» تشبیه می‌کرد.**



این جا است که پیشوایان بزرگ بشر که از مکتب وحی الهام می‌گیرند اساس ملیت را وحدت فکر و عقیده دانسته، و افراد آن اجتماع را که از نظر عقیده و فکر وحدت دارند، برادر یکدیگر خوانده‌اند، و شعار آنان را جمله «انما المؤمنون اخوة» تشکیل می‌دهد.

بزرگترین پیشوای بشر حضرت محمد (ص) در سخنان تاریخی خود افراد هر اجتماع را بسان اعضای یک بدن انسانی دانسته که یک وحدت فکری و عقیده‌ای همچون روح واحد بر آنها حکومت می‌کند و

قلوب آنان را به هم پیوند می دهد.^۱

خلاصه عناصر مادی بی روح مانند نژاد، زبان، خون و... که سازنده وحدت فکری و عوامل الهام بخش از درون انسان نیستند، نمی توانند مبنای یک ملیت، اساس یک زندگی مشترک و سازنده یک جامعه واحد که الفت و صمیمیت و هم بستگی کامل میان آنها وجود داشته باشد، قرار گیرند، بلکه افرادی که در پرتو این عناصر دور هم گرد آمده اند، سرانجام بر اثر تضاد افکار و اختلاف تشخیص و تباین هدف، وحدت و اتفاق و هماهنگی خود را از دست می دهند.

اگر پیامبر عالیقدر اسلام (ص) قلوب

گروههای مختلف را به هم پیوند داد و از ملت‌های مختلف که هر کدام دارای نژاد و زبانی بودند، ملت واحد بهم پیوسته‌ای ساخت، و آنها را برادر و برابریک دیگر قرار داد، به خاطر این بود که قبلاً یک وحدت فکری و عقیده‌ای در میان آنان به وجود آورد و مسیر زندگی همه را یکسان و برابر قرار داد و تمام ایده‌ها را به ایده واحد مبدل ساخت.

آفرین بر همت آن اوستاد

صد هزاران ذره را داد اتحاد

(۱) - سفینه البحار ج ۱ ص ۱۳.



امام خمینی مد ظله العالی:

ملت عزیز با اینکه هیچ کس و هیچ کشوری از او حمایت نظامی نکرد و در دست خودش هم هیچ چیزی که بتواند مقابله کند با قدرت شیطانی محمدرضا، نداشت الا ایمان راسخ به مکتب، قیام کرد و در ۲۲ بهمن نظام فاسد شاهنشاهی را شکست و نظام مترقی اسلامی را برپا کرد.

۶۰/۱۱/۱۵

* * *

۲۲ بهمن باید سرمشق ما باشد در طول زندگی و برای نسل‌های آینده که همه آنها ۲۲ بهمن را که غلبه ایمان بر کفر و الله بر طاغوت و اسلام بر کفر بود، باید حفظ کنند و بزرگ بشمارند.

۵۹/۱۱/۲۴



ابراهیم امینی

دین و سیاست

انسانها دخالت نموده و اصولاً زندگی اخروی انسان را از زندگی دنیوی جدا نمی‌داند. جهاد و دفاع، روابط مسلمین با خودشان و با اجانب و کفار، امر بمعروف و نهی از منکر، قضا و داوری، حدود و قصاص و تعزیرات، مبارزه با ظلم و ستم، زکات و خمس، تبلیغ و ارشاد، آموزش و پرورش، قوانین اقتصادی و تجاری، برنامه‌های کشاورزی و دامداری، بهداشت و درمان، و دهها برنامه اجتماعی دیگر، همه اینها بخش مهمی از اسلام را تشکیل می‌دهند، صدها آیه و هزاران حدیث در این موارد صادر شده که در فقه اسلام و کتب علمی، مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است، از باب نمونه:

وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله.
با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمائید.^۱

آئین مقدس اسلام یک نظام کامل اعتقادی، عبادی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی است. برنامه کاملی است که سعادت دنیوی و اخروی انسانها را تضمین می‌نماید و در تمام شئون

۱ - سوره توبه ۴۱/۹.

يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلب
عليهم.

ای پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن و به آنها
سخت بگیر.^۱

واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط
الخيال ترهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين من
دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم.

در برابر آنها - دشمنان - آنچه توانائی دارید،
از نیرو آماده سازید و (همچنین) اسبهای ورزیده، تا
بوسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و
(همچنین) گروه دیگری غیر از اینها که شما
نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد.^۲

فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم
ينتهون.

با پیشوایان کفر پیکار کنید، زیرا آنها پیمانی
ندارند، شاید دست بردارند.^۳

وقاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة.
و با مشرکان (هنگام نبرد) دسته جمعی پیکار
کنید، همانگونه که آنها دسته جمعی با شما
می جنگند.^۴

يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا الكافرين
اولياء.

ای کسانی که ایمان آورده اید، کافران را به
جای مؤمنان ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید.^۵

يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا اليهود
والنصارى اولياء.

ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را
تکیه گاه و ولی خود قرار مدهید.^۶

وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا
بينها فان بغت احدهما على الاخرى فقاتلوا التي

تبغى حتى تفى الى امر الله فان فاءت فاصلحوا
بينها بالعدل.

و اگر دو طایفه از مؤمنین با هم به قتال و دشمنی
برخیزند البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید و
اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم
قتال کنید تا به فرمان خدا بازآید (و ترک ظلم کند)
پس هرگاه به حکم حق برگشت با حفظ عدالت میان
آنها صلح دهید.^۷

محمد رسول الله والذين معه اشداء على
الكفار رحماء بينهم.

محمد (ص) فرستاده خداست و یاران و
همراهانش بر کافران بسیار سخت گیر و با یکدیگر
بسیار مشفق و مهربانند.^۸

ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون
بالمعروف وينهون عن المنكر.

و باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و
امر بمعروف و نهی از منکر نمایند و آنها
رستگارانند.^۹

ومالكم لاتقاتلون في سبيل الله
والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان
الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم
اهلها.

۱ - سورة تحريم ۹/۶۶.

۲ - سورة انفال ۸/۶۰.

۳ - سورة توبه ۹/۱۲.

۴ - سورة توبه ۹/۳۶.

۵ - سورة نساء ۴/۱۴۴.

۶ - سورة مائده ۵/۵۱.

۷ - سورة حجرات ۴۹/۹.

۸ - سورة فتح ۴۸/۲۹.

۹ - سورة آل عمران ۳/۱۰۴.

چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (بدست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی‌کنید؟ همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر. ^۱

فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی.

بین مردم به حق حکم کن و از هوی و هوس پیروی مکن. ^۲

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید درباره کشته شدگان، بر شما قصاص نوشته شده است. ^۳

الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منها مائة جلدة.

هر کدام از زن و مرد زنا کار را صد ضربه شلاق بزنید. ^۴

اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر.

به آنهایی که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر نصرت آنها قادر است. ^۵

خدمن اموالهم صدقة تطهرهم وتزکيهم بها وصل علیهم.

از اموال آنها صدقه‌ای (زکات) بگیر تا بوسیله آن آنها را پاک‌سازی و پرورش دهی و به آنها دعا کن. ^۶

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة وللرسول ولذی القری والیتامی والمساکین وابن السبیل.

و بدانید هرگونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی‌القربی و یتیمان و

مسکینان و واماندگان در راه است. ^۷

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر [انمه معصومین (ع)] را. ^۸

از این قبیل آیات و روایات که نمونه‌های فراوانی دارد بخوبی استفاده می‌شود که آئین مقدس اسلام یک دین انزوا طلب نیست که در اداره اجتماع بی دخالت باشد بلکه یک نظام کاملاً اجتماعی است که پیاده شدن آن نیاز به رهبر و حاکم و تشکیلات وسیع اداری و برنامه‌ریزی دارد، این معقول نیست که بگوئیم در اسلام قوانین سیاسی و اداری و اجتماعی تشریح شده ولی شارع مقدس اسلام، نظری به حکومت و قوه مجریه و قضائیه ندارد.

بنابراین حکومت و رهبری و امامت و سیاست، از دین جدا نیست بلکه مهمترین بخش دیانت و ضامن حفظ و اجرای قوانین الهی و مدافع آنها است.

سیاست هم جز این معنائی ندارد، زیرا سیاست عبارتست از اداره اجتماع و

۱- سوره نساء ۴/۷۵.

۲- سوره ص ۳۸/۲۶.

۳- سوره بقره ۲/۱۷۸.

۴- سوره نور ۲۴/۲.

۵- سوره توبه ۹/۱۰۳.

۶- سوره حج ۲۲/۳۹.

۷- سوره انفال ۸/۴۱.

۸- سوره نساء ۴/۵۹.

کشورداری بر طبق ضوابط معین.
سیاست حکومت اسلامی هم بدین
معنا است که امور اجتماعی مسلمین را در
محدوده قوانین شریعت اداره می‌نماید. سیاست
به معنای حقه‌بازی و فریب و ستمگری نیست

برای دفاع و جهاد، اعلان بسیج عمومی
داد.
برای سپاهیان سلاح و آذوقه و فرماندهی
تهیه و تعیین کرد.
برای مدینه و سایر بلاد اسلامی والی و

رسول خدا در تصمیم‌گیریها و در زمامداری و اداره امور مسلمین در محدوده قوانین شریعت تام‌الاختیار بود.

تا کسی بگوید: دین اسلام اجل از سیاست
است.
پس نه تنها سیاست از دین جدا نیست
بلکه حساسترین بخش دین است.
خود پیامبر اسلام (ص) اولین حاکم
اسلامی است که قوانین سیاسی و اجتماعی
اسلام را در بین مسلمین باجرا گذارد، رسول
خدا علاوه بر تلقی وحی و تبلیغ و ارشاد مردم،
وظیفه دیگری نیز بر عهده داشت که حکومت
اسلامی تأسیس نماید، بدین جهت از همان
آغاز دعوت، در صدد تأسیس حکومت الهی
بود، اسباب و مقدماتش را در مکه فراهم
ساخت، در عقبه با گروهی از اهل مدینه پیمان
بست که از وی حمایت نمایند.
و وقتی به مدینه آمد:
در بین پیروانش عقد اخوت منعقد ساخت.

فرماندار منصوب می‌کرد.
برای داوری و حل اختلافات، قاضی
تعیین می‌فرمود.
قرارداد صلح منعقد می‌ساخت.
برای سران کشورها نامه می‌نوشت و سفیر
می‌فرستاد و حکومت جز اجرای این امر چیز
دیگری نیست.
پیامبر اسلام دارای دو مقام بود:
از یک طرف بوسیله وحی قوانین و
دستورات الهی را از جانب خدا دریافت
می‌نمود و به مردم ابلاغ می‌کرد، و در تمام این
مراحل از خطا و اشتباه و گناه معصوم بود.
و از طرف دیگر بر جامعه مسلمین حکومت
می‌کرد، یعنی در محدوده قوانین سیاسی و
اجتماعی شریعت و اختیاراتی که مربوط به
شئون ولایت و رهبری است، اجتماع مسلمین

را اداره می‌کرد، هم مرکز علم و دانش و رهبر معنوی بود، هم زمامدار و مجری قوانین شریعت. حکومت رسول خدا حکومت دین و قوانین الهی بود، نه سلطنت استبدادی و خودمختاری و به همین جهت بر مسلمین واجب بود که از فرمانهایش اطاعت کنند: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم.^۱

رسول خدا در تصمیم‌گیریها و در زمامداری و اداره امور مسلمین در محدوده قوانین شریعت، تام‌الاختیار بود و حتی از خود مردم بخودشان اولی به تصرف بود، النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم.^۲

احکام و قوانین عبادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی اسلام کاملاً بهم آمیخته‌اند و نظام واحدی را تشکیل می‌دهند که صراط مستقیم تکامل انسانیت و سیر و صعود الی الله می‌باشد و در بین دین و دنیا و بین دین و سیاست حد و مرزی وجود ندارد و رهبری و اداره یک چنین نظام توحیدی برعهده رسول خدا بود، و موضوع امامت و رهبری آنچنان مهم بود که پیامبر اکرم (ص) نسبت به آینده جامعه اسلامی نیز اقدامات لازم را به عمل آورد.

اکنون سخن در این است که آیا ضرورت حکومت و رهبری برای نظام اسلامی، منحصر به زمان رسول خدا (ص) بوده و بعد از آن حضرت، احکام و قوانین اجتماعی، سیاسی و اداری اسلام از اعتبار ساقط شده دیگر نیازی به تأسیس حکومت اسلامی نیست و مسلمین

نسبت به این امر حیاتی و مهم مسئولیتی ندارند؟ باید از حکومت و سیاست کنار بکشند و در گوشه‌ای وظائف عبادی و اخلاقی فردی خویش را انجام دهند و به اصطلاح دین از سیاست جدا است.

از مطالعه متن قوانین و دستورات اسلامی به خوبی روشن می‌شود که یک چنین احتمالی اصلاً قابل قبول نیست، احکام و قوانین و برنامه‌های اسلام، دائمی و معتبر و غیر قابل تغییر است، و اختصاصی به زمان پیامبر ندارد. نظام توحیدی اسلام چنانکه در زمان پیامبر نیاز به رهبر و زمامدار و مجری داشت بعد از آن حضرت و در تمام اعصار، همین نیاز بلکه شدیدتر وجود دارد.

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
آفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم.^۳
بدین جهت بعد از وفات رسول خدا (ص) هیچیک از اصحاب در اصل ضرورت وجود خلیفه و امام تردید نکردند و حتی یک نفر هم نگفت: نیازی به خلیفه نیست، و اگر اختلافی بود در شرائط و صفات خلیفه و تعیین مصداقش بود.

صرف وجود قوانین خوب برای سعادت

۱ - سوره نساء ۵۹/۴.

۲ - پیغمبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولتی تر است.

سوره احزاب ۶/۳۳.

۳ - محمد (فقط) فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب (دوران کفر و جاهلیت) برمی‌گردید؟ سوره آل عمران ۱۴۴/۳.

بشر کافی نیست، قانون، قوه مجریه می‌خواهد، قوانین و برنامه‌های اسلامی نظام واحد و مربوطی را تشکیل می‌دهند که ابدی و غیرقابل تفکیک و تغییر می‌باشند و مسلمین موظفند که اسلام را در تمام ابعادش به اجراء درآورند و برای اجرای آن در تشکیل و تثبیت حکومت اسلامی سعی و تلاش کنند، خطابات قرآن عام است و شامل عموم مسلمین می‌شود، و همه آحاد ملت در این باره مسئولیت دارند.

در دست گرفتند، اسلام و حامیان‌اش را از صحنه سیاسی و اجتماعی خارج و منزوی ساختند، با بلندگوها و عمال خویش تبلیغ کردند که در اسلام حکومت و سیاست نیست و بدین وسیله علماء و فقهاء و حامیان راستین را در مساجد و مدارس دینی منزوی نمودند، احکام و قوانین و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و اداری اسلام تدریجاً بانزوا کشیده و حتی از دستور بحث هم خارج گشت، آنچنان که گویا اصلاً جزء

احکام و قوانین عبادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی اسلام کاملاً بهم آمیخته‌اند.



اسلام دین استقلال، آزادی، مبارزه با ستمگری و استکبار، عدالتخواهی، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، اجرای چنین برنامه‌هایی نیازمند حکومت نیرومند اسلامی است.

بدبختی و عقب‌ماندگی ملل اسلامی از هنجاری شروع شد که مسلمین از دخالت در سیاست و تأسیس حکومت اسلامی کناره گرفتند، و اداره کشورهای اسلامی را به سیاستمداران غیرآشنای به احکام و قوانین دین و غیر مقید و غیر متعهد به اسلام سپردند. دولتهای غاصب هم وقتی زمام امور مسلمین را

اسلام نبوده‌اند و اسلام انقلابی و مبارزو متحرک را به صورت اسلامی ساکت و بی تفاوت و بی مسئولیت جلوه گر ساختند.

علماء و فقهاء و حامیان اسلام آنچنان از سیاست و امور اجتماعی کناره گرفتند که دخالت در امور سیاسی و کشورداری به صورت خروج از محدوده وظیفه و یک امر ناپسند جلوه گر شد.

استعمارگران و ابرجناایتکاران که اسلام راستین را بزرگترین سد راه منافع خویش یافتند، به کمک عمال مزدور خویش سعی کردند اسلام فعال و مبارز را تحریف و از

صحنه خارج سازند و آنرا به صورت یک دین بی حرکت و مخدر و بی مسئولیت معرفی نمایند.

امت واحد اسلام را تجزیه کردند و به صورت کشورهای کوچکی درآوردند و در بین ملل اسلامی تفرقه و دشمنی افکندند و خودشان را به عنوان حامی و بهترین دوست معرفی نمودند و بدین وسیله تمام امور حتی افکار و فرهنگشان را قبضه کردند و به چپاول و غارت کردن منابع طبیعی و حاصل دسترنجشان مسلط شدند و اوضاع اسف بار کشورهای اسلامی این چنین شد که مشاهده می کنید.

دول اسلامی به یکدیگر بدبین و دشمن شده از هم بریده و به استعمارگران شرق و غرب یعنی دشمنان اسلام وابسته شده اند، منابع طبیعی و مواهب الهی و حاصل دسترنج ملت‌های محروم و ستم کشیده خویش را به ثمن بخشی در اختیار مستکبرین و استعمارگران قرار داده و با کمال ذلت دست نیاز به سویشان دراز می کنند، دستورات و برنامه های زندگی ساز و حیاتبخش و توحیدی اسلام را رها کرده و از فرهنگ غلط و آلوده و شرک آمیز استعمارگران شرق یا غرب پیروی می نمایند، عزت و استقلال و آزادی اسلام را رها کرده به بندگی مستکبرین و ابرجنایتکاران شرق و غرب مباحثات می کنند، از ملت‌های خود بریده به بیگانگان پیوسته اند و دهها و صدها از این قبیل اوضاع رقت بار و دردناک.

آیا خداوند بزرگ و پیامبر گرامی اسلام چنین وضع اسفباری را بر ملل اسلامی

می پسندد؟ نه هرگز، پس راه چاره چیست؟ تنها راه چاره، انقلاب اسلامی و تأسیس حکومت اسلامی است، باید مسلمین از خواب جهل و استعمارزدگی بیدار شوند و به اسلام انقلابی و حرکت آفرین محمدی باز گردند و عوامل استعمار و کفر را از کشورهای خویش طرد کنند: **فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتھون**^۱، زمام امور خویش را در دست گیرند و همانند زمان پیامبر اسلام نظام اسلام را در تمام ابعادش پیاده کنند و در محدوده قوانین و برنامه های حیاتبخش اسلام، حکومتی صد درصد اسلامی تأسیس نمایند، حکومتی که تداوم حکومت الهی پیامبر اکرم (ص) باشد، نه حکومت بظاهر اسلامی ولی غیر متعهد با اجرای قوانین اسلامی.

برای تأسیس چنین حکومتی تمام اقشار مسلمین مسئولیت دارند و باید به پا خیزند، بالأخص علماء و فقهاء مسئولیت بزرگتری بر دوش دارند، وظیفه دارند که این نهضت و حرکت الهی را رهبری نمایند، فقهاء، خلفای پیامبر (ص) هستند و مسئولیت دفاع از اسلام را بر عهده دارند، آنها اسلام شناسند و می توانند احکام و قوانینش را باجرا درآورند، فقهاء خلفای پیامبر (ص) هستند که مسئولیت های آن حضرت و از جمله مسئولیت رهبری و اجرای قوانین و برنامه های اسلام را بر عهده دارند.

قال امیر المؤمنین علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اللهم ارحم خلفائی

۱ - سوره توبه ۱۲/۹.

— ثلاث مرات — فقیل له یا رسول الله ومن خلفاؤك؟ قال الذین یأتون من بعدی ویروون عتی احادیثی وسنتی فیعلمونها الناس من بعدی.

علی (ع) از رسول الله (ص) نقل کردند که حضرت فرمودند: خداوند بر خلفای من رحم کن — واین را سه بار تکرار کردند — خدمت حضرت عرض شد، خلفای شما کیانند؟ فرمود: آنانی که بعد از من می آیند و احادیث و سنن مرا نقل و روایت می کنند و مردم را تعلیم می دهند.^۱

فقهائ که اسلام شناسند و احادیث و سنن پیامبر (ص) را به مردم تعلیم می دهند خلیفه پیامبر هستند، یعنی همانند پیامبر (ص) مرجع علمی و دینی می باشند و مقام رهبری و ولایت و اجرای قوانین الهی را نیز برعهده دارند که رسول خدا (ص) نیز چنین بود.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: الفقهاء امناء الرسول ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله وما دخوهم فی الدنیا قال اتباع السلطان، فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم.

رسول خدا (ص) فرمودند: فقهاء امین انبیاء هستند مادامی که گرفتار و وابسته دنیا نشده اند، خدمتشان عرض شد یا رسول الله وابستگی آنان به دنیا چگونه است؟ فرمود: اینکه پیرو حاکم (جور) شوند، و هنگامی که پیرو این چنین حکامی شدند از آنان دوری کنید تا دینتان در امان باشد.^۲

پیامبران دو منصب داشتند، هم قوانین و دستورات و برنامه های الهی را به مردم ابلاغ می کردند، هم حافظ و مجری قوانین سیاسی و اجتماعی بودند، هم مسئولیت تبلیغ معارف و احکام دین را برعهده داشتند، هم مسئولیت

زمامداری و رهبری ملت را.

فقهائ و علمای دین در انجام این هر دو مسئولیت بزرگ امانتدار پیامبرانند، امانتدار مرجعیت علمی و تبلیغ دین و امانتدار مقام رهبری و اجرای احکام.

قال علی علیه السلام: العلماء حکام علی الناس.

علی علیه السلام فرمودند: علماء حکام مردم هستند.^۳

یکی از شرایط رهبری و مجری قوانین، علم به قانون و قدرت بر اجرای آن می باشد:

قال علی علیه السلام: ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه، واعلمهم بامر الله فیه.

علی (ع) فرمودند: سزاوارترین مردم نسبت به امر خلافت، تواناترین آنان بر این کار و داناترین آنان نسبت به احکام الهی در این باره است.^۴

و تردیدی نیست که فقیه اعلم و با تقوا و مدیر، بهتر از دیگران می تواند نهضت و انقلاب اسلامی ملت را رهبری کند و قوانین و دستورات الهی را باجرا درآورد.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ما ولت امة قط امرها رجلا وفیهم اعلم منه الا لم یزل امرهم ینذهب سفالاً حتی یرجموا الی ماترکوا.

رسول خدا (ص) فرمودند: هرگز گروهی، فردی را امیر خود قرار ندادند، در حالی که داناتر از او در

۱ — وسائل الشیعة ج ۸ ص ۶۴ ح ۵۳.

۲ — کافی ط بیروت ج ۱ کتاب فضل العلم ص ۴۶ ح

۵.

۳ — غرر الحکم.

۴ — نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۷۲ ص ۵۵۸.

بینشان وجود داشت، مگر اینکه همواره امورشان رو به تنزل بوده و به قهقرا رفته اند، تا اینکه از این اقدام خود برگشتند (و کسی را که به حکومت قبول نکرده بودند برگزیدند).^۱

ببرد).^۲

و در این باره حضرت سید الشهداء (ع) از قول پیغمبر (ص) نقل فرموده اند:
من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله،



آیا ضرورت حکومت و رهبری برای نظام اسلامی، منحصر به زمان رسول خدا (ص) بوده و بعد از آن حضرت نیازی به تأسیس حکومت اسلامی نیست؟

ناکناً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير ما عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله ان يدخله مدخله.

یعنی: کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام نموده و عهد خدا را در هم شکسته و با سنت و قانون پیامبر (ص) مخالفت کرده و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت پیش می‌گیرد، ولی در مقابل چنین ستم پیشه‌ای با عمل یا با گفتار اظهار مخالفت ننماید، برخداوند است که این فرد (ساکت) را به همان محلی که ستمگر را وارد می‌کند (جهنم)، وارد نماید.^۳

و باز حضرت می‌فرمایند:

ذالك بان مجاری الامور والاحکام علی

مگر فقهاء و علمای اسلام می‌توانند در برابر مستکبرین و ستمکارانی که ملل اسلامی را به این روز سیاه نشانیده‌اند سکوت کنند و مستضعفین و محرومین و ستم کشیده‌ها را در قیام و احقاق حق، رهبری و هدایت نکنند؟

قال علی علیه السلام: اما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر وما أخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم لألقیت جبلها علی غارها.

آگاه باشید سوگند به خدائی که دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود اگر آن جمعیت انبوه برای بیعت با من حاضر نمی‌شدند و یاری نمی‌دادند که حجت (بر من) تمام شود و اگر نبود عهدی که خدای تعالی از علماء و دانایان گرفته بود تا راضی نشوند بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم، بدون تردید ریسمان و مهارشتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم (تا زعمام خلافت به هر جا که خواهد

۱ - کتاب سلیم بن قیس.

۲ - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲ ص ۵۲.

۳ - الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۴۸ چاپ بیروت.

ایدی العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه
 فأنتم المسلوبون تلك المنزلة وما سلتم ذلك الا
 بتفرقكم عن الحق واختلافكم في السنة بعد
 البينة الواضحة ولو صبرتم على الاذى و تحملتم
 المؤونة في ذات الله كانت امور الله عليكم ترد
 و عنكم تصدر واليكم ترجع ولكنكم مكتم
 الظلمة من منزلتكم واستسلمتم امور الله في
 ايديهم، يعلمون بالشبهات ويسبرون في
 الشهوات، سلطهم على ذلك فراركم من الموت
 و اعجابكم بالحياة التي هي مفارقتكم، فأسلمتم
 الضعفاء في ايديهم فن بين مستعبد مقهور و بين
 مستضعف على معيشتهم مغلوب، يتقلبون في
 الملك بأرائهم ويستشعرون الخزي بأهوائهم،
 اقتداء بالاشرار و جرأة على الجبار.

یعنی: این بدین جهت است که مجاری امور و احکام به دست علماء الهی است که امناء خداوند بر حلال و حرامش می باشند و شما نید که این منزلت از شماها گرفته شده و آن از شماها سلب نشده مگر بواسطه دوری تان از حق و اختلافتان در سنت پیامبر (ص) با وجود دلیل روشن.

و اگر بر آزارها و اذیت ها صبر کرده و در راه خدا تحمل به خرج دهید، زمام امور خداوند به شما برمی گردد و از ناحیه شما صادر خواهد گشت و شما مرجع کار و مردم می شوید ولی شما به ستمگران تمکن بخشیدید و امور حکومت خداوند را به آنان تسلیم کردید تا آنان به شبهات کار کنند و دنبال شهوات خود پیش روند.

خداوند آنان را بر شما مسلط کرد چون شما از مرگ گریزان بوده و برزندگی دنیا خوش بودید — در حالی که زندگی دنیائی از شما مفارقت خواهد کرد —.

و شما، ناتوانان را تحویل آنان دادید، برخی را برده و مقهور کردند و برخی را ناتوان و محتاج یک لقمه نان، مملکت را به رأی خود زیر و رو کنند و به پیروی از اشار او به جری بودن در مقابل خداوند متعال رسوائی و هوسرانی را بر خود هموار سازند.^۱

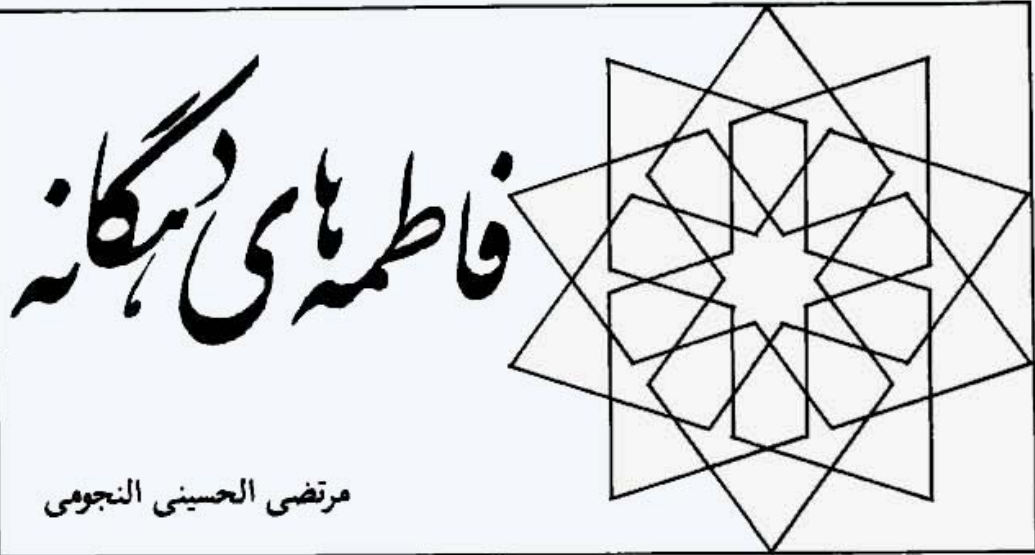
در انقلاب اسلامی و احیای نهضت محمدی (ص) موضوع رهبری از هر چیز دیگری حساستر است.

امت مسلمان و مبارز و شهید پرور ایران، در انقلاب اسلامی و پیروزمند خویش، نقش روحانیت و فقاقت و امر رهبری را برأی العین مشاهده کرد، پیروزیهای شگفت آور انقلاب اسلامی ما در اثر رهبریهای آگاهانه و قاطعانه فقیه و مرجع عالیقدر اسلام آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی بود، او بود که به مردم آگاهی داد و نیروی ایمان و جهاد را در آنها تقویت نمود تا در برابر مستکبرین و استعمارگران قیام کنند و عوامل استعمار را بیرون برانند و از هیچ نیروئی نهراسند، او بود که در تمام مراحل مبارزه، اسلامی بودن نهضت را حفظ کرد و عوامل انحراف را خنثی ساخت و با قاطعیت تمام فرمود: ما به جمهوری اسلامی رأی می دهیم نه یک کلمه زیادتر و نه کمتر و در تمام مراحل بر پیاده شدن برنامه های نورانی اسلام نظارت دارد و بدین وسیله تا پیاده شدن نظام کامل اسلامی رهبری را بر عهده خواهد داشت.

بقیه در صفحه ۹۱

۱ — تحف العقول، ص ۲۴۲ و این حدیث از حضرت علی (ع) نیز روایت شده است.

الفصل العجيب



سیده نساء عالمین، صدیقه کبری، فاطمه زهرا (صلوات الله علیها وعلی ایها وبعلمها وبنیها) را مقام، والاتر و بالاتر از آن است که با مقالی در جلالت شأن او به شایستگی و بایستگی بتوان سخن گفت. اما باز هم به مبارکی ولادت با سعادت آن بانوی مظهر و میمنت همنامی با او، ذکر جمیلی از بانوان فاضله و عالمه ای— که همگی از اعلام فضل و کمال و ست المشایخ، ارباب تألیف و تصنیف و عبادت و قداست بوده اند— می نمایم، باشد که حقّی از روزن را هم ادا نموده باشیم.

بنظر می رسد که در بعضی از کتب تراجم در باب ترجمه فاطمه ام الحسن، ست المشایخ فرموده اند که او از فواطم عشر بوده است. فاطمه های دهگانه ای که علماء بزرگوار

ما و ارباب تراجم، تصریح به فضل و علم و قداست و تقوای آنان فرموده‌اند، ظاهراً تعبیر به فواطم عشر از باب تغلیب بوده چه بعضی از آنان مسمّاء به فاطمه نبوده‌اند چون حمیده، دختر مولا محمد شریف رویدشتی، مادر عالم و بزرگوار فاطمه حفیده مولا محمد شریف رویدشتی که او نیز چون مادرش از اعلام النساء و افاضل ربّات الخدور بوده است. علامه متتبع خبیر مرحوم میرزاعبدالله افندی صاحب ریاض العلماء^۱ فصلی به نام «فصل فی اسماء النساء من العلماء الامامیة» در کتاب مشتهرة بالاسم او بالکنیة» دارد که جمعی از آنان را در آنجا ذکر فرموده است. در هر صورت تراجم مختصری از این بانوان محترم تقدیم محضر ارباب فضل می‌گردد.

۱ - فاطمه دختر ناصر صغیر و مادر سید مرتضی علم الهدی

سیده جلیله، فاضله عصر خود، دختر سید اجل اکمل، ابی محمد حسین ناصر صغیر بن احمد بن ابی محمد حسن بن علی بن حسین بن علی بن عمر بن زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام.

در این شجره مبارکه اختلافاتی است که مجال ذکرش نیست. این مخدّره محترمه، والده معظم دو سید بزرگوار علی بن الحسین علم الهدی و محمد بن الحسین شریف رضی می‌باشد و شیخ مفید رحمة الله علیه بسیار آن مخدّره را احترام می‌گذاشت و هرگاه بر او وارد می‌شد به تمام قامت از پیش پای او بلند می‌شد و ظاهراً کتاب احکام النساء خود را بجهت ایشان تألیف کرده و در اول آن عبارتی دارد که ترجمه اش چنین است:

«چنین دانستم که این سیده جلیله و فاضله را که خداوند عزّتش را مستدام بدارد رغبتی است به تألیف کتابی که جمیع احکامی که مکلفین همه به آن محتاج‌اند و بخصوص احکامی که جماعت بانوان را به آنها احتیاج است.»

علامه شهیر سید علیخان در کتاب الدرجات الرقیعة خوابی را از مرحوم شیخ مفید (ره) درباره این مخدّره نقل می‌فرماید که ظاهراً مصدر نقل ایشان هم کلام سید فخّار بن معدّ بوده باشد که شیخ اجل کاظمی در مقابسات الأنوار از ایشان نقل می‌کند:

که مفید رحمة الله علیه در عالم خواب حضرت زهرا صلوات الله علیها را دید که به مسجد

۱ - ج ۵ ص ۴۰۳ چاپ قم.

او در کرخ وارد شد و با او بود فرزندان حسین و حسن و آنان را به شیخ سپرده و فرمود: اینان را فقه بیاموز، شیخ با شگفتی از خواب بیدار گشت و با بلند شدن آفتاب فاطمه دختر ابی محمد حسن ناصر صغیر با دو فرزندش علی و محمد، مرتضی و رضی و جمعی از کنیزان بر او وارد شد و فرمود: ای شیخ دو فرزند خود را به محضر تو آورده ام تا آنان را فقه بیاموزی، مفید گریان خواب خود را بر آن مخذره حکایت فرمود.^۱

این مخذره محترمه در ذی الحجة سال ۳۸۵ هجری قمری به رحمت ایزدی پیوست و پسرش اشعر شعراء طالبیین، شریف رضی، او را به قصیده ای بسیار بلند پایه در ۶۸ بیت مرثیه گفته است.^۲ آن قصیده راثه عصماء بدین شعر آغاز می گردد.

أَبْكَمِ لَوْ نَفَعَ الْغَلِيلُ بُكَائِي وَأَقُولُ لَوْ ذَهَبَ الْمَقَالُ بِدَائِي

حقاً که این قصیده در ثناء، مقامی بسیار بالا دارد و سید با کلماتی بسیار بلند پایه، مادر مجلله و محترمه خود را مدح و ثناء و ثناء می گوید و او را امّ النجباء می خواند. وجه زیبا می گوید که همه خلائق شاهند که اونجیبه است، بدان دلیل که او چنین فرزندان نجیبی را به دنیا آورده است.

شَهِدَ الْخَلَائِقُ أَنَّهَا لَنَجِيبَةٌ بِدَلِيلٍ مَن وَادَّتْ مِنَ الْكُنْجَبَاءِ

در آن قصیده، مدح پدران مادر را می کند و به تلمیح و اشاره نام پدر او را می برد. در هر صورت ما ابیاتی از قصیده را در این جا آورده و چون سخن بدر از او می کشد ترجمه آنرا بدوق و ادب اهل فضل و کمال وامی گذاریم.

مَا كُنْتُ ادْخَرُفِي فِدَاكِ رَغِيبَةً لَوْ كَانَ يُدْفَعُ ذَا الْجِمَامِ بِقُوَّةٍ فَارْقَتْ فِيكَ تَمَاسُكِي وَتَجْمَلِي وَصَنَعْتُ مَا نَلَمَ الْوَقَارَ صَنِيعُهُ قَدْ كُنْتُ أَقْلُ أَنْ أَكُونَ لَكَ الْفِدَا وَتَفَرَّقُ الْبُعْدَاءُ بَعْدَ مَوَدَّةٍ أَنْضَيْتِ عَيْنِيكَ عِفَّةً وَزَهَادَةً لَوْ كَانَ يَرْجِعُ مَيِّتٌ بِفِدَائِي لَتَكَدَّسَتْ عُصْبٌ وَرَاءَ لِيَوَائِي وَتَسَيْتُ فِيكَ تَعَرُّدِي وَإِنَائِي مِمَّا عَرَانِي مِنْ جَوَى الْبُرْحَاءِ مِمَّا آلَمَ، فَكُنْتِ أَنْتِ فِدَائِي مِمَّا آلَمَ، فَكَيْفَ تَفَرَّقُ الْفُرْبَاءِ وَظَرِخْتِ مُثْقَلَةً مِنَ الْأَعْبَاءِ

۱ - الدرجات الرفیعة، ص ۴۵۹ ط نجف.

۲ - دیوان شریف رضی ج ۱ ص ۲۶ ط بیروت.



بِصَبَامِ يَوْمِ الْقَبِيْظِ تَلْهَبُ شَمْسُهُ
لَوْ كَانَ مِثْلِكَ كُلُّ أُمَّ بَرَّةٍ
كَيْفَ السُّلُوْ وَكُلُّ مَوْجٍ لَخَطَّه
فَعَلَاتُ مَعْرُوفٍ تُقِرُّ نَوَاطِرِي
مَامَاتٍ مَنْ نَزَعَ الْبَقَاءَ وَذِكْرُهُ
فِيَّ آيٍ كَفِيٍّ أَسْتَجِنُّ وَأَتَّقِي
وَمَنْ أَلْمَمُوْا لِي إِذَا ضَاقَتْ يَدِي
وَمَنْ اللَّذِي إِنْ سَاوَرْتَنِي نَكْبَتُهُ
شَهِدَ الْخَلَائِقُ أَنَّهَا لَتَجِيْبَةُ
فِي كُلِّ مُظْلِمٍ أَرْمَةٌ أَوْضِيْقَةٌ
ذَخَرْتُ لَنَا الذِّكْرَ الْجَمِيْلَ إِذَا انْقَضَى
قَدْ كُنْتُ أَمَلُ أَنْ يَكُوْنَ أَمَامَهَا
كَمْ أَمِرٌ لِي بِالتَّصْبِيْرِ هَاجَ لِي
أَبَاؤُكَ الْغُرَّالِذِيْنَ تَفَجَّرَتْ
مِنْ نَاصِيْرِ اللَّحَقِ أَوْذَاعُ إِلَى
مِنْ كُلِّ مُسْتَبِيْقِ الْيَدِيْنَ إِلَى التَّدِي
ذَرَجُوا عَلَيَّ أَثَرَ الْقُرُوْنِ وَخَلَّفُوا
مَعْرُوفُكَ السَّامِيَّ أَنْبِيْكَ كَلَّمَا
وَضِيَاءُ مَا قَدَّمْتِهِ مِنْ صَالِحٍ
إِنَّ اللَّذِي أَرْضَاهُ فِعْلُكَ لَا يَبْرَأُ

وَقِيَامِ طَوْلِ اللَّيْلَةِ اللَّيْلَاءِ
غَنِيَّ الْبَسُوْنَ بِهَا عَنِ الْأَبَاءِ
أَثَرَ لِقَضِيْكَ خَالِدٌ بِإِرَائِي
فَتَكُوْنُ أَخْلَبَ جَالِبِ لِبُكَائِي
بِالصَّالِحَاتِ بَعْدَ فِي الْأَخْبَاءِ
صَرَفَتْ النَّوَائِبِ أَمْ يَأْتِي دُعَاءِ
وَمَنْ الْمُعْتَمِلُ لِي مِنَ الْأَدْوَاءِ
كَانَ الْمُؤَقَى لِي مِنَ الْأَشْوَاءِ
بِدَلِيْلِ مَنْ وَلَدَتْ مِنَ الشُّجْبَاءِ
يَبْدُوْ لَهَا أَثَرَ الْبَيْدِ الْبَيْضَاءِ
مَا يَدْخُرُ الْأَبَاءُ لِإِلْبَانَاءِ
يَوْمِي وَتُسْفِقُ أَنْ تَكُوْنَ وَرَائِي
دَاءٌ وَقَدَّرَ أَنْ ذَاكَ دَوَائِي
بِهِمْ بِنَابِيْعٍ مِنْ النِّعْمَاءِ
سُبُلِ الْهُدَى أَوْ كَاشِفِ الْغَمَاءِ
وَمُسَيِّدِ الْأَقْوَالِ وَالْآرَاءِ
ظَرَقًا مُعْتَبَدَةً مِنَ الْعَلِيَاءِ
وَزَدَ الظَّلَامُ بِوِخْشَةِ الْعَبْرَاءِ
لَكَ فِي الدُّجَى بَدَلٌ مِنَ الْأَضْوَاءِ
تُرَضِيْكَ رَحْمَتُهُ صَبَاحَ مَسَاءِ

جای شگفتی است که سید مرتضی را با آن دیوان شعر مفصلی که در سه جلد به طبع رسیده است مرثیه ای در رحلت این مخدّره نیست. با آنکه خواهر خود را مرثیه گفته است.^۱
همانطور که شریف اجلّ سید رضی خواهر خود را نیز مرثیه گفته است و شاید همان خواهر باشد که سید مرتضی نیز او را مرثیه گفته باشد.^۲

۱- تنوین برای ضرورت شعری است.

۲- دیوان شریف مرتضی ج ۳ ص ۱۸۶ و ج ۲ ص ۳۰۱ ط مصر.

۳- دیوان شریف رضی - چاپ بیروت - ج ۱ - ص ۱۵۹.

۲ - فاطمه دختر سید مرتضی علم الهدی

در ریاض العلماء^۱ آمده است که او فاضله جلیله بوده است و از عم گرامی خود، شریف بزرگوار اجل سید رضی کتاب شرح نهج البلاغه را روایت می‌کند و از او روایت می‌کند نهج البلاغه را شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف بابن الاخوة و شیخ بزرگوار قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی نیز نهج البلاغه را از طریق عامه از همین ابن الاخوة نقل می‌کند^۲. بنا بر آنچه که خود قطب راوندی در آخر شرح خود بر نهج البلاغه فرموده است، در ریاحین الشریعه هم همین مقدار را از ریاض العلماء نقل نموده است^۳.

ظاهراً این مخدّره را خواهرانی نیز بوده است که در حیات عم گرامیشان سید رضی از دنیا رفته‌اند، زیرا سید رضوان الله تعالی علیه آنان را در دیوان خود مرثیه گفته است. همچنانکه در دیوان خود، برادرش علم الهدی را در مرگ دختری از او بدین قصیده:

لَالْیَوْمَ لِلدَّهْرِ وَلَا عِشَابَا تَغَابَ إِنَّ الْجَلْدَ مَن تَغَابَا

تعزیت می‌گوید^۴.

همین طور برادر خود علم الهدی را به مرگ دختری تازه مولود نیز مرثیه گفته است^۵. و اما فاطمه شریفه دختر سید بزرگوار علم الهدی ظاهراً سالهای طولانی بعد از عم شریف و اجل خود سید رضی و مرتضی والد معظمش از دنیا رفته است. عالم بزرگوار سعید ثقة، ابوالحسن سعید بن هبة الله بن الحسن شارح نهج البلاغه در آخر کتاب شرح نهج خود در ضمن بیان طرق خودش به روایت نهج البلاغه چنین می‌گوید:

خبر داد ما را نیز شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف بابن الاخوة از سیده نقیه دختر مرتضی از عموی خود رضی، و چون شیخ جمال الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن خالد شیبانی معروف بابن الاخوة در سیزده شعبان ۵۴۸ هجری قمری یعنی صد

۱- ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۹.

۲- فوائد الرضویة ج ۲ ص ۶۵۱.

۳- ریاحین الشریعة ج ۴ ص ۲۲۳.

۴- دیوان شریف رضی، طبع بیروت، ج ۱ ص ۱۵۴.

۵- همان مصدر ص ۱۵۶.

و چهل و دو سال بعد از رحلت شریف اجل (۴۰۶ هجری) از دنیا رفته است. بنابراین معلوم می‌گردد که ابن الأخوة درس و حضور سید رضی، بلکه حیات او را نیز درک نکرده و به واسطه برادرزاده اش فاطمه شریفه، نهج البلاغه را از او روایت می‌کند و الاً اگر حیات او را درک کرده بود و با آن همه کثرت مشایخی که ابن الأخوة داشته، نهج البلاغه را از خود شریف یا از برادرش علم الهدی روایت می‌کرد.

ثانیا همانطور که اشاره کردیم ابن الاخوة اگر بیست ساله از سیده نقیه فاطمه سماع نهج البلاغه را کرده و آن مخدّره هم در حیات رضی از دنیا رفته باشد، باید سن ابن الاخوة در حین وفات متجاوز از یکصد و شصت باشد که این گذشته از غرابتش به موجب همین غرابت باید در تواریخ ثبت و همگان به آن اشاره کرده باشند. ولی اگر فاطمه طاهره که نهج البلاغه عموی خود را سماع کرده و در حین وفات عمّ گرامیش (۴۰۶ هجری) بیست ساله بوده، چون سید تقریباً جوان و در سن ۴۷ سالگی از دنیا رفته است و بعد از وفات عمّ خود به سالهای زیاد یعنی شصت سال بعد فوت شده باشد سن آن مخدّره در حدود هشتاد سال می‌شود، بنابراین باز هم تا سال وفات ابن الاخوة هشتاد سال می‌گردد که اگر ابن الاخوة صد سال داشته باشد این مطلب درست می‌گردد مخصوصاً از آن جهت که سماع مردان اجنبی از بانوئی از خاندان عفت و عصمت چون بیت علم الهدی در سن جوانی و بیست سالگی آن مخدّرات انجام نمی‌گرفته است.

نتیجه آنکه مرثی شریف رضی از دختران برادر خود قطعاً درباره غیر این مخدّره محترمه بوده است.

•••

۳- فاطمه شیخه امّ الحسن ملقبه بست المشایخ

دختر گرامی شیخ بزرگوار، فقیه الفقهاء شهید اول محمد بن مکی بن محمد بن حامد عاملی جزینی، در امل الأمل آمده است^۱:

آن مخدّره عالمه، فاضله، فقیهه، صالحه و عابده بوده است که من از مشایخ و اساتید شنیدم مدح و ثناء بر او را. روایت می‌کند به اجازه از پدرش و از ابن معیه شیخ پدرش، و پدر

۱- ج ۱ ص ۱۹۳ طبع نجف.

بزرگوارش همیشه او را تمجید می نمود و زنان را امر و سفارش می فرمود که به او اقتداء کنند و در احکام خاصه خود و نماز و امثال آن بدو رجوع نمایند.

مرحوم میرزا محمد علی تبریزی معروف به مدرس در ریحانة الأدب عبارات اعلام سابقین را بعینها ترجمه نموده چنین می گوید: ام الحسن فاطمه بنت شهید اول عالمه ایست فاضله، عابده، صالحه و در کلمات بعضی از اجله به زبده الخواص و زینة اهل العلم والاخلاص وفقیه و شیخة الشیعة وست المشایخ موصوف است و از مشایخ بسیاری استماع کرده و از والد ماجد خود و سید بن معیه استاد والدش اجازه روایت داشته است و والدش بسیارش می ستوده و زنان را به اقتداء و مراجعه به او در احکام حیض و غیره امر می کرده و لفظ ست المشایخ که لقب مشهوری او است، مخفف سیده المشایخ است یعنی رئیس روایت و نقله آثاراً.

در اغلب کتب تراجم که ذکر جمیل والد ماجدش آمده است اشاره به فضل و علو درجه این بانوی مطهر و سه برادرش شیخ رضی الدین ابوطالب محمد و شیخ ضیاء الدین ابوالقاسم یا ابوالحسن علی و شیخ جمال الدین ابومنصور حسن نموده اند.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در امل الأمل در ضمن ترجمه شیخ رضی الدین ابوطالب محمد برادر گرانقدر این مخدّره محترمه چنین می فرماید: شهید ثانی در اجازه خود برای شیخ حسین بن عبدالقاسم عاملی آنجا که سید تاج الدین ابن معیه را ذکر می فرماید چنین می گوید: من خط این سید بزرگوار را دیدم که اجازه داده بود به شیخ شهید شمس الدین محمد بن مکی و دو پسرش محمد و علی و خواهرشان ام الحسن فاطمه، خوانده شده بست المشایخ^۲.

هنگامی که در نجف اشرف مشرف بودم شیخ محمد مهدی شمس الدین حفید شیخ شهید و این مخدّره و نائب رئیس فعلی مجلس شیعی لبنان، کتابچه ای در احوالات شیخ سعید بزرگوار شهید اول جدّ اعلای خود بچاپ رساند، که متأسفانه اکنون در دست بنده نیست، شاید در آن رساله مختصر، ترجمه بیشتری از این مخدّره محترمه آورده باشد.

مرحوم محدّث قمی رضوان الله علیه در فوائد الرضویة^۳ از تکمله سید حسن صدر بر امل الأمل چنین نقل می فرماید: شیخه ام الحسن ست المشایخ دختر شهید اول، من صورت

۱ - جلد ششم ریحانة الادب چاپ اول در عنوان ام الحسن فاطمه.

۲ - امل الأمل ج ۱ ص ۱۷۹ چاپ نجف.

۳ - جلد دوم ص ۶۴۹.



سندی که برای دو برادرش نوشته است دیده‌ام و دوست دارم که او را ذکر کنم تا مقام فضل او معلوم شود و در اعیان الشیعه سند را کاملتر و بهتر نقل نموده است^۱. و ما اصل سند را با حذف صدر و ذیل ترجمه می‌کنیم:

اما بعد، پس بخشید سیده فاطمه ام‌الحسن دو برادرانش ابیطالب و ابی القاسم علی - فرزندان سعید اکرم و فقید اعظم بزرگ مایه افتخار و یگانه روزگار، چشم بینای زمان و یکتای اوان، زنده کننده مراسم ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین، آقای ما، آفتاب ملت و حق و دین، شمس الدین محمد بن احمد بن حامد بن مکی قدس سره که منتسب است به سعد بن معاذ سرور اوس قدس الله ارواحهم - همه آنچه را که مخصوص او بود از ارث پدری در جزین و غیرجزین، همه را بهبه شرعیّه برضای خداوند متعال و به امید ثواب جزیل او در مقابل کتاب تهذیب شیخ رحمه الله و کتاب مصباح او و کتاب من لایحضره الفقیه و کتاب ذکرای پدرشان رحمه الله و قرآن مذهب معروف به هدیه علی بن مؤید و هر کدام تصرف نمودند و خداوند شاهد بر آنانست و این در روز سوم شهر رمضان المعظم سال ۸۲۳ بود و خداوند بر آنچه گوئیم وکیل و شاهد است^۲.

مخفی نماند که تاریخ این مصالحه و هبه، سی و هفت سال بعد از استشهاد والد معظمشان شیخ شهید است. زیرا تاریخ شهادت آن بزرگوار پنجشنبه ۹ جمادی الأول سال ۷۸۶ هجری قمری می باشد.

۴ - ام‌علی زوجه محترمه شهید اول

مادر محترمه و معظّمه فاطمه ام‌الحسن ست المشایخ سابقه الذکر که به نقل شیخ حرّ عاملی^۳: زنی فاضله، فقیهه و عابده بوده و شیخ رحمه الله علیه او را تمجید می‌کرد و زنان را امر به رجوع باو می فرمود. همین مضمون را هم صاحب ریاض العلماء از امل الامل نقل فرموده و

۱ - اعیان الشیعه ج ۴۱ و یا جلد ۸ صفحه ۳۸۸ طبع جدید ۱۰ جلدی.

۲ - برای تفصیل بیشتر و معرفت شهود به اعیان الشیعه مجلد نهم چاپ جدید ده جلدی ص ۳۸۹ و بحرف فاء (فاطمه) در سایر چاپها مراجعه شود.

۳ - امل الأمل ج ۱ ص ۱۹۳.

متأخرین نیز از آن دو بزرگوار پیروی نموده اند^۱. و در اغلب کتبی که ترجمه و شرح حال شیخ اجل افقه شمس الدین محمد بن مکی شیخ شهید را ذکر نموده اند بجلالت شأن این بانوی محترمه نیز اشاره نموده اند.

۵ - شیخه فاطمه دختر شیخ محمد بن احمد بن عبدالله بن حازم عکبری

بانویی فاضله عالمه و فقیهه بوده است. و او از مشایخ سید تاج الدین محمد بن معیة الحسنی بوده و شیخ شهید بزرگوار از او به توسط سید بن معیة مذکور روایت می‌کند^۲. صاحب ریاض العلماء می‌گوید که ظاهر آنست که او از امامیه بوده و شیخ عبدالصمد بن احمد بن عبدالقادر بن ابی الجیش او را اجازه داده است، بنابراین آنچه که در بعضی مواضع من یافته‌ام و ظاهر آنست که او از امامیه بوده است^۳. همین مطالب را هم صاحب ریاض الشریعة در ج ۵ ص ۲۳ آورده است.

۶ - سیده عالمه فاضله فاطمه

دختر سید جلیل عالم نسابه تاج الدین ابو عبدالله محمد بن جلال الدین ابی جعفر قاسم بن الحسن معروف به سید محمد بن معیة که بفرموده شیخ شهید اجل، او اعجوبه زمان در همه فضائل و مآثر بوده است.

بانویی محترمه فاضله و محدثه و فقیهه بوده است که ظاهراً فاطمه ام الحسن، ست المشایخ دختر شهید از او روایت می‌کند، بلکه بگفته صاحب روضات الجنات با احتمال قوی او هم ملقبه بسیده المشایخ بوده است^۴.

این محدثه محترمه سعیده از پدر بزرگوارش سید تاج الدین محمد بن معیة روایت می‌کند.

۱ - ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۴.

۲ - فوائد الرضویة ج ۲ ص ۶۵۰.

۳ - ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۶.

۴ - روضات الجنات - چاپ قم - ج ۷ - ص ۲۵.

۷- مادر سید ابن طاوس

دختر شیخ اجل زاهد عالم فقیه و محدث جلیل ورام بن ابی فراس، در جلالت شأن این شیخ همان بس که حفید بزرگوارش سید علی بن طاوس درباره او می‌گوید: جدم ورام بن ابی فراس قدس الله جلّ جلاله از کسانی است که اقتداء کرده می‌شود به فعل او. این مخدّره محترمه نیز از مشایخ اجازات و جلیلات النساء بوده است در ریاض العلماء^۱ آمده است که او نیز از اجله علماء بوده است، بعضی از شاگردان شیخ علی کرکی در رساله ای که در ذکر اسامی مشایخ پرداخته است این بانورا نیز جزء مشایخ اجازات شمرده است. به همین مناسبت مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه او را جزء فواطم عشره شمرده است.^۲

این مخدّره بعد از وفات، در غری شریف و نجف امیرالمؤمنین به خاک سپرده شده است، زیرا فرزند بزرگوارش سید السالکین سید علی بن طاوس می‌فرماید:^۳ من خودم رفتم به کسی اشاره نمودم که قبری را برای من حفر کنند در جوار جدم و مولایم علی بن ابیطالب علیه السلام آن را اختیار کردم و قبر خود را زیر قدمهای پدر و مادرم اختیار کردم چونکه خداوند جلّ جلاله مرا به تواضع و فروتنی برای آنان امر فرموده و به احسان بر آنان سفارش نموده است، من هم چنین خواستم که تا در عالم قبر هستم سرم زیر پای آنان بوده باشد.

پوشیده نماند که در خیلی از کتب تراجم در نسبت سید ابن طاوس و اتصال نسبی آن جناب به شیخ الطائفة قدس الله نفسه اشتباهات عجیبی رخ داده است تا بدانجا که خیلی ها چنین تصوّر کرده‌اند این مخدّره یعنی والده مطهره سید، نوه شیخ الطائفة و شیخ ورام زاهد داماد جناب شیخ بوده‌اند. همانطور که این اشتباهات در مورد ابن ادريس هم واقع شده و در تصحیح این اشتباهات مرحوم علامه نوری قدس الله نفسه در خاتمه مستدرک افاداتی دارند که ما مختصری از فرمایشات آن بزرگمرد محقق و متتبع را که حقاً در قرون اخیر بنظر حقیر نظیر و مانند نداشته است، بترجمه نقل می‌نمائیم: از مؤلفات سید، معلوم می‌شود که مادر ایشان دختر

۱- ج ۵ - ص ۴۰۸.

۲- فوائد الرضویة ج ۲ ص ۶۵۰.

۳- کتاب فلاح السائل در ذکر صفت قبر ص ۷۳ چاپ حروفی.

شیخ زاهد ورام است و سید از طرف پدر منسوب به شیخ ابی جعفر طوسی می باشد و لذا از شیخ طوسی تعبیر به جد می نماید و کیفیت انتساب آنست که خود سید در اقبال می فرماید: پس از اینهاست آنچه را که از پدرم روایت می کنم از شیخ فقیه او حسین بن رطبه از دانشی پدرم ابوعلی حسن بن محمد از پدرش محمد بن حسن طوسی جد پدرم از طرف مادر از شیخ مفید، پس روشن شد که انتساب سید بشیخ از طرف پدرش است که مادر او (یعنی پدرش) دختر شیخ طوسی بوده است نه از طرف مادرش که دختر شیخ ورام باشد. و این اشتباه از خیلی ها که مادر مادر سید یعنی همسر مرحوم شیخ ورام زاهد دختر شیخ طوسی است از چند جهت باطل است:

اولاً وفات ورام در سال ۶۰۶ و وفات شیخ در سال ۴۶۰ بوده و بین وفات این دو بزرگوار ۱۴۵ سال فاصله می باشد، چگونه می توان قبول کرد که او داماد شیخ بوده و دختر شیخ را گرفته باشد، حتی اگر فرض کنیم که این دختر شیخ را هم بعد از وفات شیخ گرفته باشد. با آنکه گفته اند شیخ آن دختر را اجازه داده است. و با نظر به ولادت سید ابن طاوس که در سال ۵۸۹ بوده است باید دختر این خانم که مادر سید باشد (یعنی نوه شیخ طوسی) ۱۲۹ سال بعد از وفات شیخ زائیده شده باشد و این هم از غرائبی است که اگر واقع شده بود، همه تواریخ و کتب تراجم متعرض آن می شدند.

و ثانیاً اگر چنین بود خود سید در مؤلفاتش بدان اشاره می کرد.
و ثالثاً هیچ کس از ارباب اجازات و صاحبان تراجم این مطلب را ذکر ننموده و حال آنکه اگر شیخ ورام، داماد شیخ بود همگان از باب افتخار یاد آور آن می شدند.
رابعاً خیلی از این اشتباهات از ناحیه اشتباه شیخ ورام زاهد بمسعود ورام یا مسعود بن ورام است در حالی که شیخ زاهد ورام بن ابی فراس، ورام بن حمدان که در سال ۶۰۶ وفات فرموده غیر از مسعود ورام یا مسعود بن ورام است که خیلی متقدم بر ورام بن حمدان شیخ زاهد و صاحب کتاب تنبیه الخواطر معروف به مجموعه ورام است.

•••

۸ — فاطمه دختر معظمه و محترمه سید السالکین سید رضی الدین علی بن طاوس رحمه الله

این علویه شریفه و خواهر متقیه گرامیش شرف الأشراف بسیار مجلله و محترمه بوده اند



بطوری که والد بزرگوارشان از هردو در کتاب سعدالسعود با تجلیل نام می برد.
علامه متتبع افندی در ریاض العلماء چنین می گوید: دو دختران سید رضی الدین علی
بن طاوس، آنان نیز فاضله، عالمه، کاتبه و صالحه بودند^۱.

خود ابن طاوس قدس الله تعالی نفسه در کتاب کشف المحجّة خطاب به سرش محمّد
چنین می گوید: و بدان که من خواهرت شرف الأشراف را کمی قبل از بلوغش احضار کردم و
به آن مقدار که توان تحملش را داشت برای او شرح دادم که چگونه خداوند جلّ جلاله بر او
متنی نهاده که در خدمت خداوند بوده باشد. و سید ابن طاوس به این دختر و دوپسر خود محمّد
و علی کتاب امالی شیخ طوسی را اجازه فرموده است و در وصف این دو دختر چنین فرموده
است: دو حافظه و دو کاتبه .

در ریاحین الشریعه ج ۵ ص ۲۴ و اعیان الشیعه حرف فاء نیز ترجمه ای از این مختصره
آمده است.

این بنده را کتابیست بسیار کوچک و بسیار شیرین بنام عرفان هنری انسان که برآستی
خیال می کنم از ذوق و شادابی، کم نظیر بوده باشد. نامی از این دو دختر بزرگوار در ص ۴۴ آن
کتاب برده ام. آن عبارات چنین است.

«سید ابن طاوس سیدالعارفین العابدین در کتاب سعدالسعود خود ص ۲۶ چاپ نجف
چنین فرموده که مصحف مبارکی را وقف بر دختر خود شرف الأشراف که قرآن را در ۱۲
سالگی حافظ شده، نمودم. همچنین قرآن دیگری را بر دختر دیگر خود فاطمه وقف نمودم که
قرآن را حافظ شده و نه سالگی را به پایان نبرده است».

این بوده است وضع تعلیم و تربیت و عرفان و ادب خانه سید علی بن موسی بن جعفر
بن طاوس سیدالعارفین که اعبد و اتقی و از هداهل زمان خود بوده و کتابخانه بسیار گرانقدری
را دارا بوده که فهرستی در بیان کتابهای آن کتابخانه مرقوم داشته بنام الإبانه عن کتب الخزانة.

• • •

۹ - دختر معظمه و مکرمه شیخ علی منشار عاملی

در مجلد پنجم ریاض العلماء ص ۴۰۷ ترجمه ای از او آمده و عبارت ایشان را محدث

۱ - ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۸ .



قمی در کتاب فوائد الرضویة^۱ در ذیل ترجمه شیخ بهائی در ضمن جملات خود آورده و چنین می‌گوید: «همانا خداوند عالم نعمت‌های ستیه کثیره بر شیخ مرحمت فرموده بود از جمله آنکه روزی فرموده بود، او را زوجه صالحه عالمه فاضله فقهیه محدثه بنت شیخ عالم عامل زین الدین علی معروف به منشار عاملی که از فضلاء معاصرین سلطان شاه طهماسب بود و کتابخانه بزرگی داشت که آن کتابها را از هند آورده بود چونکه بیشتر ایام عمر خود را در هند ساکن بوده و عدد آن کتابها را به چهارهزار گفته اند و چون اولادش منحصر بود به همان صبیّه مرضیه عالمه که زوجه شیخ بهائی باشد لاجرم بعد از فوتش تمام آن کتابها به زوجه شیخ رسید و شیخ و زوجه اش هر دو از آن کتابها انتفاع می‌بردند. و از صاحب ریاض العلماء، نقل است که فرموده ما شنیدیم از بعض معتمّین ثقات که ایام حیات آن معظمه عالمه را درک کرده بودند می‌گفتند که آن مخدّره در فقه و حدیث و مانند آنها درس می‌فرمود و طائفه نسوان بر او قرائت می‌کردند^۲. و در ریاض العلماء است که آن مخدّره بعد از وفات شیخ نیز زنده بوده است^۳.

ترجمه‌ای هم از این بانوی محترمه که مطالب فوق را داراست در جلد ششم ریحانة الادب چاپ اول ص ۲۶۳ و همچنین در جلد چهارم ریاحین الشریعه ص ۲۲۵ بعنوان دختر شیخ علی منشار نیز آمده است. و همینطور در بعضی موارد که ترجمه شیخ علی منشار را ذکر کرده اند اشاره به این دختر فاضله محترمه نیز کرده اند.

۱۰ - فاطمه دختر فاضله و عالمه حمیده دختر عالمه و فاضله ملامحمد شریف بن شمس محمد روید شتی اصفهانی^۱

مادر این مخدّره فاضله حمیده دختر ملامحمد شریف از بانوان فاضله عالمه بوده است. شمه‌ای از ترجمه اش را از ریاض العلماء نقل می‌نمائیم^۵:

حمیده رحمة الله علیها فاضله عالمه عارفة آموزگار زمان عصر خود، بینای به علم

۱- ج ۲ ص ۵۱۰.

۲- فوائد الرضویه ج ۲ ص ۵۱۰.

۳- ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۷.

۴- روی دشت از توابع اصفهان است.

۵- ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۴.

رجال، پاکیزه کلام، باقیمانده فضلاء بزرگوار و پرهیزکار بین مردم بوده است. حواشی و تدقیقاتی بر کتب حدیث مثل استبصار شیخ طوسی و غیر آن دارد که بر عنایت فهم و دقت و اطلاع او دلالت دارد مخصوصاً در احوال رجال، من نسخه ای از استبصار را دیدم که تا آخر کتاب حواشی او بر آن بود و گمان دارم که نسخه هم به خط او بود. پدرم قدس سره چه بسا که حواشی او را که بر کتب حدیث نوشته بود نقل می نمود و تحسین و استحسان می فرمود، نزد ما نسخه ای از استبصار بود که حواشی پرفائده همین حمیده را پدرم تا آخر بر کتاب خود نوشته بود.

پدرش ملامحمد شریف بن محمد رویدشتی اصفهانی عالم صالح رضی مرضی^۱ از مشایخ علامه مجلسی و از تلامذه شیخ بهائی است. و حمیده مذکوره نیز از شاگردان پدر خود بوده که او را ثناء می گفت و به شوخی چنین می گفت که حمیده را وابستگی برجال است یعنی به علم رجال و نیز بشوخی او را علامته می گفت با دوتاء و می گفت که یکی برای تأیید است و دیگری برای مبالغه. و از شگفتیها آنکه او را بخواست مادرش به مردی نادان و احمق از خویشان و هم دهیهایش تزویج کردند. و آن طور که در خاطر دارم این بانو در سال ۱۰۸۷ یا بهمان نزدیکیها وفات فرمود.^۲

در ریاحین الشریعة ج ۴ صفحه ۱۸۵ هم ترجمه ای از این مخدّره آمده است. و اقا فاطمه دختر همین مخدّره محترمه نیز فاضله عالمه عابده و پرهیزکار بوده است من برای او تألیفی ندانم. او نیز آموزگار زنان زمان خود بوده و شگفتا آنکه این مخدّره را نیز به مردی احمق بدتر از بیابانیها تزویج کردند که در حماقت چون شوهر مادرش بلکه بدتر و دیوانه بود.^۳

در کتب تراجم در حرف فاء مثل اعیان الشیعه نام این مخدّره را به عنوان فاطمه بنت حمیده رویدشتی آورده اند و سبب این نسبت همانا فضل و کمال مادر و جهالت و حماقت و گمنامی پدر بوده است. عصم الله تعالی الجمیع عن الزلات والهفوات و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

پایان

- ۱- فوائد الرضویه ج ۲ ص ۵۴۱.
- ۲- ریاض العلماء - ج ۵ ص ۴۰۵.
- ۳- ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۰۶.



مشروعیت حکومت و دولت

قسمت اول

اسماعیل دارابکلائی

یکی از مسائل مهمی که دانشمندان علوم سیاسی به تفصیل درباره آن بحث کرده‌اند، مسئله مشروعیت حکومت و مبنای حاکمیت دولت است و تلاش آنها بر این متمرکز بود، تا بدست بیاورند که چه عامل و یا عواملی می‌تواند مشروعیت دولت و حکومت را اثبات کرده و براساس آن، حاکم، حق تسلط و فرمانروائی را بر جامعه خواهد داشت؟

به عبارت دیگر، آن منبع اصلی که حاکم، مشروعیت خود را از آن کسب می‌کند کدام است؟ بنظر می‌رسد: این مسأله از اصولی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین مسائل حکومت و دولت باشد زیرا اکثر مسائل سیاسی و حکومتی بر این پایه متکی بوده و دیدگاه‌های مختلف و متفاوت اندیشمندان علوم سیاسی نوعاً از همین جا ریشه می‌گیرد و همچنین انواع حکومتها و تقسیمات آن با این مسأله ارتباط نزدیکی دارد و همین مسأله مشروعیت است که در تعیین و انتخاب شکل و نوع خاصی از حکومت، اثر دارد. و همچنین قدرت قانونی و حاکمیت یافتن دولت و داشتن ضمانت اجرائی و اجرای قوانین و غیره وابسته به مسأله مشروعیت است.



نخست باید به تبیین مفهوم مشروعیت پرداخته و به درستی روشن کنیم: مقصود از این که حکومت حاکم باید مشروع باشد چیست؟ تا در پرتو آن بتوانیم بدرستی مبنی و ریشه مشروعیت را کشف کرده و به تحلیل آن پردازیم.

توضیح مفهوم مشروعیت:

مشروعیت دارای دو اصطلاح است:

۱- مشروعیت به معنی قانونی بودن، یعنی هنگامی که می گوئیم کدام دولت و یا چه حکومتی مشروع است؟ مقصود این خواهد بود که چه دولتی قانونی است؟ و قانون حاکم بر آن جامعه طالب چه نوع حکومتی است؟ و آیا سیستم حکومتی حاکم، برخاسته از قانون موجود در جامعه بوده و هماهنگ با آن می باشد؟

این معنی مشروعیت در موردی است که جامعه دارای حقوق خاصی بوده و قانونی بر آن حاکم باشد تا این بحث پیش آید که مطابق با آن قانون و حقوق خاص، چه دولت و حکومتی قانونی است و دارای مشروعیت خواهد بود؟

برخی از اساتید علوم سیاسی مشروعیت را چنین تفسیر کرده اند:

«... مشروعیت قدرت، عبارت از صفتی است که یک حکومت باید دارا باشد تا آنکه شرعی شناخته شود. این صفت باید موافق و منطبق با تئوری قدرت سیاسی که از نظر مردم صحیح است، باشد مثلاً، برای افرادی که طرفدار حکومت سلطنتی هستند و معتقدند که قدرت سیاسی باید به یک پادشاه سپرده شود، قدرت حاکمه موقعی مشروع است که در اختیار یک پادشاه و جانشینان آن قرار داشته باشد، ولی برای کسانی که معتقدند قدرت سیاسی باید در دست نمایندگان انتخابی ملت سپرده شود و هیئت حاکمه باید در نتیجه انتخابات عمومی تعیین گردد، حکومت موقعی شرعی و قانونی است که از انتخابات عمومی منتج شده باشد»^۱.

این نوع بحث از مشروعیت، در واقع برمی گردد به بررسی محتوای قانون حاکم بر جامعه، مثلاً اگر حقوق و مقررات اسلامی در یک جامعه حاکم باشد، حکومتی در آن جامعه مشروع است که مطابق با آن تشکیل گردد، و همچنین مشروعیت دولت مارکسیستی - به این معنی از مشروعیت - مبتنی بر این است که ایدئولوژی مارکسیسم چه نوع دولتی را قانونی دانسته و تجویز می کند، این بحث بیشتر مربوط می شود به

۱- اقتباس از جزوه پلی کپی حقوق اساسی ص ۲۲ (از جزوات دانشکده حقوق، نیمسال اول سال تحصیلی ۱۳۵۶-۱۳۵۷)



انطباق حکومت خاصی با ایدئولوژی خاصی و در حقیقت بحث به این برمی گردد که خواستگاه هر ایدئولوژی و مکتب خاصی چه نوع حکومتی بوده و طالب چه می‌بستم خاصی از حکومت است؟

۲- مشروعیت به معنی مجاز بودن و حق داشتن، سخن در این نیست که خواستگاه جامعه و یا قانون حاکم بر آن، چه نوع حکومتی می باشد؟ بلکه بحث در این است که بطور کلی چه نوع حاکمی حق خواهد داشت بر مردم حکومت کند؟ و با چه ملاک و معیاری باید بر جامعه حکومت کند، اصولاً چه نوع حکومتی شایسته ترین و منطقی ترین حکومتها است؟

روشن است که مشروعیت در این دیدگاه، تفاوت اساسی با نوع اول آن دارد، زیرا ما در اینجا، نظر به ایدئولوژی خاصی نمی کنیم و نمی خواهیم بدست بیاوریم که ایدئولوژی «الف» مثلاً چه نوع دولتی را قانونی و مشروع می داند؟ بلکه مقصود این است که روشن سازیم: دولت با چه مجوزی حق حکومت و حاکمیت خواهد داشت؟ و این حق از کجا به او رسیده و چه کسی به او چنین حقی داده است؟ در واقع مشروعیت حکومت - باین معنی - نظیر مشروعیت قانون و حقوق خواهد بود چنانچه می گوئیم: قانون و حقوق بر چه اساس مشروع است و این مشروعیت ناشی از چه چیز است؟

بحث فعلی ما درباره مشروعیت حکومت، منحصر به همین معنی دوم خواهد بود نه مفهوم نخستین آن.

تذکر این نکته نیز ضروری است که ما در این بخش، مشروعیت را از نقطه نظر جامعه شناسی مورد مطالعه و تحقیق قرار نمی دهیم، چون روش و کیفیت بحث و تحقیق ما در این مسأله با روشی که جامعه شناسان دارند متفاوت است. توضیح اینکه: محققان جامعه شناسی مشروعیت را معمولاً از این دیدگاه مورد مطالعه قرار می دهند که در یک جامعه و در زمان خاصی، چه اصلی مربوط به مشروعیت قدرت حاکم، حکمفرما بوده؟ و مشروعیت را روی چه پایه و اصولی استوار ساخته بودند؟ و جامعه نیز چه نوع حکومتی را مشروع و چه حکومتی را نامشروع می دانست. و همواره درصدد کشف واقعیات موجود در جامعه هستند و نسبت به جنبه های ارزشی و صحت و سقم مشروعیت قدرت سیاسی بحثی ندارند.

لیکن ما درصددیم تا با بررسی افکار و نظریات دانشمندان مختلف بدست بیاوریم که چه نوع حکومتی مشروعیت داشته و جامعه با چه نوع حکومتی باید اداره گردد؟ و چه نوع حکومتی برای جامعه مجاز است؟ و حاکم بر چه اساسی حق خواهد



داشت تا بر مردم حکومت کند؟ و این حق از چه منبعی به او رسیده است؟

مشروعیت و مقبولیت:

دو واژه مشروعیت و مقبولیت که در مباحث آینده ما مطرح می شود، باید دقیقاً کاربرد آن دو را مشخص ساخته و توضیح دهیم که حکومت مشروع و مقبول کدام است؟ و بینشان چه رابطه ای وجود دارد؟

مشروعیت به همان معنی است که پیش از این بیان داشتیم، یعنی مجاز بودن و حق داشتن، ولی مقبولیت به معنی حکومتی است که مورد قبول عامه مردم واقع شده باشد و فردی را به عنوان حاکم بشناسند، در بعضی از تئوریهای حکومت، مشروعیت حکومت همان مقبولیت حکومت است و آن در جایی است که مشروعیت حکومت از مقبولیت آن نزد مردم حاصل شود ولی در بعضی از تئوریهای دیگر بخصوص در اسلام که مشروعیت حکومت از ناحیه مردم حاصل نمی شود، بین مشروعیت و مقبولیت نسبت عموم و خصوص من وجه است، زیرا، ممکن است فردی مقبولیت اجتماعی داشته باشد و همه مردم او را حاکم بدانند ولی حکومت وی مشروعیت نداشته باشد چه اینکه از نظر اسلام مشروعیت حکومت حاکم از راه مقبولیت و انتخابات و شوری بدست نمی آید چنانچه به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت. و ممکن است حکومت فرد، مشروع باشد ولی بدلیل آنکه مقبولیت اجتماعی نیافته و مردم او را تنها گذارده و با وی بیعت نکرده باشند نتواند بر مردم حکومت کند هر چند اصل حکومت او مشروع و قانونی بوده است و همانطوری که توضیح خواهیم داد، حکومت حاکم، در حکومت اسلامی، هم باید مشروعیت داشته باشد و هم مقبولیت، لیکن مشروعیت آن باید از طریق وحی و موازین شرعی احراز گردد و مقبولیت آن هم از طریق بیعت و خواست مردم تحقق می یابد چون تا مردم حکومت و خلیفه ای را نپذیرند چنین حاکمی نمی تواند بر مردم حکومت کند یعنی به ثمر رسیدن و فعلیت یافتن حکومت حاکم اسلامی بستگی به پذیرش مردم دارد و بیعت و انتخابات، مربوط به همین قسمت است، نظیر حکومت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در صدر اسلام و استقرار نظام جمهوری اسلامی در عصر حاضر.

پس از بیان این مقدمات، اکنون دیدگاههای دانشمندان مختلف و تئوریهای حکومت را در مورد مشروعیت حکومت و مبنای مشروعیت بیان می کنیم و پس از نقد و بررسی به تحقیق در مسأله خواهیم پرداخت.



الف - حکومت نخبگان:

یکی از تئوریهای مربوط به حکومت، این است که طبقه خاصی بر مردم حکومت کند و اختصاص حکومت به این طبقه ممکن است به علت امتیازهای معنوی و کمالات اجتماعی باشد و یا افتخارات نسبی، اشراف‌زادگی، زیادی ثروت، در دست داشتن قدرت و نظائر آنها موجب اختصاص حکومت به طبقه خاصی شده باشد. و بهترین نوع حکومت در این تئوری این است که ممتازترین انسانها از نظر علم و دانش و فضائل انسانی و کمالات اجتماعی در رأس حکومت باشند چون عقل حکم می‌کند که آشناترین افراد به مصالح اجتماعی، شایستگی برای حکومت داشته و اینها هستند که حق دارند بر مردم فرمانروائی کنند.

و شاید بر همین اساس باشد که افلاطون زمامداری را حق فیلسوفان می‌داند و می‌گوید «مادام که فیلسوفان شاه نشده‌اند یا شاهان و فرمانروایان جهان، قدرت و سیرت فلاسفه را بدست نیاورده‌اند، شهر و اقالیم جهان حتی نژاد بشر از خطرات و مصائبی که بر سرشان می‌ریزد مصون نخواهند بود» و در جای دیگری می‌گوید: «نتیجه دیگری که از بحث ما بدست می‌آید این است که زمامداری جامعه نه حق این گونه مردم بی تربیتی است که از حقیقت دور مانده‌اند و نه حق کسانی که آزاد گذاشته شده‌اند تا همه عمر را صرف تربیت خود کنند»^۱ و سپس درصدد برمی‌آید تا ثابت کند که زمامداری حق فیلسوفانی است که از آغاز آنها را تربیت کرده‌اند تا به مقام فیلسوفی رسیده‌اند!

نقد و بررسی (۲)

نخستین سئوالی که ممکن است پیش آید این است که آیا امتیازهای معنوی و کمالات اجتماعی به تنهایی ایجاد حق می‌کند و مشروعیت‌آور است؟ درست است که علم و دانش و فضیلت و ممتازترین افراد بودن، زمینه و شرط لازم تحقق حکومت است یعنی اگر امر دائر شد بین اینکه نیک‌ترین و داناترین و شریف‌ترین افراد، حکومت کنند یا پست‌ترین و نادان‌ترین انسانها؟ روشن است که گروه اول بر گروه دوم تقدم دارد، ولی سخن در این است که این گروه از کجا و چگونه و به چه ملاکی حق حکومت دارد؟

حداکثر چیزی که مطابق با مقتضای قریحه عقلانی می‌توان گفت این است که

۱- به جمهوری افلاطون کتاب پنجم بند ۴۷۳ و کتاب هفتم بند ۵۱۹ به بعد مراجعه شود.



نخبه بودن و ممتازترین انسانها بودن، شرط لازم برای مشروعیت پیدا کردن حکومت است ولی اثبات اینکه این امر، شرط کافی برای مشروعیت می باشد مشکل است و نیاز به اقامه دلیل دارد.

بنابراین تنها امتیازهای فکری و نسبی و روحی نمی تواند مجوز حکومت فرد بر جامعه باشد و براساس آنچه که بعداً تعیین می کنیم خواهیم گفت که اصل اولی عقلانی، اقتضا می کند عدم تسلط فرد را بر دیگران، بطوری که هیچ فردی حق تسلط بر افراد دیگر را ندارد و صرف امتیاز فکری و غیره موجب نمی شود که شخصی در تسلط بر دیگران محق باشد، همانطوری که در مورد اموال نیز چنین است و شخص در صورتی می تواند در اموال خود تصرف کند که حق سلطنت و تسلط بر اموال را داشته باشد.

در اینجا هم شخص در صورتی حق حکومت خواهد داشت و در صورتی حاکمیت او مشروعیت پیدا می کند که تسلط و سلطنت بر افراد را داشته باشد و صرف امتیازهای علمی و فکری، شخص را حاکم بر غیر نمی کند، بلکه برای اثبات حاکمیت و تسلط او بر غیر، احتیاج به مثبت بوده و باید دلیلی ارائه گردد. بدین جهت ما در بحثهای بعدی که نظر اسلام را مطرح می کنیم خواهیم گفت که چون خداوند، مالکیت حقیقی بر موجودات و از جمله انسانها را دارد، بدین جهت او حاکم حقیقی خواهد بود و تنها او حق اعمال حاکمیت حقیقی و حق تصرف بر نفوس و اموال انسانها را دارا است. و آیاتی چند نیز مؤید این سخن است.

قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء^۱

الا له الحكم^۲

و آیاتی از این قبیل در آینده ذکر خواهیم کرد.

بنابراین براساس هماهنگی و ارتباط، بین عالم تکوین و تشریح، ثابت می شود که تنها ذات اقدس الهی حق دارد فرد یا افراد را در سرنوشت جامعه دخالت داده و او را حاکم بر آن نماید و به حاکمیت حاکم مشروعیت دهد، تا براساس آن، حق حکومت و فرمانروائی بر جامعه را به دست آورد.

ب: زور و غلبه:

ساده ترین توجیه برای مشروعیت حکومت و دولت مسئله زور و غلبه است یعنی

۱- سوره آل عمران ۲۶/۳

۲- سوره انعام ۶۲/۶



کسانی که از قدرت جسمی و نیروی بدنی و روانی، بهره بیشتری دارند حق خواهند داشت که بر جامعه حکومت کنند.

این عقیده در قرن نوزدهم بیشتر قوت گرفت؛ چون با عقاید داروینیستها کاملاً سازگار بوده و تنها این عامل را در مورد پیدایش حکومت و مشروعیت آن مؤثر می دانستند.

این بینش نیز کم و بیش در میان برخی از مذاهب اسلامی اساس مشروعیت حکومت حاکم و خلیفه بشمار رفته است.

عده ای از علماء اهل سنت اعتقاد دارند که انعقاد امامت، خلافت و حکومت و یا به تعبیر دیگر مشروعیت آن ممکن است به یکی از سه طریق زیر حاصل شود:

۱- از طریق انتخاب اهل حل و عقد (خبرگان، شوری)

۲- از طریق انتخاب امام قبلی

۳- از راه غلبه با سیف.

و مطابق راه سوم بود که قاعدة الحق لمن غلب و یا قاعدة الحق احق ان يتبع ولو كان الحكم لمن غلب را درست کرده اند.

قاضی ابی یعلی (متوفی ۴۵۸ ه. ق) که از علماء بزرگ اهل سنت است در کتاب خود بنام احکام السلطانية پس از آنکه مشروعیت امامت را از طریق انتخاب اهل حل و عقد بیان می کند، در اثبات اینکه امامت ممکن است از طریق قهر و غلبه هم ثابت شده و مشروعیت پیدا کند، مطالبی ذکر کرده و روایاتی را در تأیید آن آورده است و از مجموع آنها بدست آورده که قهر و غلبه به تنهایی نیز به حاکم مشروعیت بخشیده و مثبت حکومت است و بر مردم نیز لازم است از چنین حاکمی پیروی کنند و در این فرض اصلاً نیازی به عقد و بیعت نیست، هر چند که آن حاکم فاجر باشد. به عبارت و کیفیت استدلال ایشان توجه نمایید:

... وروی عن اسحاق بن ابراهیم مادل علی انها- ای الحكومة- تثبت بالقهر والغلبة ولا تفتقر الى العقد، فقال فی رواية عبدوس بن مالك العطاز: ومن غلب عليهم بالسيف حتى صار خلیفة وسمی امیر المؤمنین، فلا یحل لاحد یؤمن بالله والیوم الاخر ان یبیت ولا یراه اماماً برأ کان او فاجراً وقال ایضا فی رواية ابی الحرث- فی الامام یخرج علیه من یطلب الملك فیکون مع هذا قوم ومع هذا قوم- تكون الجمعة مع من غلب، واحتج بان ابن عمر صلی باهل المدينة فی زمن الحرة وقال: نحن مع من غلب...

سپس در اثبات اینکه در این مورد تنها قهر و غلبه کافی است و نیازی به عقد و



بیعت ندارد، دو دلیل اقامه می کند، یکی اطلاق روایت ابن عمر، که گفته نحن مع من غلب و مقید به بیعت مردم نیست، و در مورد دلیل دوم می گوید: ... ولانها لوكانت تقف علی عقد لصح رفعه وفسخه بقولهم وقوله، كالبيع وغيره من العقود ولما ثبت، انه لو عزل نفسه او عزله لم يتعزل، دل علی انه لا يفتقر الی عقد...^۱

یعنی: اگر امامت و خلافت همانند بیع و سایر عقود نیاز به عقد و ایجاب و قبول مردم داشته باشد، باید فسخ و عزل خلافت هم بدست مردم و یا خود خلیفه باشد و چون ثابت شده که اینها چنین حقی ندارند، پس در وضع خلافت و خلیفه شدن نیازی به عقد نیست و تنها قهر و غلبه، کافی در مشروعیت آن می باشد.

نقد و بررسی: (ع)

اولاً: مطالب فوق حداکثر چیزی را که می تواند اثبات کند این است که زورداران و اقویا، نوعاً بر ضعفا و ناتوانان غالب و پیروز بوده و بر آنان تفوق دارند، ولی مشروعیت این امتیاز و برتری را اثبات نمی کند، درست است کسانی که زورمند هستند با در اختیار داشتن قوه نظامی و نیروی طبیعی در هنگام نبرد و مبارزه می توانند بر ضعفاء و کسانی که زورشان کمتر است پیروز شوند اما دلیل بر مشروعیت آن چیست؟ آیا صرف برتری نیرو و قدرت نظامی، ایجاد حق کرده و موجب مشروعیت تسلط و سلطه بر زیردستان است؟

ولی نه زور و قوه داشتن موجب می شود که حق تسلط و برتری بر زیردستان ایجاد گردد و نه مغلوب و مقهور بودن زیردستان مجوزی برای تسلیم شدن آنان می شود.

بر همین اساس است که اسلام این بینش را به جامعه می دهد که هرگز تسلیم زورمندان نباشید و زیر بار کسانی که منتظرشان فقط زور است قرار نگیرید: لا تظلمون ولا تظلمون^۲ و یا آیات دیگری نیز که علو و استکبار و قدرت را ملاک مشروعیت نمی داند، ولذا، قرآن علو و استکبار فرعون را مایه نکوهش قرار داده است و بخاطر همین جهت است که خداوند به حضرت موسی^۱ مأموریت داد تا با وی مبارزه کند ثم بعثنا من بعدهم موسی و هرون الی فرعون وملائه با با تنافاستکبروا وکانوا قوماً مجرمین^۳،

فما آمن لموسى الا ذرية من قومه على خوف من فرعون وملائهم ان يقتلهم وان

۱- احکام السلطانية ص ۷-۸

۲- سورة بقره ۲۷۹/۲

۳- سورة یونس ۷۵/۱۰

فرعون لعال فی الارض وانه لمن المسرفین^۱،
ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون بایاتنا وسلطان مبین الی فرعون وملائته فاستکبروا
وکانوا قوماً عالین۔ فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا وقومهما لنا عابدون^۲

بنابراین هیچ مجوز منطقی و دلیل عقلی جهت توجیه و تصحیح این نظریه نداریم و قوه و قهر به هیچ وجه نمی تواند مجوزی برای مشروعیت حکومت و دولت بشمار آید. و ثانیاً: اینکه می گویند زور و قوه و غلبه، ایجاد حق می کند آیا چه نوع حقی ایجاد می کند؟ لابد باید حق اعتباری پیدا شود، یعنی هنگامی که حاکم با قهر و غلبه توانست حکومت را در دست گیرد در همان هنگام حق حکومت برای وی جعل و اعتبار می گردد در این صورت سخن در اعتبار آن حق و کیفیت اعتبار آن و همچنین اعتبار آن معتبر خواهد بود که معتبر کیست و یا چه مجوزی چنین حقی را اعتبار می کند؟

ممکن است طرفداران تئوری زور و غلبه بگویند با توجه به اینکه جامعه نیاز به حکومت دارد و حاکم نیز بدون قهر و غلبه نمی تواند جلوی ظلم ظالم و ستمگر را گرفته و دست متجاوز را کوتاه کند و جلوی نفوذ اجانب را بگیرد، لذا قهر و غلبه نقش خاصی در ایجاد حق حکومت خواهد داشت و روشن است که اگر مصالح جامعه بخواد تأمین شود باید از طریق قدرت و غلبه باشد.

در پاسخ می گوئیم: سخن ما در اصل مشروعیت حکومت و دولت است نه در حاکمیت دولت و گویا خلط شده است بین مشروعیت و حاکمیت، و همانطور که در بحث حاکمیت خواهیم گفت پس از آنکه مشروعیت دولت و حکومتی باثبات رسید و قرار شد دولت و حاکم مشروعی بر جامعه حکومت کند، آنگاه این بحث پیش می آید که دولت نیاز به حاکمیت دارد و تا حاکمیتی نداشته باشد نمی تواند بر مردم حکومت کند و یکی از مظاهر حاکمیت، قدرت داشتن است، بنابراین ما می دانیم که نفوذ و تسلط و سیطره حاکم بر جامعه و ایجاد عدل و امنیت و نابود ساختن دست اجانب و اختلالگران و تأمین مصالح اجتماع، نیازمند به قدرت است ولی این سخن غیر از این است که بگوئیم، صرف قدرت پیدا کردن و غلبه، مجوز حکومت کردن بوده و مشروعیت آور است.

۱- سوره یونس ۸۳/۱۰

۲- سوره مؤمنون ۴۷/۲۳ - ۴۵



ج- نظریه قرارداد اجتماعی:

بسیاری از فلاسفه سیاسی با پی بردن به این حقیقت که حصول قدرت به تنهایی نمی تواند به حکومت، مشروعیت دهد و زور قادر به استقرار حکومت نیست، کوشیده اند تا توجیه دیگری بیابند، چنانچه ژان ژاک روسومی گوید: زور موجد حق نیست و قوی ترین افراد هیچگاه تا آن حد قوی نمی شود که بتواند همیشه آقا و فرمانروا باشد مگر آنکه زور مبدل به حق شود، به نظر وی قرارداد اجتماعی تنها وسیله تبدیل زور به حق است و هر چند این نظریه از قرن ۱۶ تا ۱۸ مورد نظر حقوقدانان و فلاسفه سیاسی بوده و بطور وسیعی در این زمینه تحقیقات دامنه داری نمودند، ولی ریشه های این طرز تفکر را می توان در یونان باستان ضمن افکار سوفسطائیان و اپیکوریان جستجو کرد. سوفسطائیان عقیده داشتند که سازمانهای سیاسی در نتیجه قراردادها و بند و بستهای اجتماعی بوجود آمده و دست طبیعت در ایجادشان دخالت نداشته است^۱. و اپیکوریان نیز معتقد بودند که فرد بخاطر کسب و تحصیل مصلحت خویش حاضر است که قید و مقرراتی که از ناحیه دیگران پدید می آید پذیرا شود، که در واقع، افراد با حاکم، یک نوع قرارداد ضمنی خواهند داشت و در نتیجه آن حاکم ملزم است تا وسائل رفاه و رشد افراد را تهیه کند و افراد هم ملزم باطاعت از حاکم هستند^۲.

در هر صورت بسیاری از فلاسفه قرون اخیر با پی بردن به این حقیقت که زور به تنهایی قادر به استقرار حکومت نیست کوشیده اند تا توجیه دیگری بیابند، و نخستین بار توسط حقوقدانان هلندی بنام هوگو گروسوسوسی مسئله قرارداد اجتماعی اظهار گردید و سپس هابز (هابز) پوفندورف، لاک، کانت و غیره که همگی از پیروان حقوق طبیعی هستند آن را تشریح کرده اند و سرانجام ژان ژاک روسو این نظریه را تکمیل کرده و یک سلسله نتایج عملی خاصی از آن استخراج کرده است.

۱- خداوند اندیشه سیاسی ج اول بخش ارسطو ص ۲۱۲

۲- مبادی التنظيم السياسي ص ۴۱

گروه اقتصاد دفتر همکاری حوزه و دانشگاه
محمود عبداللهی

مضاربه مزارعه مساقات

قسمت اول

فهرست مطالب:

بخش اول:

تعریف و مسائل حقوقی مضاربه، مزارعه و مساقات

۱ - مضاربه

□ موضوع مضاربه

الف - حدود عقد مضاربه

ب - راه برای فعالیتهای تولیدی مسدود نیست

ج - آزادی خروج از قرارداد مضاربه

□ سرمایه در مضاربه

الف - هزینه مربوط به سرمایه است

ب - خسارت با سرمایه است

□ کار در مضاربه

- الف - رعایت کلیه ضوابط
- ب - عامل امین است
- ج - واگذاری به مجری دیگر

□ طرفین قرارداد مضاربه

گروهی بودن طرفین قرارداد

□ تقسیم سود و زیان

۲ - مزارعه:

□ کار در مزارعه

- زمین
- بذرو ابزار کشت
- محصول

۳ - مساقات

□ باغدار فقط در خدمت میوه ها است

بخش دوم:

الف - تفاوت‌های مضاربه، مزارعه و مساقات با ربا

- ۱ - در مضاربه، ارتباط مالک با مالش محفوظ است
- ۲ - مالک در مضاربه، خود اقدام کننده نسبت به کار خدماتی است
- ۳ - در مضاربه، مقدار سود تضمین نمی گردد.

ب - آیا قراردادهائی چون مضاربه، عامل خوردن حق کار است.؟

ج - ابزار در ایجاد محصول و ارزش جدید، دخالت دارد

بخش سوم:

- الف - در سیستم مطلوب اقتصادی، باید کار و سرمایه بتواند ترکیب شود
- ب - لزوم وجود قراردادهائی که در آنها کار و سرمایه بتواند ترکیب شود.

دو نکته ضروری

- ۱ - مضاربه در رابطه با سایر عناصر اقتصادی اسلام
- ۲ - مضاربه در جامعه ایده آل گسترش ندارد

مقدمه

قبل از بحث درباره قراردادهای مضاربه، مزارعه و مساقات، یادآوری دو نکته به عنوان مقدمه لازم بنظر می رسد:

۱ - نکته اول اینکه قراردادها و مبادلات مختلفی در سیستم اقتصادی اسلام وجود دارد که هر کدام می تواند یک سلسله مقررات و بازتابهای اقتصادی خاصی داشته باشد، اما اینکه در شرایط کنونی و یا هر زمان دیگری، کدامیک از مبادلات و فعالیتهای اقتصادی می تواند ما را بیشتر به اهداف اقتصادی نزدیکتر کند. مسئله دیگری است. مثلاً، مضاربه و اجاره در نظام اقتصادی اسلام وجود دارد، شرکت و تعاون و امکان ایجاد واحدهای گروهی نیز هست، اما در وضعیت کنونی که در شرایط انتقالی هستیم، با لحاظ خصوصیتی که در جامعه ما هست، آیا بهتر است سعی شود تعاونیها توسعه داده شود و واحدهای اقتصادی جمعی بوجود آید؟ یادامنه مضاربه و قراردادهای مشابه آن (ترکیب کار و سرمایه) بیشتر گسترش یابد؟ این مسئله ای است که در بخش سوم به آن اشاره خواهد شد.

۲ - نکته دیگری که تذکر آن لازم می باشد این است که:

نقش هر یک از قراردادها و قوانین اقتصادی اسلام، در شرایطی که سایر عناصر اقتصادی آن تحقق پیدا کرده و یا در حال پیاده شدن باشد، با زمانی که از سایر عناصر اقتصادی اسلام خبری نباشد فرق می کند، در نظامی که ثروتهای طبیعی بر اساس

زورمداری تقسیم می گردد، زمینهای موات بدون احیاء و عمران، تنها با زدوبندهای اجتماعی و کشیدن یک حصار بدور آن به تملک افراد درمی آید و سپس بصورت قطعات کوچکتر تقسیم شده و به فروش می رسد، مزارعه، مضاربه، شرکت، اجاره و بازرگانی دارای آثار اقتصادی خاصی است غیر از آثار آن در شرایطی که مالکیتهای ابتدائی و انتقالی بر معیار صد در صد اسلامی بوده و یا آهنگ اسلامی شدن دارد. کیفیت و کمیت این قراردادها در شرایطی که چارچوبه اسلامی حاکم نیست، می تواند زمینه را برای استثمار کسانی که امکان مادی برای فعالیت اقتصادی ندارند، فراهم کند و چون قوانین اقتصادی اسلام سیستمی است، بنابراین، زمانی که از سایر عناصر اقتصاد و مکتب خبری نیست برای جلوگیری از سوءاستفاده ها، لازم است که ضوابط کنترل کننده بکار گرفته شود.

موضوعاتی که در بحث قراردادهای مضاربه، مزارعه و مساقات مطرح می گردد در سه بخش زیر خلاصه می شود:

الف - تعریف و مسائل فقهی مضاربه، مزارعه و مساقات.

ب - تحلیل مختصری از مضاربه و تفاوتهای آن با ربا.

ج - تبیین منطقی برای ضرورت وجود این قراردادها (ترکیب کار و سرمایه) در یک نظام اقتصادی مطلوب.

بخش اول

تعریف و مسائل حقوقی مضاربه، مزارعه و مساقات

۱ - مضاربه

تعریف: مضاربه قراردادی است بر این اساس که یکی از طرفین، سرمایه در اختیار دیگری قرار دهد تا او اقدام به تجارت کند و در نتیجه، سودی که بدست می آید از آن هر دو باشد و بین طرفین تقسیم شود.^۱

۱ - مبوط ج ۳ صفحه ۱۱۶، تذکره الفقهاء ج ۱ صفحه ۲۲۹، تحریر الوسیله ج ۱ صفحه ۶۰۹.

به عبارت دیگر سرمایه از یک طرف و کار از طرف دیگر با هم ترکیب شده، سودی که حاصل می‌گردد به نسبت مورد توافق آنها، توزیع می‌شود. در کتب فقهی، درباره خصوصیات مضاربه، موضوعات مختلفی به شرح زیر مورد بحث قرار گرفته است:

سرمایه، کار، سود و زیان، خصوصیات طرفین قرارداد و بالاخره ویژگیهای قرارداد مضاربه.

البته دو موضوع اول (کار و سرمایه) همانطور که از تعریف مشخص می‌شود رکن این قرارداد می‌باشد و ما پس از بیان موضوع مضاربه، با رعایت اختصار، هر یک از این موارد را مورد بحث قرار خواهیم داد.



موضوع مضاربه

الف - حدود عقد مضاربه

چنانچه از تعریف آشکار می‌شود، یکی از خصوصیات مضاربه این است که این قرارداد تنها در مسائل تجاری است و مربوط به فعالیتهای تولیدی و صنعتی نمی‌باشد. یعنی نمی‌توان به عنوان مضاربه، مالی را به صورت ابزار تولید در اختیار عامل گذارد تا با این ابزار فعالیت کرده و بعد سود حاصله به نسبت خاص، بین مالک ابزار و نیروی کار تقسیم گردد.^۱ در کتب فقهی گفته شده که اگر کسی وسیله صید را در اختیار ماهیگیر گذارد تا او به صید ماهی بپردازد و بعد آنچه به دست می‌آید بین هر دو تقسیم شود، این چنین قراردادی به عنوان مضاربه باطل است، زیرا مضاربه مختص کار تجاری است، در حالی که ماهیگیری یک فعالیت تولیدی می‌باشد.^۲

ب - راه های فعالیتهای تولیدی مسدود نیست.

لازم به تذکر است که اگر می‌گوئیم در امور صنعتی و تولیدی، مضاربه وجود ندارد، معنایش این نیست که هیچگونه مشارکت و ترکیب کار و سرمایه ای در فعالیتهای اقتصادی غیر تجاری، امکان پذیر نیست زیرا:

۱ - عروة الوثقی صفحه ۵۵۲، تحریر الوسیله ج ۱ صفحه ۶۰۸ و ۶۰۹.

۲ - مرحوم شیخ طوسی در مبسوط، مثال دیگری می‌زند در مورد فردی که مواد اولیه را در اختیار عامل قرار می‌دهد تا روی آن کار کند و بعد به فروش برساند و سود حاصله آن بین هر دو تقسیم گردد. مثال مرحوم شیخ چنین است:



اولاً، شرکت و تعاون و بوجود آوردن واحدهای اقتصادی گروهی، یکی از موضوعاتی است که به نوع خاصی از فعالیتهای اقتصادی اختصاص ندارد، بلکه در همه فعالیت‌های کشاورزی، تجاری، صنعتی و خدماتی بکار گرفته می‌شود.^۱

ثانیاً، این نکته در کتب فقهی مطرح است که اگر می‌گوئیم ابزار تولید را نمی‌توان در اختیار فرد دیگری قرار داد تا با آن کار کند و بعد در سود شریک شود. مقصود این است که به عنوان مضاربه صحیح نیست. زیرا در جوامع گذشته، مضاربه قراردادی بوده بین صاحب مال و کسی که با آن اقدام به تجارت می‌کرده و اسلام این روش را با ضوابط خاصی امضاء نموده است و برای متبوع در کتب فقهی روشن است که اصولاً مبادلات و قراردادهای اقتصادی اموری نیستند که اسلام، آنرا تأسیس کرده باشد بلکه آنها، از احکام امضائی هستند. یعنی اسلام آنها را پذیرفته است. بنابراین اگر امروز در امور صنعتی و خدماتی یا کشاورزی نیز قراردادهای مشابهی در جامعه پدیدار و مرسوم گردد، چنانچه با ضوابط کلی فقه اسلامی ناهماهنگ نباشد، قواعد عمومی معاملات و قراردادها شامل آنها شده و آنها را امضاء می‌نماید.

بعنوان مثال، یکی از قواعد کلی ما، موضوع لزوم وفا به پیمان است، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**^۲. یعنی: «ای مؤمنان به پیمانها وفادار باشید».

این دستورالعمل که کلی است، همه تعهدات و پیمانها را شامل می‌شود، لذا قراردادهای اقتصادی جدید و متداول هم مشمول همین وفای به پیمان می‌گردد. بنابراین طبق این مطلب، لزومی ندارد که قراردادها و مبادلات منحصر به

→ فردی پشم در اختیار بافنده قرار می‌دهد تا او را به پارچه تبدیل کند و پس از فروش، سود حاصله، بین آنان تقسیم شود. (مبسوط ج ۳ صفحه ۱۶۸ و عروة الوثقی صفحه ۵۵۱ مسئله ۳). البته فقهاء مثالهای دیگری نیز در این مورد بیان کرده‌اند.

۱- در مقالاتی که راجع به شرکت در شماره‌های ۹ و ۱۰ و ۱۱ همین مجله نوشتم، گفتیم که یک گروه می‌تواند یک واحد اقتصادی بوجود آورند و هر نوع فعالیت اقتصادی که مایلند نسبت به آن توافق نمایند.

مثلاً: اجاره از قراردادهائی است که می‌تواند نقش مشارکت را ایفاء کند و در گسترش کارهای تولیدی، صنعتی و خدماتی، بازتاب خاصی داشته باشد. در این قرارداد، مالک، سرمایه خود را بصورت ابزار تولید به عنوان اجاره در اختیار نیروی کار قرار می‌دهد و بعد اجاره آنرا می‌گیرد بنابراین، چنین نیست که اگر می‌گوئیم مضاربه تنها در امور بازرگانی است، راه برای گسترش مشارکت در کارهای تولیدی بسته باشد.

۲- سوره مائده آیه ۱

قراردادهائی باشد که از قدیم وجود داشته است، زیرا ممکن است امروز مبادلاتی در نظام اقتصادی جامعه متداول و مرسوم گردد که قبلاً نبوده است، مانند قرارداد بیمه. بر این اساس، قانون لزوم وفای به پیمان که قانونی است کلی و همیشگی، افراد را موظف می‌سازد، همانطور که نسبت به قراردادهائی مانند اجاره - که از قدیم وجود داشته - پای‌بند باشند، نسبت به اجراء قراردادها و مبادلات جدید - مانند بیمه - نیز مسئول باشند.^۱

ج - آزادی خروج از قرارداد مضاربه

یکی دیگر از خصوصیات قرارداد مضاربه این است که تداوم آن، الزامی نیست و به اصطلاح، مضاربه جزء قراردادهای جایز است یعنی هر یک از طرفین قرارداد، هر زمانی که احساس کردند ادامه کار به نفع آنها نیست، می‌توانند اعلام انصراف نمایند. نتیجه الزامی نبودن پایداری نسبت به قرارداد، این است که اگر مدتی هم برای اجراء قرارداد تعیین کرده باشند، باز قبل از انقضاء مدت می‌توانند قرارداد را فسخ کنند. اثر دیگر این خصوصیت این است که با فوت یکی از طرفین، قرارداد بهم می‌خورد و اینطور نیست که لازم باشد ورثه، نسبت به این مبادله متعهد باشند.^۲

البته اینکه افراد بتوانند هر وقت مایل باشند اعلام انصراف کنند، در صورتی است که ضرری بر دیگری وارد نیاید. اگر احساس شد آزادی خروج، عامل تزلزل قرارداد می‌شود و اعضاء در شرایطی هستند که لازم است برای جذب افراد و سرمایه، استحکام بیشتری برای قرارداد بوجود آورند و حق اعلام انصراف و فسخ عقد مضاربه با این استحکام تضاد دارد، می‌توانند از آغاز، محدودیتهائی برای خروج بوجود آورند:

۱ - مرحوم یزدی در کتاب عروة الوثقی، بعد از بیان این مطلب که مضاربه در تجارت است، اما اگر شخصی پول در اختیار کسی بگذارد تا در امور زراعی صرف کند و سپس سود آن تقسیم گردد، دارای اشکال خواهد بود، می‌گویند: «اگر کسی قائل به صحت چنین قراردادی در غیر تجارت باشد - و چنین نظری هم دور از واقعیت نیست - به عنوان مضاربه نخواهد بود بلکه تحت همان ضوابط و قواعد کلی خواهد بود» و جمعی از فقهای که در این کتاب نظرات فتوائی خود را ارائه داده‌اند، اشکالی به این نکته نکرده‌اند. (عروة الوثقی صفحه ۵۵۲)

برخی از محققین دیگر در بحث از شرایط مضاربه، نسبت به بعضی از این شرایط فرموده‌اند که با فقدان شرط، قرارداد به عنوان مضاربه باطل می‌شود. اما به عنوان یک قرارداد مستقل که قواعد کلی لزوم وفای به پیمان شامل آن می‌شود، نمی‌توان گفت باطل است. (مستمک ج ۱۳ صفحه ۲۱ و ۱۷).

۲ - تحریر الوسیله ج ۱ صفحه ۶، عروة الوثقی صفحه ۵۵۴، تذکرة علامه حلی ج ۲ صفحه ۲۳۴ و جواهر ج ۲۶ صفحه ۳۰۴.

یک راه این است که در ضمن قرارداد دیگری شرط شود که طرفین، مضاربه را بهم نزنند.

راه دیگر اینکه یکدیگر را با «شرط ضمن خود عقد مضاربه» متعهد نمایند که از این حق استفاده نکنند. ولی چنانکه برخی از فقهاء توضیح داده‌اند، اگر در ضمن خود قرارداد شرط کنند که طرفین حق فسخ ندارند، چنین شرطی باطل است و طبعاً اجراء آن نیز لازم نیست؛ زیرا این شرط برخلاف آثار طبیعی قرارداد مضاربه و یا برخلاف سنت است و لذا می‌توانند «با شرط ضمن قرارداد دیگر» توافق نمایند که از حق خود استفاده نکنند چنین شرط و پیمانی آنها را ملزم و مکلف به وفای آن می‌نماید و می‌توان قانوناً محدودیتهائی برای مرتکب نشدن این خلاف بوجود آورد.^۱



□ سرمایه مضاربه

در مورد سرمایه مضاربه، فقهاء ضوابطی را بیان کرده‌اند:

- ۱- پول بودن: از آنجا که عامل می‌خواهد به خرید کالا اقدام نماید و به تجارت و پخش کالا پردازد و پول وسیلهٔ فعالیت اوست (وسیله خرید کالا) لذا باید از یک طرف قرارداد، پول عرضه شود (گرچه فقهاء قدیم اینجا نوعاً طلا و نقره را گفته‌اند، ولی برخی این نکته را بیان کرده‌اند که طلا و نقره خصوصیتی ندارد و منظور پول رایج است^۲).
- ۲- پاسخگو بودن مقدار سرمایه برای تجارتي که مورد قرارداد است.^۳
- ۳- معلوم بودن مال المضاربه^۴، زیرا مجهول بودن مقدار سرمایه در یک قرارداد اقتصادی، منطقی نیست و نمی‌توان نسبت به آن دقیقاً برنامه‌ریزی کرد و بعلاوه زمینه اختلاف را نیز بوجود می‌آورد.

الف - هزینه مربوط به سرمایه است

در هنگام اجراء قرارداد، کلیه هزینه‌ها، اعم از هزینه نیروی انسانی که کار

۱- تخلف از این پیمان گناه است و همچنانکه گفته شد می‌توان قانوناً محدودیتهائی برای مرتکب نشدن این خلاف بوجود آورد ولی همانطور که بطور مبسوط در سلسله مقالات شرکت توضیح داده شد، این شرط اثر وضعی ندارد، بلکه فقط تکلیف و تمهیدی برای طرف مقابل بوجود می‌آورد.

۲- تحریرالوسیله جلد یک صفحه ۶۰۹

۳- تذکره الفقهاء ج ۲ ص ۲۰۳ - مبسوط ج ۲ ص ۱۷۰ - عروة الوثقی ص ۵۵۲

می کند یا حمل و نقل، محل نگهداری کالا، هزینه سفر عامل یا عاملین، حتی خوراک و پوشاک لازم، محل استراحت و مانند آن از سرمایه برداشت می شود، بخصوص در مورد هزینه مسافرت‌هایی که در رابطه با اجراء قرارداد، انجام می گردد، در روایات آماده است و فقهاء نیز ذکر کرده اند که مخارج خوراک و محل استراحت افرادی که به این جهت مسافرت می کنند، همه از مال المضاربه می بایستی تأدیه گردد. البته، تناسب هزینه با نوع قرارداد و حد معمول و متوسط باید مراعات شود و عامل، نسبت به هرگونه سوء استفاده و زیاده روی در هزینه هائی که مربوط به قرارداد نباشد، ضامن است.^۱

ب- خسارت از سرمایه است

در قرارداد مضاربه، سود به نسبت مورد توافق (که بطور معمول، درصد آن را شرایط جامعه تعیین می کند) تقسیم می گردد. اما زیان، فقط متوجه سرمایه است و بنابراین سرمایه در قرارداد مضاربه در برابر خسارت، تضمین شده نیست و عامل مسئولیتی ندارد.^۲ جز اینکه در صورت عدم موفقیت قرارداد، فعالیت عامل بی مزد می ماند.



□ کار در مضاربه

عنصر دیگری که در باب مضاربه، فقهاء مسائلی را در اطراف آن بیان داشته اند، عبارتست از فعالیتی که عامل انجام می دهد تا قرارداد را به مرحله اجراء درآورد. اینجا به نکاتی که بیشتر جنبه اقتصادی دارد، اشاره می شود.

الف- رعایت کلیه ضوابط

در مرحله اجراء و اقدام به تجارت، لازم است حدود و ضوابطی که از طرف مالک مشخص گردیده و مورد موافقت عامل نیز قرار گرفته، دقیقاً رعایت گردد.^۳ مانند نوع کالائی که خریداری می شود، وسیله ای که با آن حمل و نقل می گردد، شهر و محلی

۱- عروة الوثقی ص ۵۶۶، تحریرالوسیله ج ۱ ص ۶۱۳، جواهرالکلام ج ۲۶ ص ۴۱۵

۲- در مورد این سؤال که آیا می توان پیش بینی نمود که خسارت متوجه عامل باشد و به عبارت دیگر برای اطمینان دادن بیشتر به صاحب سرمایه با شرط ضمن عقد خسارت را بمعهد عامل گذارد، در پاورقی بخش دوم، بحث خواهد شد.

۳- عروة الوثقی، صفحه ۵۵۵

که در آن، کالا خریداری می‌شود، نقطه‌ای که کالا به آنجا منتقل می‌گردد، نقد و نسیه بودن فروش، تعداد کارمندان و کارگران و حقون آنها و مانند آن. همه این امور که مربوط به تجارت است و از طرف مالک ضوابط آن معین می‌گردد، باید در مقام اجراء مورد توجه قرار گیرد.

ب- عامل امین است

در قراردادهای اقتصادی، عامل امین قلمداد می‌شود. یعنی وقتی فردی انتخاب شد و مالک با میل خود سرمایه‌اش را در اختیار او گذاشت تا اقدام به فعالیت اقتصادی نماید، اگر او ضوابط و مقررات را رعایت کرد، در برابر تلفی که احیاناً ممکن است پیش آید و یا خسارتی که در اثر حوادث متوجه سرمایه شود، مسئولیتی ندارد.^۱

ج- واگذاری به مجری دیگر

یکی دیگر از نکات قابل توجه در اجراء قرارداد مضاربه این است که عامل می‌تواند تجارت و کاری را که خود انجام آنرا پذیرفته، به دیگری واگذار کند و به عبارت دیگر، وکیل انتخاب نماید. موضوع وکالت، گاهی در سطوح کوچکی مطرح می‌گردد و گاه در سطوح گسترده، مثل اینکه امروز با بانک و یا یک مؤسسه اقتصادی، قرارداد بسته می‌شود و بعد، آن بانک و یا مؤسسه، اجراء قرارداد را به واحدهای اقتصادی دیگری واگذار می‌نماید.

البته بدون تردید، واگذاری به دیگری بدون موافقت صاحب مال، صحیح نیست. زیرا مالک، فرد یا مؤسسه‌ای را شناخته و مثلاً کارائیش را تشخیص داده و مال خویش را در اختیار او گذارده است، بنابراین، منطقی نیست که او، اجراء قرارداد را بدیگری واگذار نماید. اما در صورت توافق، طبیعی است که چون مالک اجازه داده، عامل می‌تواند به دیگری واگذار کند.^{۲، ۳}

۱- نظر به اینکه در مورد امین بودن عامل در سلسله مقالات شرکت و برخی از قراردادهای دیگر، بطور مبسوط سخن گفته شده، اینجا از توضیح بیشتر خودداری می‌کنیم.

۲- تذکره علامه حلی ج ۲ ص ۲۳۹، تحریرالوسیله ج ۱ ص ۶۱۵، عروة الوثقی ص ۵۶۰

۳- اینجا دو نوع واگذاری می‌تواند وجود داشته باشد:

الف- بانک یا مؤسسه یا شخص، پس از بستن قرارداد با مالک، آنرا به فرد و یا واحد اقتصادی دیگری واگذار



□ طرفین قرارداد مضاربه

مسئله دیگری که در کتب فقهی مورد بحث واقع شده، طرفین قرارداد است ولی چون خصوصیات و شرایطی که در این مورد ذکر شده نظیر شرایطی است که در سایر قراردادها آمده و در شرکت نیز مورد بحث قرار گرفت، از طرح مجدد آن، خودداری می‌کنیم و اجمالاً یادآور می‌شویم که عقل، رشد و ممنوع التصرف نبودن در اموال، از شرایطی است که برای عضویت در قرارداد مضاربه لازم است^۱. البته ممنوع التصرف نبودن، مخصوص صاحب مال است. مثلاً اگر کسی ورشکسته شد و از طرف دادگاه اسلامی ممنوع گردیده که در اموال خود تصرف کند، نمی‌تواند بباستن قرارداد مضاربه، مقداری از اموال خویش را در اختیار عامل قرار دهد اما مانعی نیست که چنین فردی، عامل و مجری قرارداد مضاربه شود زیرا او نمی‌خواهد در اموال خود تصرف کند بلکه صرفاً مسئولیت کار، بعهدہ او قرار می‌گیرد و از این راه درآمدی کسب می‌کند.



→
نموده و خود، بیگانه می‌شود بطوری که طرف صاحب سرمایه، عامل و مجری جدید است و او است که پیاده کننده قرارداد می‌گردد. البته، موادی که مورد توافق قرار گرفته بود، باید از طرف مجری جدید رعایت گردد. در این صورت، سود حاصله نیز بین مالک و عامل جدید، تقسیم می‌شود و بانک و یا هر مؤسسه دیگری که نقش وساطت را داشته حقی در سود نخواهد داشت، زیرا فقهاء معتقدند که به مقتضای قرارداد مضاربه و روایاتی که در این زمینه وارد شده (مثل حدیثی که می‌گوید: الروح بینهما یعنی سود بین عامل و مالک تقسیم می‌گردد) چون عامل اول، کارش فقط واگذاری و دلالی بوده، لذا از این قرارداد و فعالیت اقتصاد، اجنبی قلمداد می‌گردد و حقی در سود نخواهد داشت. گرچه برخی خواسته‌اند اشکال کنند که واسطه هم بیگانه نیست، ولی به این اشکال چنین پاسخ داده شده که فعالیتی که واسطه انجام می‌دهد، مربوط به اجراء قرارداد نیست بلکه مربوط به مقدمات و انعقاد قرارداد می‌باشد و لذا متناسب با زحمتی که متحمل شده می‌تواند از مالک اجرت دریافت دارد.

ب- فرض دیگر این است که شخص و یا مؤسسه‌ای که ابتداء اجراء قرارداد را قبول کرده بخشی از کارها را خود بعهدہ می‌گیرد و قسمتی را بعهدہ دیگری می‌گذارد. در این صورت، عامل، هر دو نفر یا هر دو مؤسسه، بشمار می‌روند و در بحث بعدی خواهیم گفت که ممکن است در قرارداد مضاربه، مالک یک نفر باشد و عامل و مجری یک گروه باشند و عکس آن نیز صحیح است. در این حالت که قسمتی از کار بديگري واگذار شده و عامل متعدد است، سهمی که برای اجراء تعیین گردیده بین عامل جدید و قدیم، به نسبت کاری که انجام می‌دهند، تقسیم می‌گردد. (مستمسک ج ۱۳ صفحه ۹۱ - تحریر الوسیله ج ۱ صفحه ۶۱۵ - عروة الوثقی صفحه ۵۶۰)

۱ - تحریر الوسیله ج ۱ صفحه ۶۰۸

□ گروهی بودن طرفین قرارداد

نکته ای که ذکر آن لازم می باشد این است که در قرارداد مضاربه، یکی از دو طرف یا طرفین، ممکن است یک گروه باشند، یعنی اجراء قرارداد مضاربه را دو نفر یا دو مؤسسه اقتصادی بعهده گیرند و یا برعکس، یک عامل متعهد اجراء مضاربه برای سرمایه ای گردد که متعلق به دو نفر و یا یک گروه است. مثل اینکه بانک، سرمایه ای را که از افراد زیادی جمع شده، بر اساس قرارداد مضاربه، در اختیار یک مؤسسه یا یک نفر بگذارد و ترکیبی گردد بین شرکت و مضاربه. و نیز ممکن است سرمایه متعلق به گروهی باشد و کار و اجراء بعهده جمع دیگری قرارگیرد و به عبارت دیگر، هر طرف قرارداد، یک گروه باشد.



□ تقسیم سود و زیان

بر اساس قرارداد مضاربه، کار و سرمایه ترکیب می یابد و نتیجه اش این است که سود به نسبتی که تعیین شده از آن هر دو می گردد. در این جا لازم بنظر می رسد نکات عمده ای که درباره چگونگی تقسیم سود و زیان وجود دارد بیان گردد.

۱- معلوم بودن: یعنی سهم سود هر یک از طرفین قرارداد باید معلوم باشد،^۱ مثلاً به این گونه گفته نشود: «همان مقدار که فلانی به عاملش سود می دهد به تو خواهم داد» و یا «با این سرمایه مضاربه کن بعداً در مورد سود توافق خواهیم کرد»، زیرا نامشخص بودن سهم سود از نظر فقهی موجب غرر است.

۲- مشاع بودن: سهم سود هر یک از طرفین مضاربه باید بصورت مشاع مانند نسبت $\frac{1}{4}$ و $\frac{2}{4}$ و $\frac{3}{4}$... تعیین شود. بنابراین، نمی توان مقدار معینی از سود را برای یکی از طرفین تضمین نمود، مثلاً توافق کنند که پنجاه هزار تومان از سود به عامل و بقیه به مالک داده شود و یا مقدار مشخصی به صاحب سرمایه و بقیه از آن عامل باشد. زیرا ممکن است مضاربه سود نکند یا سود آن این مقدار نباشد. بهرحال اگر مقدار معینی از سود برای یکی از طرفین تضمین شود شرکت در سود نخواهد بود و مضاربه باطل است.^۲

بقیه در صفحه ۹۱

۱- عروة الوثقی، صفحه ۵۵۲، تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۰۹، مبسوط ج ۳ ص ۱۷۰، تذکرة الفقهاء ج ۲ ص

۲- تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۰۹، تذکرة الفقهاء ج ۲ ص ۲۳۵



علی احمدی میانجی



تذکر لازم:

خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند که سلسله مقالات «اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام» فقط بعنوان یک بحث علمی و ارائه مدارک و اسناد تدوین شده و مطالب مندرجه جنبه عملی و فتوایی ندارد، و لذا باید در مقام عمل، به مراجع عظام مراجعه و اخذ فتوی نمود، چون طرح مسئله در مقام بحث علمی غیر از ارائه آن در مقام عملی و فتوایی است و مسأله در مقام عمل، بسیار حساس و دقیق می باشد. همچنین از خوانندگان محترم و محقق خواستار است که لطف فرموده و نظرات انتقادی و یا اصلاحی و راهنماییهای خود را به دفتر مجله ارسال فرمایند.





در شماره های قبلی گفتیم که:

بعد از پیروزی انقلاب مقدس اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی ایران این فکر پیش آمد که آیا در اسلام تشکیلاتی برای جمع آوری اطلاعات و پیش گیری از توطئه ها و افکار الحادی پیش بینی شده یا نه؟ و آیا پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) برای جلوگیری از اقدامات مخالفین چه می کردند؟ چون عقل انسانی بطور وضوح، هرج و مرج و عدم امنیت اجتماعی و ظلم و منکرات را تقبیح و مبارزه با عوامل فساد را ضروری می داند.

و در این رابطه اول درباره حکم عقل صحبت کردیم و سپس دلالت آیات را در این باره بررسی نمودیم و بعداً درباره وظائف حکام و ولایت اسلامی بحث نموده و گفتیم که حکومت در اسلام در دست مسئولین امانت بوده و حفظ امانت هم واجب است و اینکه زهد بر ولی مسلمین واجب می باشد و از حضرت علی (ع) نقل کردیم که طی بخشنامه ای به والیان شهرها ابلاغ کردند که: در موقع نوشتن نامه، قلم های خود را ریز تراشیده و سطرها را بهم نزدیک کنید و سخنان زیادی را حذف کنید و از اتلاف مال مردم بپرهیزید.

و بعد درباره وظائف مردم نسبت به حکام سخن گفتیم و در آخرین قسمت راجع به تقیب و عریف صحبت کردیم.

اهل الرب

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ای که خطاب به مردم مصر نوشت و در آن نامه قیس بن سعد بن عباده را حاکم مصر قرار داد چنین آمده است:

... وقد بعثت اليكم قيس بن سعد الانصاري اميراً فوازره واعينوه على الحق وقد امرته بالاحسان الى محسنكم والشدّة على مريبكم والرفق بعوامكم وخواصكم وهومن ارضى هديه وارجو صلاحه ونصحته...^۱

قیس بن سعد بن عباده را برای شما امیر فرستادم، پس او را در [احقاق] حق یاری کنید. من او را امر کردم به اینکه به نیکوکاران شما خوبی و احسان کند و به «مريب» از

۱ - نهج السعادة ج ۴/۲۸ از غارات ثقفی، تاریخ طبری در حوادث سال ۳۶ و بحار ج ۸ ط کمپانی ص ۶۴۳ و درجات رفیقه ص ۳۲۶ و ابن ابی الحدید ج ۶/۵۸ و منهاج البراعة ج ۵/۱۰۶ و انساب الاشراف ج ۲ ص ۳۸۹ و غارات ج ۱/۲۱۱.

شما شدت به خرج دهد.

و در نامه ای که حضرت به اهل مدائن نوشته اند چنین ذکر شده است:
... وقد وليت اموركم حذيفة بن اليمان وهو ممن ارتضى بهديه وارجو صلاحه وقد امرته
بالاحسان الى محسنكم والشدة على مريبكم والرفق بجميعكم.^۱

مريب کیست؟

ابن اثیر در شرح کلمه ريب می گوید: قد تكرر ذكر الريب وهو بمعنى الشك وقيل هو شك مع التهمة يقال رابى الشيء وارا بنى بمعنى شكى... وفيه: اذا ابتغى الامير الريبة في الناس افسدهم اي اذا اتهم وجاهرهم بسوء الظن فيهم اداهم ذلك الى ارتكاب ما ظن بهم ففسدوا.^۲

و در لسان العرب می گوید: الريب الشك والظنة والتهمة...^۳

مرحوم سید در شرح دعای چهارم فرموده: الريب في الاصل مصدر قولك رابى الشيء اذا حصل فيك الريبة (بالكس) وحقيقتها قلق النفس واضطرابها ثم استعمل في معنى الشك مطلقا او مع تهمة لانه تعلق النفس ويزيل الطمأنينة.^۴

از این دو نامه استفاده می شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به قیس بن سعد بن عباده انصاری در مصر و حذیفه بن الیمان در مدائن دستور داده بودند که با اشخاص مريب با شدت برخورد کنند و حُسن ظنّ و حمل بر صحت را مراعات نمایند.

علامه بزرگوار مجلسی رضوان الله تعالی علیه در شرح حدیث: اذا رأيتم اهل الرأي والبدع من بعدى فاطهروا البرائة منهم واكثروا من سبهم.^۵ فرموده: گویا مراد از اهل ريب آنهائی هستند که در دین شک کرده و مردم را نیز به شک اندازند. و گفته شده که مراد از اهل ريب اشخاصی هستند که بناء دین را روی ظن و وهم فاسد قرار داده اند، مانند علماء اهل خلاف و احتمال می رود که مراد اهل فسق و فجور باشند که به فسق تظاهر می نمایند زیرا

۱ - معادن الحكمة ج ۱ / ۶۶ به نقل از ارشاد دیلمی و بحار ج ۸ ط کمپانی ص ۱۹.

۲ - نهاییه کلمه «ريب».

حدیث در سنن ابی داود ج ۴ / ۲۷۲ باب «فی النهی عن التجسس» و مسند احمد ج ۴ / ۶.

۳ - لسان العرب ج ۱ / ۴۲۲ رجوع شود به قاموس و اقرب الموارد.

۴ - شرح صحیفه ص ۱۰۲.

۵ - حدیث در کافی ج ۲ / ۳۷۵ بسند معتبر نقل شده است.

اینان با اعمال خود مردم را به شک و تردید و ریب می اندازند.^۱
 خلاصه اهل ریب کسانی بودند که نسبت به اهل دین یا رژیم حکومتی امیرالمؤمنین
 علیه السلام عقیده نداشته و مردم را با تبلیغات سوء و یا با عمل خود به تشکیک می انداختند و
 به عبارت دیگر مخالفین امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی مخالفین حق که به علی (ع) و
 حکومتش اعتقاد نداشتند. و در خلوت و جلوت با حيله ها و مسائل گوناگون عقیده مردم را
 سست کرده و در آنان تشکیک ایجاد می نمودند.

در دستورالعمل دیگری از حضرت آمده است که:

واقم الناس علی سنهم و دینهم و لیأمنک بریئهم و لیخفک مریهم و تعاهد نفورهم.^۲
 مردم را به طریقه و سنت و دینشان راهنمایی کن و باید آنانکه از توبری هستند از تو
 در امان باشند و حتماً اهل ریب از توبرترسند و مرزهای مسلمانان را [نیز] واری کن.
 و باز می فرمایند:

اضرب بالمقبل الی الحق، المدبر عنه و بالسامع المطیع للمریب.^۳

به همراهی کسی که رو به حق آورده و شنوا و فرمانبردار است شمشیر می زنم و با
 گنهکاری که از حق رو گردانیده و شک و تردید در آن دارد جنگ می کنم.
 از اینکه حضرت مریب را در مقابل سامع مطیع ذکر فرموده می فهمیم که مراد از
 مریب، مخالفین بودند که از دستورات حضرت امتناع می ورزیدند و مردم را نیز وادار به طغیان
 و تردید و مخالفت می نمودند، کما اینکه در دو نامه قبلی نیز مریب مقابل محسن آمده است
 بقرینه محسن و احتمال می رود مریب به معنای مسی باشد که با عمل خود مردم را به تردید و
 شک می اندازد مثلاً در رفتن به جبهه شبهه می کنند و دیگران را نیز با تبلیغ قولی یا عملی خود
 به تردید و شک می اندازند کما اینکه احتمال دارد که محسن (بقرینه مریب) به معنای
 صاحب ایمان و یقین و مطیع باشد.

﴿تذکره﴾ مراد از شدت چیست؟

آیا متهم را بخاطر اتهام می توان کشت، زندانی کرد و یا تعزیز مالی یا جانی نمود؟

۱- بحار ج ۲۰۲/۷۴ و سفینه البحار ج ۱/۶۳ در کلمه «بدع».

۲- غررالحکم ج ۱/۱۲۲.

۳- نهج البلاغه خطبه ۶.

جواب منفی است زیرا در اسلام پیش از ثبوت جرم، نمی‌شود مجازات کرد، یعنی اگر فرد مورد اتهام در صورت ثابت شدن جرم، مستحق قتل، زندان یا تعزیر باشد، جایز نیست بصرف اتهام و قبل از ثبوت اصل جرم، مجازات شود. ولکن باید نسبت به این فرد در رابطه با آن جرم تحقیق نمود تا تبرئه و یا جرم ثابت شود. حالا چگونه باید تحقیق نمود در فصل سوم، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ولی بالاخره برای پیشگیری از هرگونه خطر و برای حفظ نظام، و از طرف دیگر برای عدم اهانت در مورد مریب و وظیفه عقلی و شرعی را باید انجام داد، شدیداً باید مراقبت نمود و فعالیت‌های تبلیغاتی یا توطئه‌های او را پی‌گیری کرد.

چند نمونه از مدارک تاریخی و حدیثی:

۱ - در قضیه بنی‌ناجیه آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: انی لا آخذ علی التهمة ولا اعاقب علی الظن ولا اقاتل الا علی من خالفنی و ناصبني و اظهر العداوة لی ثم لست اقاتله حتی ادعوه و اعذر الیه.^۱

یعنی: من با صرف اتهام [و بدون تحقیق] کسی را مؤاخذه نمی‌کنم و با ظن و گمان [کسی را] کیفر نمی‌دهم و جنگ نمی‌کنم مگر با کسی که با من مخالفت کرده و دائماً با من عداوت ورزد و عداوت خود را [نیز] اظهار نماید باز هم با او نمی‌جنگم مگر اینکه حجت را بر او تمام نمایم.

پس از این فرمایش و پس از اینکه خزیمت بن راشد (رئیس بنی‌ناجیه) در جلسه علنی اعتراض خود را از حضرت اعلان کرده و رفت و عبد الله بن قعین دنبال سر او رفته و برای حضرت گزارش آورده و عرض کرد یا امیرالمؤمنین: فلم لا تأخذه الآن فتستوثق منه؟ حضرت جواب داد: انا لوفعلنا هذا بكل من يتهم من الناس ملأنا السجون منهم ولا ارانی یسعی الوثوب بالناس والحبس لهم و عقوبتهم حتی یظهروا لی الخلاف.^۲

یعنی: یا امیرالمؤمنین چرا او را الآن دستگیر نمی‌کنی تا از او تعهد محکمی بگیری؟ حضرت فرمود اگر ما این کار را با هر کسی که متهم است بکنیم، زندانها را پر خواهیم کرد و من نظرم این نیست که چنین مردمی را بگیرم و حبس کنم و کیفر دهم تا اظهار خلاف کرده

۱ - ابن ابی الحدید ج ۳/ ۱۴۸.

۲ - ابن ابی الحدید ج ۳/ ۱۲۹.

از این کلام استفاده می‌شود که گرفتن و زندانی کردن متهم اشکال شرعی ندارد فقط اشکال اجتماعی دارد.

و به خلاف خویش اقرار کنند.

ولی در عین حال امیرالمؤمنین عبدالله بن قعین را به سراغ او فرستاد تا مراقب و مواظب خربت بن راشد باشد که او چکار می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام به عبدالله چنین می‌گوید: اوطنوا فاقاموا ام جنبوا فظعنوا، یعنی: ببین در شهر و دیار خودشان هستند و یا از آن جا کوچ کرده‌اند؟ و عبدالله بن قعین گزارش خود را دائر بر کوچ کردن آنها از کوفه با رمز به حضرت می‌گوید: لا، بل ظعنوا، از محل اقامت خود کوچ کرده‌اند.

سپس حضرت نامه‌ای بصورت بخشنامه به همه عمال و حکام اطراف فرستاد و دستور داد که مراقب باشند و ببینند که این گروه کجا رفتند و زودتر خبر دهند. مخصوصاً گروهی به سرپرستی زیاد بن خصیفه برای تعقیب آنها روانه نمود. متن بخشنامه چنین است:

من عبدالله امیرالمؤمنین الی من قرء علیه کتابی هذا من العمال، اما بعد، فان رجلاً لنا عندهم تبعه خرجوا هراباً نظنهم خرجوا نحو بلاد البصرة، فاسأل عنهم اهل بلادك واجعل عليهم العيون فی كل ناحية من ارضك ثم اكتب الی بما ینتهی الیک عنهم.^۱

[این نامه‌ای است] از بنده خدا امیرالمؤمنین به تمام عمال و کارگزاران حکومتی که این نامه مرا بخوانند:

عده‌ای که پیش ما بزه کار و تحت تعقیب می‌باشند بصورت فرار [از شهر] خارج شده‌اند حدس می‌زنیم که به سوی شهرها و قراء بصره رفته باشند از مردم مرکز حکومت خویش از جریان آنها پرس و جو کن و در همه اطراف و اکناف بر آنها عیون [و جاسوس] قرار بده و سپس اخبار رسیده را گزارش کن.

در جنگ صفین گروهی به حضرت عرض نمودند که خالد به معمر سدوسی با معاویه مکاتبه دارد. حضرت او را در جلسه‌ای که اشراف ربیعیه هم بودند احضار فرمود و جریان را با او در میان گذاشت و پیشنهاد فرمود که اگر می‌خواهی بروی برو و لکن خالد بن معمر این قضیه را تکذیب کرد و حضرت از او پیمان محکمی گرفت.^۲

۲ - طلحه و زبیر پس از بیعت با امیرالمؤمنین در گوشه و کنار حرفهائی [بر علیه حکومت] می‌زدند، حضرت آنها را خواست، آن دو، خدمت حضرت رسیده و این مطالب را

۱ - غارات ج ۱/۳۳۷ و الطبری ط لیدن ج ۶/۳۴۲۲ و ابن ابی الحدید ج ۳/۱۳۰ و بحار ج ۸/۵۶۷ و جمهرة رسائل العرب ج ۱/۵۰۷ و نهج السعادة ج ۵/۱۷۵ و بدایة و نهایة ج ۵/۳ و نهج الصباغة ج ۵/۱۶۸/۱۶۹.
۲ - وقعه صفین ص ۲۸۷ و ابن ابی الحدید ج ۵/۲۲۵ - ۲۲۸.

انکار کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را زندانی نکرد ولی در کارشان دائماً مراقبت داشت، لفظ تاریخ چنین است:

تکلم طلحة والزبير بعد البيعة فبلغ ذلك علياً فدعا بها فانكرا فلم يعجل عليها
واستأذناه الى مكة فلم يجبها وكان يعمل المراقبة في امرهما ولا يمضي على التهمة حتى ينكشف
الغطاء.^۱

در اسلام پیش از ثبوت جرم، نمی شود مجازات کرد.

۳ — توطئه بسیار مخفیانه ای که معاویه و طلحه و زبیر مشترکاً علیه علی (ع) چیده بودند و معاویه طی نامه ای این دو نفر را تحریک و تشویق کرده بود که به طرف بصره حرکت کرده و آتش جنگ [جمل] را شعله ور سازند و علی القاعده این توطئه و ارسال نامه جزء اسرار بسیار مخفی بود ولی در عین حال بوسیله شبکه اطلاعاتی حکومتی و در اثر مراقبت خود علی علیه السلام کشف گردید و حضرت در خطبه ای که در ذی قاریان فرمودند پرده از این توطئه و کارشکنی برداشتند:^۲

ولقد كان كتب اليها من الشام كتابا يخدعها فيه فكتماه عتي وخرجا يوهمان القلغام
انها يطلبان بدم عثمان.^۳

۴ — تحقیق و مراقبت کردن، احتیاج به تجسس در سخنان و کارهای شخص متهم و مشکوک دارد و حتی گاهی احتیاج به کنترل تلفن یا نامه های او نیز وجود دارد که در این صورت باید همین کار را انجام داد، به این حدیث توجه فرمائید:

عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن ابن بكير عن زرارة عن
ابي جعفر عليه السلام قال: دخل رجل على علي بن الحسين عليها السلام فقال: ان امرأتك

۱ — المعيار والموازنة للاسكافي ص ۲۵ و مفید در حمل ص ۲۳۳ نقل کرده که حضرت چنین فرمود والله ما للمعرة
تریدان وقد بلغني امركما وامر صاحبكما، یعنی حتی تصمیم عائشه نیز به حضرت رسیده بود و در «الجمل» ص ۱۲۶ از خود
طلحه، طرح جنگ با علی علیه السلام را که با معاویه در میان گذاشته بودند نقل می کند.

۲ — ابن ابی الحدید ج ۱/۲۳۱.

۳ — ابن ابی الحدید ج ۱/۳۱۰ از ابی مخنف.

الشیبانیة خارجية تشتم علیاً علیه السلام فان سرك ان اسمعك ذلك منها اسمعتك؟ قال: نعم. قال: فاذا كان حين تريد ان تخرج كما كنت تخرج فعد فاکمن في جانب الدار. قال: فلما كان من الغد کمن في جانب الدار وجاء الرجل فکلمها فتبين منها ذلك فخلی سبيلها وكانت تعجبه.^۱

امام باقر علیه السلام می فرماید: مردی به حضور حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آمد و عرض کرد زن «شیبانیة» شما خارجی است و به علی علیه السلام فحاشی می کند و اگر [به حرف من اعتماد نمی کنید و] می خواهید خود شاهد قضیه باشید من کاری می کنم که خودتان بشنوید، حضرت فرمود: آری، عرض کرد شما هنگامی که می خواهید از خانه بیرون بروید، برگردید، و در گوشه ای مخفی شوید. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روز بعد خود را در گوشه ای مخفی نمود و آن مرد آمد و با این زن «شیبانیة» حرف زد [وزن مثل همیشه به حضرت علی (ع) هتاک می نمود] و واقعیت روشن شد و حضرت او را رها کرد در حالی که مورد توجه حضرت بود.

در این حدیث ملاحظه می کنیم که حضرت آن مرد را از این گزارش نهی نفرموده بلکه خواستند که قضیه را روشن کند و حتی خود حضرت هم مخفی شده و به سخنان آن زن گوش کرده، و در کارهای او تجسس نمود.

۵ - در قضیه افک شیخ بزرگوار مفید رضوان الله علیه نقل کرده اند که علی علیه السلام به پیغمبر (ص) عرض نمود: النساء عليك كثيرة سل عن الخبر بريرة خادمها وابحث سر خبرها منها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فتول انت يا علي، فقطع لها خشباً من النخل وخالها يسأها وتهذها ويرهبها.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد مسئله افک با حضرت علی علیه السلام مشورت نمود. حضرت علی علیه السلام جواب داد که زن برای شما زیاد است (یعنی اگرخواستید طلاق بدهید اشکال ندارد) و این خبر را از بریده، خادم او تحقیق کنید تا سر خبر روشن شود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی تو این قضیه را رسیدگی و پی گیری کن. علی

۱ - وسائل ج ۴ ص ۴۲۵ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

۲ - الجمل ص ۸۲ و ۲۲۰.

چون به حسب تحقیق علامه مفضل آقای سید جعفر مرتضی حدیث افک در مورد عایشه دروغ است احتمال می رود که این قضیه مربوط به هاربه باشد، رجوع شود به حدیث افک تألیف آقای سید جعفر مرتضی ص ۱۸۰.

علیه السلام چوبی از درخت خرما برید و از بریره در خلوت بازجوئی نمود و او را تهدید نمود تا واقع را همانطوری که هست بیان کند.

و در تاریخ آمده که: اخذ علی علیه السلام من اثمہ بالجاسوسية فاحلفه فحلف کاذباً فدعا علیه فعمی.^۱

یعنی علی علیه السلام فردی را که متهم به جاسوسی بود دستگیر کرد و از او خواست (تا نسبت به جاسوس نبودنش) قسم بخورد او قسم دروغ یاد کرد، پس علی (ع) دعا کرد و او کور شد.

۶ — کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا بعث جيشاً فاتهم امیراً بعث معه من ثقاته من يتجسس له خبره.^۲

یعنی: رسول خدا هر وقت سپاهی را که امیر آن متهم بود، روانه می‌داشتند، فردی از ثقات را که مورد اطمینانشان بود با آنها می‌فرستادند تا حالات او را زیر نظر داشته باشد (و به حضرت گزارش دهد).

۷ — عن بريدة ان النبي (ص) بعث سرية وبعث معها رجلاً یکتب له.^۳

یعنی: پیغمبر اسلام (ص) سریه‌ای را روانه نبرد کرد و با آنها مردی را فرستاد تا اخبار را خدمت حضرت بنویسد.

اتهام امیر و مریب بودن او سبب گردیده که رسول الله صلی الله علیه وآله یک نفر جاسوس همراه او بفرستد.

۸ — وقتی نجاشی شاعر با ابوسمّال در روز ماه رمضان می‌گساری کرده و در هنگام عصر که در اثر شراب کاملاً مست شده بودند صداهایشان بلند شد، ابوسمّال همسایه‌ای داشت، این صداها را شنیده و حضور حضرت خبر آورد، حضرت مأمورینی فرستاد و خانه ابوسمّال را محاصره کردند، ابوسمّال فرار نمود و نجاشی گرفتار شد و حدّ شراب و تعزیر را در حق او اجراء کردند.

غرض این است که حضرت با گزارش یک نفر، مأمور فرستاده و پس از تحقیق حد را اجراء نمود.^۴

۱ — ارشاد مفید ص ۱۶۶.

۲ — وسائل ج ۴۴/۱۱ و میزان الحکمة ج ۴۵/۳.

۳ — تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۳۸۲/۶.

۴ — ابن ابی الحدید ج ۸۸/۴.

۹ - امیرالمؤمنین علیه السلام، مقررى و عطاء ابن عمر و اسامة بن زید و سعد بن ابى وقاص را قطع فرمودند و در جواب نامه ابن عمر نوشتند:
 شككت في حربنا فشككنا في عطائك.^۱
 و در جواب اسامة هم نوشتند:
 ان هذا المال لمن جاهد عليه.^۲



مراقبت کردن و تحقیق، احتیاج به تجسس در سخنان و کارهای شخص متهم و مشکوک دارد.



۱۰ - علامه رحمه الله در تذکره فرموده: که اگر شخص متهم در جبهه حاضر شود از غنیمت نصیب و سهمی ندارد.

قد بینا انه لا یخرج الخذل و شبهه (ای من یشطهم و یدهدهم... او یرجف) فان ناه الامام عن الخروج فخرج... لم یتحق اجرة ولا رضا لانه متهم بموالاة اهل ذمته وللإمام ان یعززه اذا رآه ولولم یأمره ولا ناه لم یتحق... لأنه لیس من اهل الذب بل هو متهم بالخيانة.^۳
 در اینجا علامه (ره) اتهام را موجب عدم استحقاق اجرت دانسته و لو اینکه شخص در جبهه حضور داشته باشد.

۱۱ - رسول خدا صلی الله علیه وآله به صورت حساب عاملی از عمال صدقات رسیدگی نمودند، او گفت: این مقدار، مال شما و این مقدار هم هدیه است و به خود من داده اند. رسول خدا صلی الله علیه وآله قبول نکرده و فرمودند: چرا در خانه پدرت ننشستی تا برای تو هدیه بیاورند؟

۱ - نهج السعادة ج ۴ / ۱۲۷ به نقل از دعائم الاسلام ج ۱ / ۳۹۲.
 ۲ - تهذیب ابن عساکر ج ۲ / ۴۰۲ و غارات ثقفی ج ۲ / ۵۷۷ و بحارج ۵۸ / ۱۰۰ و ج ۵ ط کمپانی ۶۷۶ به نقل از غارات.

۳ - تذکره ج ۱ / ۴۱۰ و تحریر ج ۱ / ۱۳۴.

بخاری ابن قضیه را چنین نقل کرده: استعمل النبی (ص) رجلاً من بنی اسد — یقال له ابن الأتبية — علی صدقة فلما قدم قال: هذا لکم وهذا اهدى لی فقام النبی (ص) علی المنبر... فقال ما بال العامل نبعثه فیأتی یقول هذا لك وهذا لی فهلاً جلس فی بیت ابيه واقه فینظر اهدی له ام لا.^۱

در اینجا رسول الله صلی الله علیه وآله او را مورد تهمت دانسته و حرف او را قبول نفرمودند و لازمه اش این است که یا باید همه مال را به بیت المال تحویل دهد یا مدرک زنده ای برای ادعای خود بیاورد.

از بسیاری از نامه های امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده می شود که آن حضرت مخصوصاً در مورد کارمندان خود سخت گیر بوده و به گزارشها — ولو اینکه هنوز ثابت نشده بود — ترتیب اثر داده و آنها را احضار می فرمود و تحقیق می کرد، اگر جرم ثابت نمی شد تبرئه می گردید و این سخت گیری از نامه هائی که حضرت به عمال و والیان شهرها نوشته اند ظاهر است، مثلاً به عده زیادی می نویسد: بلغنی عنک یا می نویسد رقی الی و در نامه هائی که به افراد زیر نوشته اند چنین آمده است:

در نامه زیاد: بلغنی رسولی عنک.

در نامه زیاد: رسولی اخبرنی بعجب.

در نامه ابن عباس: قد بلغنی عنک امر.

در نامه النعمان: فانه من استهان بالأمانة ورغب فی الخیانة.

در نامه المنذر: فیما رقی الی عنک.

در نامه مصقلة: بلغنی عندک امر.

در نامه زیاد: بلغنی انک تبخر وتکثر الادهان.

در نامه الاشعث: ان عملک لیس لك بطعمة.

در نامه ابن حنیف: فقد بلغنی ان رجلاً من فتیة اهل البصرة.

و به اشتر نوشته اند: اگر عیون تو همه متفق القول گزارش خیانت یا جنایت کارمندی را آوردند در این صورت احتیاج به محاکمه نیست بلکه همین اندازه کفایت می کند و می توانی او را کیفر دهی.^۲

۱ — بخاری ج ۸۸/۹ از کتاب احکام، باب هدايا العمال و تراتیب ادارية ج ۲۳۷/۱ از مسلم و بخاری و طرق حکمیة در سیاست شرعیة تألیف ابن قیم و فتح الباری ج ۱۳ ص ۱۴۴ و صحیح مسلم ج ۱۴۶۳/۳ — ۱۴۶۵ با اسانید متعدده.
۲ — چون در فصل سوم نسبت به این موضوع انشاء الله تعالی بحث مفصلي خواهیم داشت در اینجا بهمین اندازه ←

۱۲ - نقل ابوالجهم القرشی عن ابیه قال: بلغ علیاً متی شیئاً فضرینى اسواطاً ثم بلغه بعد ذلك ان معاویة كتب الیه فارسل رجلین یفتشان منزله فوجد الکتاب فی منزله فقال لاحد الرجلین وهو من العشیره: انک من العشیره فاستر علی قال: فاتیاً علیاً فاخبراه قال: فرکب علی فقال لابی اما انا فتشناه علیک ذلك فوجدناه باطلا قال: ما ضرینى فیہ ابطل.^۲

ابوالجهم از پدرش نقل می‌کند: به علی (ع) گزارشی راجع به او رسیده بود، بدین جهت حضرت چند تازیانه به او زد، سپس به حضرت گزارش کرد که معاویه نامه‌ای به او نوشته است، دو نفر مأمور فرستاد تا منزلش را تفتیش نمایند، نامه (معاویه) در منزل او پیدا شد، پدرم به یکی از آن دو نفر که فامیل او بود گفت: تو فامیل من هستی پیدا شدن نامه را از



در صورتی که احتمال اقدام خطرناکی درباره متهم داده شود و یا اینکه احتمال فرار او در بین باشد، در این فرض متهم باید زندانی شود، یا با ضمانت آزاد گردد.



حضرت پنهان کن و گزارش نکن، سپس آن دو مأمور حضور حضرت رسیده و گزارش خود را تسلیم کردند بدون اینکه پیدا شدن نامه را به اطلاع حضرت برسانند، علی علیه السلام سوار شد و پیش پدر آمد و فرمود: ما موضوع نامه را تفتیش کردیم دروغ بود، پدرم گفت: گزارش اولی که کتک آن را به من زدید، باطل تر بود.

متهم را می‌توان زندانی کرد

در صورتی که احتمال اقدام خطرناکی از ناحیه متهم داده شود و یا اینکه احتمال فرار او در بین باشد در این فرض متهم باید زندانی شود و یا فقط با ضمانت آزاد گردد. چند نمونه از

قناعت کردیم.

۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۱۱/۱۳۱/۱۳۲.

مدارک تاریخی و حدیثی را در این مورد می آوریم:

۱ - منذر بن جارود که از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام والی بود مورد تهمت قرار گرفت چون به حضرت گزارش داده بودند که منذر سی هزار [درهم] از بیت المال برداشت کرده است، امیرالمؤمنین علیه السلام طی نامه ای او را توبیخ و احضار نمود. بعد از بحضور رسیدن، حضرت سی هزار [درهم] را از او مطالبه کرد، منذر منکر شد، حضرت خواست که چون منکر است قسم بخورد ولی منذر حاضر نشد. حضرت او را زندانی کرد. صعصعة شوهر خواهر منذر عرض کرد من سی هزار [درهم] را ضمانت می کنم که پردازم او را آزاد نمائید، حضرت فرمود هنوز سی هزار [درهم] در عهده منذر ثابت نشده است، قسم بخورد من آزادش می کنم، بالاخره منذر متهم قسم خورد و آزاد گردید.^۱

۲ - در حدیث آمده است که: **كان النبي صلى الله عليه وآله يحبس على التهمة.**^۲

۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد ابن هرمة را زندانی کرده و اعلام نمودند که شاکی های می توانند شکایتهای خویش را مطرح کنند، **فتح ابن هرمة عن السوق واقف للناس واسجنه وناد عليها.**^۳

۴ - رسول الله صلی الله علیه وآله کسی را که متهم بود گرفت و با ضامن آزاد نمود.^۴

۵ - امیرالمؤمنین علیه السلام یزید بن حجة بن عامر را والی ری و دستی قرار داد ولیکن چون خراج را از مقدار معین کمتر آورد، امیرالمؤمنین او را گرفته و زندانی کرد.^۵

۶ - فردی را که متهم بود از خوارج است، حضور علی (ع) آوردند، حضرت دستور داد او را زندانی بکنند ولی عدی بن حاتم ضمانت نموده و او را آزاد کرد؛ عبارت طبری چنین است: **عن المحل بن خليفة ان رجلا منهم من بني سدوس يقال له الغيرار بن الاخنس كان يرى رأى الخوارج (خرج ظ) اليهم فاستقبل وراء المدائن عدی بن حاتم ومعه الاسود بن قيس**

۱ - انساب الاشراف ج ۲/۱۶۳ و غارات ثقی ص ۵۲۲ و ذیل معادن الحکمة ص ۲۸۳ - مخطوط - ونهج السعادة ج ۲۲/۵ و قاموس الرجال ج ۹ ص ۱۲۲ و تاریخ یعقوبی ج ۲/۱۹۳/۱۹۴.
۲ - مجمع الزوائد ج ۴/۲۰۲ و کشف الاستار ج ۲/۱۲۸ و تراتیب اداریة ج ۱/۲۵۴ و ۲۹۶/۲۹۶ و تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴/۴۵۳ و بحر زنجار ج ۶/۲۱۰ و عیون الاخبار ابن قتیبة ج ۱/۷۲.
۳ - ذیل معادن الحکمة ص ۳۸۲ از دعائم الاسلام ج ۲/۵۳۰ رقم ۱۸۹۱.
۴ - مجمع الزوائد ج ۴/۱۹۸ و کشف الاستار ج ۲/۱۲۸.
۵ - انساب الاشراف ج ۲/۴۵۹.
۶ - تاریخ طبری ط استقامة ج ۴/۶۶.

والاسود بن يزيد المراديان فقال له الغير ارحين استقبله: أسالم غانم ام ظالم آثم؟ فقال عدى: بل سالم غانم، فقال له المراديان ما قلت هذا الا بشرى نفسك واثك لنعرفك يا غير اراى القوم فلا تفارقنا حتى نذهب بك الى امير المؤمنين فنخبره خبرك فلم يكن باوشك ان جاء على فاخبراه خبره قالا يا امير المؤمنين انه يرى رأى القوم قد عرفناه بذلك فقال: ما يحل لنا قتله ولكننا نجسه فقال عدى بن حاتم يا امير المؤمنين ادفعه الى وانا اضمن ان لا يأتبك من قبله مكروه فدفعه اليه.

٧ - عن ابن عبد الله (ع) قال: ان النبي صلى الله عليه وآله كان يحبس في تهمة الدم ستة ايام فان جاء اولياء المقتول بثبت والاخلى سبيله.^١

از امام صادق (ع) روايت شده كه فرمودند: پيغمبر اسلام (ص) كسى را كه متهم به قتل بود، شش روز زندانى مى كردند، تا اولياء مقتول، دليل و شاهدهى بياورند و الا آزادش مى كرد.

٨ - ان النبي (ص) حبس رجلا في تهمة.^٢

٩ - الحسين بن محمد عن معلى به محمد و على بن ابراهيم عن أبيه جميعا عن جعفر بن محمد الاشعري عن عبد الله بن ميمون القداح عن ابى عبد الله عن ابيه عن آبائه عليهم السلام قال: كان بالمدينة رجلان يسمى احدهما «هيث» والآخر «مانع» فقالا لرجل ورسول الله صلى الله عليه وآله يسمع: اذا اقتحمت الطائف ان شاء الله فعليك بابنة غيلان الثقفية فاتها شموع نجلاء هيفاء شبناء، اذا جلست تثنت واذا تكلمت غنت، تقبل باربع وتدبر بشمان، بن رجلبها مثل القدح فقال النبي صلى الله عليه وآله: لا اريكما من اولى الارية من الرجال، فامرهما رسول الله صلى الله عليه وآله فغرب بهما الى مكان يقال له «العرايا» وكانا يستوقان في كل جمعة.^٣

١ - وسائل ج ١٢١/١٩ به نقل از تهذيب وفروع كافى.

٢ - سنن ابى داود ص ٣١٤ ج ٣ ونسائى ج ٦٧/٨ ودر عون المعبود گفته: «قال المنذرى واخرجه الترمذى والنسائى» وترتيب ادارية ج ١/٢٥٤/٢٩٤/٢٩٦ از ابن داود ونسائى و عبدالرزاق و ترمذى ج ٤/٢٨ كتاب ديات ونسائى ج ٦٧/٨ كتاب قطع السارق ومجمع الزوائد ج ٤/٢٠٣.

٣ - كافى ج ٥/٥٢٣/٥٢٤ ووسائل ج ١٤/١٤٨ ونورالثقلين ج ٣/٥٩٤ ورجوع شود به تفسير طبرى ج ١٦/١٦٦ و الدر المنثور ج ٥/٤٣ در تفسير آية ٣١ از سورة نور در معنى «اولى الارية من الرجال» از عبدالرزاق وعبد بن حميد ومسلم و ابوداود ونسائى و ابن جرير وابن ابى حاتم وابن مردويه وبيهقى وترتيب ادارية ج ١/٢٥٤/٢٥٤ و ج ٢/٤٤٢/٤٤٣ واصابة و اسدالغابة در ترجمة «هيث» و «بادية بنبت غيلان» ومجمع البحرين ونهاية در ماده «ربع» و «قبل» و سيره حلبى ج ٣/١٣٣ و الكامل لأبن الاثير ج ٢/٢٦٨.

یعنی: امام صادق علیه السلام از پدرش (امام باقر علیه السلام) از پدران گرامش علیهم السلام روایت می‌کند که در مدینه دو نفر بودند یکی به نام «هیث» و دیگری بنام «مانع»، این دو نفر به شخصی گفتند که اگر انشاء الله تعالی طائف را فتح کردید دختر «غیلان ثقفی» را فراموش نکنید (یعنی او را اسیر گرفته و از آن خود قرار بده) زیرا او زن مزاح و خندان رو و کمر باریک و درشت چشم و زیبا روی است که اگر بنشینند پاهایش را روی هم می‌اندازد و اگر حرف بزند صدای او ترنم دارد. ^۱... رسول خدا صلی الله علیه وآله با شنیدن این مطالب دستور دادند هر دو را به «عرایا» تبعید کنند.

غرض این است که رسول الله صلی الله علیه وآله این دو نفر را که بحسب ظاهر از نظر فکری ضعیف می‌نمودند و مردم خیال می‌کردند که آنها مسائل جنسی را درک نمی‌کنند و روی این جهت زنهای مدینه خودشان را از آنها نمی‌پوشانیدند، حضرت پس از شنیدن این کلام به همین مقدار از ریب و خوف فساد اکتفا کرده و آنها را از مدینه تبعید نمودند و تبعید نیز از جهت محرومیت از مزایای اجتماعی و محکومیت از طرف حکومت، مثل زندان است.

۱۰ - عن ابی هريرة انه كفل في تهمة. ^۲

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه وآله شخص متهم را با کفالت آزاد کرد.

۱۱ - رسول خدا صلی الله علیه وآله جمعی را به اتهام قتل زندانی کردند. ^۲

۱۲ - نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام به مجرد شکایت سوده - که از بصره

آمده و از مأمور زکات و خراج شکایت داشت - مأمور را عزل نمود. ^۴

و در ختام این قسمت از مقاله از راهنماییهای برادر ارجمند حجة الاسلام آقای سید جعفر مرتضی، کمال تشکر را دارم.

۱ - بقیه این حدیث «تقبل باریع وتدبر بشمان» را در مجمع و نهایه و کتب دیگر، تفسیر و توضیح داده‌اند، لذا از ترجمه آن خودداری کرده و بکتابهای مذکور ارجاع می‌دهیم.

۲ - مجمع الزوائد ج ۴/۲۰۳ و کشف الاستار ج ۲/۱۲۸.

۳ - تراتیب اداریه ج ۱/۲۹۶.

۴ - کشف الغم، ط سنگی ص ۵۰ و المعقد الفرید ج ۲/۱۰۲ و بحار ج ۴۱/۱۱۹ و الامامة والسیاسة ج ۱/۵۳ و نور الابصار ص ۱۰۹ و فصول المهمة ابن صباغ ص ۱۲۹ و مطالب السوال ص ۳۳ و بلاغات النساء ص ۳۰ و محادثات النساء ص ۷۳ و قاموس الرجال ج ۱/۴۶۱ و معادن الحکمة ج ۱/۳۰۴ و ابوعمر در الاستیعاب حاشیه اصابت ج ۳/۴۷ و نهج السعادة ج ۵/۴۲ به نقل از ابن عساکر ج ۶۵/۳۱۶ و فتوح ابن اعثم ج ۳/۹۱.

۳- با پدیدار شدن سود، مالکیت طرفین مضاربه بر آن محقق می شود. نکته دیگری که شاید بتوان از آن نتایج اقتصادی نیز بدست آورد. این است که گفته اند به مجرد پدیدار شدن سود، طرفین، نسبت به سهم خود، مالکیت پیدا می کنند، هر چند که تا این فعالیت اقتصادی و تجارت به پایان نرسد و سهام را تقسیم نکنند و یا قرارداد فسخ نشود، سود استقرار پیدا نمی کند (یعنی مثلاً امروز که مشخص می شود فلان مقدار به سرمایه افزوده شده است، شاید فردا و یا ماه آینده برعکس افت پیدا کند و لذا بطور کلی تا پایان قرارداد، سود و زیان نوسان دارد و خسارت ماه آینده را افزایش این ماه جبران می کند و بالعکس). ولی در عین حال، با پیدایش سود، مالکیت طرفین به نسبت سهمش تحقق پیدا می کند و این حق متزلزل است، یعنی معلق است. و این موضوع، آثار حقوقی مختلفی دارد^۱. مانند این که در صورت فوت هر یک از طرفین، همان سهم به ورثه منتقل می گردد. و اگر مقدار سهم او قابل توجه باشد، بگونه ای که فرد عرفاً غنی محسوب شود، دیگر حق استفاده از زکات را نخواهد داشت و احیاناً مستطیع می گردد و این عنوان نیز می تواند آثار خاصی را داشته باشد.

۱- عروة الوثقی، صفحه ۵۶۲، مستسک العروة الوثقی ج ۱۳ صفحه ۱۰۵

به امید آن روز که علماء و فقهای سایر
ملل اسلامی نیز مسئولیت سنگین الهی خویش
را دریابند و ملتهای استعمارزده را از خواب
غفلت بیدار سازند و همه را در راه احیای
نهضت محمدی (ص) و اجرای کامل قوانین
حیات بخش اسلام و تأسیس حکومت اسلامی
و طرد ایادی و عمال استعمار و استکبار جهانی
بسیج سازند.

انشاء الله

قابل تذکر است که این مقاله قبلاً به مناسبت ده فجر در کنفرانس اندیشه اسلامی به صورت سخنرانی ایراد شده است.

<p>بقیه از صفحه ۳۹</p>	
<p>دین و سیاست</p>	

از رهنمای اخلاقی در مکتب خمین امام شیعه

غضب (خشم)

- ۱ - ان هذا الغضب جمرة من الشيطان توقد في قلب ابن آدم...
اصول کافی ج ۲ - باب الغضب - / ۳۰۵، جامع السعادات ج ۱ / ۲۸۸، وسائل ج ۱۱ /
۲۸۹، سفینة البحار ج ۲ - غضب - / ۳۱۹
- ۲ - ان الرجل لیغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار.
اخلاق شبرص ۱۴۴، جامع السعادات ج ۱ / ۲۸۸، وسائل ج ۱۱، کتاب الجهاد، باب
۵۳ ح ۱۹ / ۲۹۰
- ۳ - ائی شیء اشد من الغضب؟ ان الرجل یغضب فیقتل التی حرم الله
ویقذف المحصنة.
جامع السعادات ج ۱ / ۲۸۸، الحقائق / ۷۰

-
- ۱ - همانا این غضب [که در وجود شماست]، جرقه ای است از شیطان که در قلب اولاد آدم برافروخته می‌گردد.
 - ۲ - بدرستی که مرد خشمگین می‌شود، پس هیچگاه [در چنین حالی] راضی نمی‌شود تا اینکه وارد آتش (جهنم) شود.
 - ۳ - چه چیز از غضب شدیدتر است؟ همانا مرد خشمگین می‌شود و

۴ - ان الرجل لیغضب حتی ما یرضی ابدا ویدخل بذلك النار فایما رجل غضب وهو قائم فلیجلس فأنه سیذهب عنه رجز الشیطان وان كان جالسا فلیقم وایما رجل غضب علی ذی رحم فلیقم الیه ولیدن منه فلیمسه فانّ الرّحم اذا مسّت الرّحم سکنت.

وسائل - کتاب جهاد، باب وجوب تسکین غضب - ج ۱۱ / ۲۸۷، اصول کافی ج ۲ /
- باب الغضب - ۳۰۲ (با اختلاف مختصر)، سفینه البحار ج ۲، - غضب - ۳۱۹،
بحار ج ۷۳ / ۲۶۴

۵ - لمادعی نوح (ع): ربه عز وجل علی قومه اتاه ابلیس فقال یا نوح ان لک عندی بدأ ارید ان اکافیک علیها فقال له نوح والله انی لبعیض الی ان یكون لک عندی بد فما هی قال بلی دعوت الله علی قومک فاغرقهم فلم یبق احد اغویه فانا مستریح حتی ینشوقرن آخر قاغویهم، قال له فما الذی ترید ان تکافینی به قال اذ کرنی فی ثلاث مواطن فانی اقرب ما اکون من العبد اذا کان فی احدیهن، اذ کرنی عند غضبک واذ کرنی اذا حکمت بین اثنین واذ کرنی اذا کنت مع امرئة جالسا لیس معکما احد.

اثنی عشریة فی المواظ العدیة من ۱۱۳

.....
→ [در این حال] قتلی را که خدا حرام کرده مرتکب می شود و [یا] به زن شوهردار نسبت زنا می دهد.

۴ - در هنگام غضب کار انسان به جائی می رسد که به هیچ چیز راضی نمی شود تا اینکه خود را به جهنم افکند، بنابراین هر کس خمشگین شد اگر ایستاده است بنشیند و اگر نشسته است برخیزد تا [با این عمل] خوی پلید شیطانی از او دور شود و اگر به یکی از خویشان و ارحام خود خشم کرد برخاسته او را مس کرده، (و با او دست داده و مصافحه کند) زیرا اگر فردی با خویشاوند خود مس کند غضبش فروکش می کند.

۵ - بعد از آنکه حضرت نوح (ع) به امت خود (که گمراه شده بودند) ←

۶ - آنما المؤمن الذی... اذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحق...

اصول کافی ج ۲ - باب المؤمن وعلاماته وصفاته - ص ۲۳۴

۷ - عن ابی جعفر (ع) قال: قال امیرالمؤمنین (ع) شیعتنا المتبادلون فی ولایتنا... الذین ان غضبوا لم یظلموا...

اصول کافی ج ۲ - باب المؤمن وعلاماته وصفاته - ص ۲۳۷
مشکاة الانوار ص ۶۱ (با اختلافی مختصر)

۸ - قال (ع): مکتوب فی التوراة فیما ناجی الله به موسی (ع) یا موسی امسک غضبک عن ملکک علیہ اکف عنک غضبی.

وسائل ج ۱۱ - کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب ۵۳، ح ۱۰ - ۲۸۸،
اصول کافی ج ۲ - باب الغضب، ۳۰۳

.....

→
نفرین کرد، شیطان به نزد نوح آمد و عرض کرد: تو، به من احسان نموده ای و من می‌خواهم پاداشش را به تو بدهم. نوح فرمود به خدا پناه می‌برم که من به تو خدمتی کرده باشم! چه احسانی از من به تو سرزده؟ گفت تو نفرین کردی و خدا قومت را غرق نمود و اکنون دیگر کسی نیست که رنج گمراه کردنش را متحمل شوم و تا قرن بعدی در استراحت خواهم بود. نوح (ع) فرمود: حال چه پاداشی می‌خواهی به من بدهی؟ او گفت: مرا در سه جا یاد کن که من از هر وقت دیگر در این سه مورد به انسان نزدیکترم:

۱ - به هنگام غضب، ۲ - به هنگام حکم و قضاوت بین دو نفر (متخاصمین)، ۳ - به هنگامی که با زن نامحرمی نشسته ای و غیر از شما فرد دیگری نیست.

۶ - همانا مؤمن کسی است که هرگاه خشم گیرد، خشمش او را از گفتار حق بدر نبرد.

۷ - امام باقر (ع) از امیرالمؤمنین (ع) نقل فرمود که ایشان فرمودند: شیعه ما آنهایند که برای دوستی و ولایت ما به یکدیگر بخشش کنند

←

فرونشاندن خشم

۱ - من كظم غيظاً وهو يقدر على امضائه حشا الله قلبه امناً وايماناً يوم القيامة.

كافي ج ۲ - باب كظم الغيظ - ص ۱۱۰، اخلاق شيرص ۱۴۶، بحار الانوار ج ۷ / ۳۰۲ به نقل از تفسير على بن ابراهيم

۲ - من كف غضبه عن الناس كف الله عنه عذاب يوم القيامة.

وسائل الشيعة ج ۱۱ / ۲۸۹ - اصول كافي ج ۲ / ۳۰۵

۳ - لا قوة كزّد الغضب.

بحار ج ۷۸ / ۱۶۵ به نقل از ميزان الحكمة ح ۱۴۷۲۸

۴ - قال (ع): سئل النبي (ص) عن خيار العباد فقال: الذين اذا احسنوا استبشروا، واذا اساؤوا استغفروا واذا اعطوا شكروا، واذا ابتلوا صبروا واذا غضبوا غفروا.

اصول كافي ج ۲ - باب المؤمن وعلاماته وصفاته - ص ۲۴۰، وسائل الشيعة ج ۱۱ / ۳۵۳، مشكاة الانوار ص ۷۹

→ و...، آن کسانی که در حالت خشم، ستم نکنند...

۸ - در کتاب تورات آمده که خداوند متعال به موسی (ع) چنین گفت: ای موسی خشم خود را از کسانی که تو را بر آنان مسلط ساخته ام نگه دار تا خشم خود را از تو باز گیرم.

۱ - کسی که خشم خویش را - با آنکه قدرت اعمال آن را دارد - فرونشاند خداوند روز قیامت قلب او را پر از امن و ایمان می سازد.

۲ - فردی که خشمش را از مردم نگاهدارد، خداوند عذاب روز قیامت را از او باز گیرد.

۳ - هیچ قدرتی بالاتر از فروکش کردن غضب نیست.

۴ - امام پنجم (ع) می فرماید که از پیامبر (ص) پرسیده شد که بهترین

۵ - ... وان احدكم اذا غضب احمرت عيناه وانتفخت اوداجه ودخل الشيطان فيه، فاذا خاف احدكم ذلك من نفسه فليلزم الارض فان رجز الشيطان ليذهب عنه عند ذلك.

اصول کافی ج ۲ - باب الغضب - ص ۳۰۵

۶ - ... ما من جرعة أحب الله من جرعتين: جرعة غيظ ردها مؤمن بحلم وجرعة مصيبة ردها مؤمن بصبر.

معدن الجواهر ص ۲۷

.....

→
بندگان کیانند؟ حضرت در جواب فرمود: آنانکه هرگاه نیکی کنند شادمان شوند و آنگاه که بدی نمایند آمرزش طلبند و اگر چیزی به آنان داده شود، شکر و سپاس گویند و اگر گرفتار شوند صبر پیشه کنند و هرگاه خشم گیرند در گذرند.

۵ - ... هنگامی که یکی از شما غضب نماید، چشمانش قرمز گردد و رگهای گردنش باد کند و شیطان در وجود او نفوذ نماید و چون فردی از شما از این حالت بیم بر خودش داشته باشد به زمین نشیند، چون پلیدی شیطان در این زمان از او پاک گردد.

۶ - دو جرعه است که در پیش خداوند متعال از گواراترین جرعه هاست:

یک - جرعه خشمی که مؤمنی آن را بوسیله حلم و بردباری فروبرد.

دو - جرعه مصیبتی که آن را با صبر و شکیبائی بنوشد.

بقیه از صفحه ۱۱۳
۲- الجنة الباقية

۳- ضياء الصالحين

۴۶۰- مجموعه:

۱- وقف نامه سليمانی از محمد ابراهيم

قمی در تاريخ ۱۰۸۹.

۲- وقفنامه و نکاح نامه وغيره.

۴۶۱- کتاب دعا.

۴۶۲- تذکرة الاحزان، مقتل فارسی، تحرير ۱۱۰۴.

۴۶۳- ترشيح الاقلام، مرحوم شيخ محمد علی

سنقری، جلد دوم، نسخه ديگر آن بيشر به شماره ۲۷۳ یاد شد.

۴۶۴- استبصار شيخ طوسی، طهارة.

۴۶۵- کتاب دعا و زیارت.

۴۶۶- شرح لمعه شهيد ثانی، دوره، تحرير ۱۲۴۴.

۴۶۷- نخبة الواعظین، جلد دوم، جلد چهارم آن قبلاً

به شماره ۴۵۴ یاد شد.

۴۶۸- رياض الشهادة، فارسی، جلد سوم.

۴۶۹- ترجمه مصباح كعمی، ناقص، رحلی.

۴۷۰- كتاب الحج حدائق، شيخ يوسف بحرانی.

۴۷۱- مجموعه:

۱- مجمع الشطوط از علاء الدين حسين بن

اسدالله غروی بهیانی، فقه، طهارة و متفرقات

فارسی و عربی.

۲- تمثيل المذاهب وتعديل المناسبات در اصول

عقاید از همو.

۳- ديوان شعر از همو.

۴- شرح حال خاندان او.

۴۷۲- کفایه سبزواری، با این یادداشت بر پشت

جلدش: من تلاميذه المشهور بالفضل والعلم: آقا حسين و

ميراسماعيل خاتون آبادی و مولانا سراب تنكابنی و

ملا محمد سعيد رودسری الجیلانی و من تلاميذ آقا حسين

ولده آقا جمال و آقا رضی رحمهما الله تعالى و ميرزا

علی رضا تجلی و مولانا ميرزا شیروانی و جمع كثير

من الفضلاء كشيخ جعفر و مير صالح خاتون و ميرزا مسیح

فسائی و ملاحسن و ملا محمد شفيح و ملا محمد رفيع

الجیلانیون وغيرهم.

و من تلاميذ آقا جمال جمع كثير من الفضلاء

كآقا خليل.

و من تلاميذ مولانا محمد سراب ملا محمد شفيح

الداماد و ملا محسن الدامادو غيرهما من العلماء والفضلاء

رحمهم الله و انارآية اكثرهم.

حرره خادم العلوم الدينية والمعارف اليقينية محمد

صالح الخلخالی الخوصيني (شاید کلمه اخير جور ديگر

قرائت شود).

۴۷۳- مراح الارواح صرف.

۴۷۴- احسن السنن، فارسی. منتخب از وسائل

الشيعة، از سيد حسن يزدي.

۴۷۵- مفاتيح الشرايع فيض كاشاني

۴۷۶- تقريرات بحث اصول فقه، از اول تا اجتماع

امرو نهی آخوند ملا شريف عبدالله.

۴۷۷- مجموعه:

۱- روضة الصالحين

۲- اختيارات علامه مجلسی

۴۷۸- غرة الغرابة، شرح لمعه است، جلد اول،

طهارة، نسخه اصل، تحرير ۱۳۰۲، جلد دوم آن بيشر به

شماره ۳۹۵ یاد شده و در «ذريعه» جلد ۱۶ معرفی شده

است.

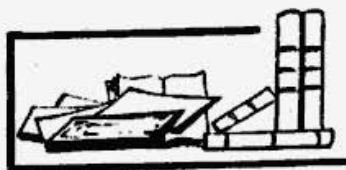
۴۷۹- شوارق لاهیجی، جلد اول، تحرير ۱۲۳۳.


۴۸۰- مختار التجويد از محمد علی بن عبدالعظيم

تبریزی.

۴۸۱- بياض شعر.

۴۸۲- کتاب دعا و زیارت.





چهار صد و هشتاد نسخه خطی

کتابخانه مرحوم حجة الاسلام والمسلمین طبسی حائری

رضا استادی

«بسم الله الرحمن الرحيم»

شکی نیست که بخش عظیمی از میراث فرهنگی مسلمین نسخه‌های خطی کتابهای اسلامی است که از زمان‌های دور و نزدیک برای ما به یادگار مانده است. ولی متأسفانه در اثر بی‌توجهی مسلمانان و بیگانگان تعداد بی‌شماری از این آثار پرارزش با ثمن بخت و یا مفت و مجانی به کشورهای غرب و شرق منتقل شده است.

با این حال نسخه‌های خطی که در ایران و کشورهای اسلامی باقی مانده کم نیست و قسمت زیادی از آنها فهرست شده است.

حوزه علمیه قم از آغاز تأسیس یعنی شصت و پنج سال پیش تا کنون یکی از مراکزی است که خوشبختانه توانسته است هزاران نسخه خطی نفیس را جذب و در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی نگاهداری و در اختیار محققان و نویسندگان قرار دهد.



طبیعی است که این نسخه‌ها همانند نسخه‌های سایر کتابخانه‌های ایران و دنیا نیاز به فهرست دارد تا راهنمای اهل تحقیق به کم و کیف این نسخه‌ها باشد.

کارهای انجام شده:

- ۱ - کتابخانه آیه الله العظمی نجفی مرعشی بیش از ده هزار نسخه خطی دارد که چهار هزار و چهارصد نسخه آن توسط حجة الاسلام والمسلمین آقای حسینی اشکوری فهرست و در یازده جلد چاپ شده است. توفیق ایشان را برای اتمام این کار از خدای منان خواستاریم.
- ۲ - کتابخانه آستانه حضرت معصومه (ع) حدود پانصد نسخه خطی دارد که فهرست آن توسط دانشمند محترم آقای دانش‌پژوه تنظیم و در یک جلد چاپ شده است.
- ۳ - کتابخانه مدرسه رضویه حدود صد نسخه خطی دارد که فهرست آن توسط جناب آقای مدرسی طباطبائی تنظیم و در کتاب «آشنائی با چند نسخه خطی» چاپ شده است.
- ۴ - کتابخانه مدرسه فیضیه دو هزار و دویست نسخه خطی دارد که توسط اینجانب در سه بخش فهرست شده و در دو مجلد به چاپ رسیده است.
- ۵ - کتابخانه مدرسه حجتیه هفتصد و بیست نسخه خطی دارد که توسط اینجانب فهرست شده و در یک جلد چاپ شده است.
- ۶ - کتابخانه عمومی آیه الله العظمی گلپایگانی حدود پنج هزار نسخه خطی دارد که دو هزار و چهارصد نسخه آن توسط آقای اشکوری و اینجانب فهرست شده و در سه جلد چاپ شده است، امید است بقیه نسخه‌ها در آینده نه چندان دور فهرست شود.
- ۷ - کتابخانه مسجد اعظم حدود چهار هزار نسخه خطی دارد که فهرست آن توسط اینجانب تنظیم شده و در دست چاپ است.
- ۸ - کتابخانه مرحوم آیه الله حاج سید احمد زنجانی حدود صد و پنجاه نسخه خطی دارد که توسط اینجانب و جناب آقای مدرسی طباطبائی فهرست و در کتاب «آشنائی با چند نسخه خطی» چاپ شده است.
- ۹ - کتابخانه مرحوم آیه الله حجت صد و بیست و پنج نسخه خطی دارد که توسط اینجانب فهرست شده و در شماره دهم مجله نورعلم چاپ شده است.
- ۱۰ - فهرست صد و شصت نسخه خطی که در کتابخانه شخصی بنده بود، توسط اینجانب تنظیم و در یک جلد چاپ شده است.
- ۱۱ - کتابخانه مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد رضا طبسی

که چهارصد و هشتاد نسخه خطی دارد و توسط اینجانب فهرست شده و در این شماره مجله چاپ می شود.

۱۲- کتابخانه مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی خوانساری حدود صد و پنجاه نسخه خطی دارد که فهرست آن توسط اینجانب تهیه و شاید در شماره آینده این مجله چاپ شود.

و به این ترتیب تاکنون بیش از یازده هزار نسخه از کتابهای خطی حوزه علمیه قم فهرست شده است.

امید است به همت کسانی که با این رشته آشنایی دارند بقیه نسخه های خطی موجود در کتابخانه های عمومی و خصوصی حوزه علمیه قم فهرست شود تا بیش از پیش مورد استفاده اهل تحقیق قرار گیرد.

انشاء الله

محمد علی حائری سنقری معاصر می باشد.

۵ و ۶ و ۷- خصائص الزهراء در سه جلد حدود ششصد صفحه رحلی، تألیف مرحوم شیخ محمد علی حائری سنقری. تاریخ پایان تألیف ۱۳۴۰، نام دیگر همین کتاب: الأربعین فی مارود من الآیات و تأویلها فی فاطمة الزهراء.

۸ و ۹ و ۱۰- همان خصائص الزهراء است که پاکویش شده است.

۱۱ و ۱۲- بیاض دعا

۱۳- تلخیص المفتاح سکاکی مورخ ۱۱۰۷

۱۴- زیارت نامه = کتاب زیارت، ناقص.

۱۵- مقیاس المصایح علامه مجلسی، تحریر سده ۱۲ و ۱۳، ناقص.

۱۶- التهاج نیران الاحزان، عربی، خشتی (ذریعة ۲۸۷/۲) تحریر سده ۱۲ و ۱۳

۱۷- مختصر الدعوات والزیارات، فارسی از سید محمد رضا طبسی، ۱۱۶ صفحه، جیبی، ناقص.

۱۸ و ۱۹- بیاض دعا

۲۰- شرح کافیه فارسی، نحو، شاید از میرسید شریف، تحریر ۱۲۱۸، خشتی آغاز: الكلمة لفظ، معنی کلمه در اصل لغت یک سخن است.

نور علم - دوره دوم، شماره دوم



«بسم الله الرحمن الرحيم»

فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای سید محمد رضا طبسی حائری که اکنون در قم نزد فرزند ایشان حجة الاسلام والمسلمین آقای طبسی حائری نگهداری می شود.

۱- خلاصة المنهج ملا فتح الله کاشانی، از سوره لقمان تا پایان قرآن، رحلی، سده ۱۲.

۲- مختصر نافع محقق، تحریر ۹۱۲، مقابله شده، وزیر

۳- محاکمات قطب الدین رازی، تحریر محمد باقر بن سید حیدر حسینی در ۱۰۷۲، وزیر.

۴- مجموعه:

۱- الالهام فی علم الامام، نسخه اصل، در نجف چاپ شده

۲- دحض البدعة من انکار الحجة، در نجف چاپ شده

۳- تفسیر آیه «فی بیوت اذن الله»، فارسی، ۱۰ برگ، تألیف ۱۳۴۵

۴- شجره نامه بنی هاشم و بنی امیه در یک مقوا ملحق به این نسخه، هر چهار تألیف مرحوم شیخ

- ۵۴- بیاض اشعار
 ۵۵- شرح اشارات خواجه طوسی، قسمت منطق،
 تحریر سده ۱۱ و ۱۲
 ۵۶- مناسک حج حجة الاسلام شفتی مورخ ۱۲۵۱
 ۵۷- حاشیه ملاعبدالرزاق و آقا جمال شاید بر شرح
 حکمة العین، ناقص.
 ۵۸- بیاض
 ۵۹- نیازنامه حاج محمد جعفر کاشانی نعمة اللهی.
 در فصل هفتم آن بحث وحدت وجود مطرح شده است (به
 ذریعه ۴۳۲/۲۴ رجوع شود) ۲۵۹ صفحه، خشتی، تحریر
 ۱۳۱۴
 ۶۰- سفینه النجاة قزوینی مقاله چهارم در پانزده
 باب، در ذریعه فرماید: چهارده باب
 ۶۱- رساله امامت، عربی، از ملا صالح قزوینی که
 از نهج البلاغه انتخاب و شرح کرده است. نسخه اصلاح
 شده و گویا نسخه اصل باشد. در ذریعه جلد ۲، همین
 نسخه یاد شده است.
 آغاز: الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی.
 ۶۲- رساله در احتجاجات، فارسی، ظاهراً از
 ملا کاظم هزار جریبی صاحب مؤلفات بسیار، که نام
 چهل و هشت تایی آن در آغاز این نسخه یاد شده است.
 ۶۳- مرآت العقل، ردّ مادیین و فرضیه داروین تألیف
 مرحوم شیخ محمد علی حائری سنقری، در ۱۳۳۰ فارسی
 با دو تقریظ از مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی مورخ
 ۱۳۴۲ و از مرحوم میرزا محمد ارباب مورخ ۱۳۴۰، ۴۲۴
 صفحه، خشتی، نسخه اصل.
 ۶۴- کتاب دعا، بعد از مقدمه باب اول در تعقیبات
 صلاة و فیه فصول، باب ۱۱ فیما یتعلّق بالمعادات
 والاحوال..
 ۶۵ و ۶۶- بیاض متفرقات و علوم غریبه
 ۶۷- سراج العباد رساله عملیه مطابق با فتوای شیخ
 انصاری.
 ۶۸- اسرار الصلاة شهید ثانی.
 ۶۹- کتاب دعا
 ۷۰- قرآن مجید.
 ۷۱- مجموعه:
- ۱- قانونچه طب
 ۲- رساله دفع و رفع فیض کاشانی مورخ ۱۲۵۸
 ۳- کتاب مابال از تصنیفات ارسطاطالیس، ۴
 برگ
 ۴- متفرقات
 ۷۲- مجموعه:
 ۱- زاد المسافرین، طب، فارسی، تحریر احمد
 اصفهانی در طهران مدرسه میرزا صالح در سال
 ۱۲۳۸.
 ۲- برء الساعة، طب، عربی
 ۷۳- ماتمکده ملاقرناتعلی بیدل مورخ ۱۲۵۶
 ۷۴- فصول در علم اصول، جزء دوم مورخ ۱۲۵۸
 ۷۵- فضائل السوره، ظاهراً از ملا کاظم هزار جریبی،
 فارسی.
 ۷۶- مجموعه از ملا کاظم هزار جریبی:
 ۱- دعائم الاسلام
 ۲- محک الایمان
 ۳- خواص القرآن
 ۴- جواهر الاخبار
 ۵- محک النیین
 ۶- کاشف الفلو
 ۷- کلمات رافعة التوهم.
 ۸- سلمانیه..
 ۹- برهانیه صغیر
 ۷۷- مجموعه:
 ۱- رساله در توحید از شیخ هادی تهرانی
 ۲- زبده الاصول شیخ بهائی
 ۷۸- مسالک شهید ثانی، نذر تا آخر کتاب، تحریر
 ۱۲۳۲.
 ۷۹- مصباح المتجهد شیخ طوسی، تحریر محمد
 هاشم مشهدی در ۱۰۳۸
 ۸۰- عدة الاصول شیخ طوسی، نسخه خوبی است
 ۸۱- دروس شهید اول، تحریر حاج محمد بن حاج
 حسین شهرزادی در ۱۰۴۲.
 ۸۲- شرایع محقق مورخ ۱۰۸۳.
 ۸۳- مرشد الواعظین تألیف سال ۱۲۴۸. همین

نسخه در «ذریعه» یاد شده است.

۸۴- حاشیه میرسید شریف بر شرح شمسیه منطوق.

۸۵- مجموعه:

۱- روضه کافی تحریر سده ۱۱

۲- توحید مفضل.

۸۶- حیات القلوب علامه مجلسی جلد سوم تحریر ۱۲۳۱.

۸۷ و ۸۸- شرایع محقق مورخ ۱۰۲۱ و ۱۲۳۴.

۸۹- معالم الاصول

۹۰- شرح لمعه شهید ثانی، جلد دوم، تحریر ۱۲۵۳.

۹۱- مجموعه:

۱- معالم الاصول

۲- تهذیب الاصول علامه ظاهراً، روی نسخه

نوشته: عضدی

۹۲- مجموعه:

۱- رساله در رد صوفیه، فارسی و عربی، از

شیخ حسن مؤلف مهیج الاحزان به دستور سید

مجاهد تحریر ۱۲۳۶.

۲- دره بحرالمعلوم

۹۳- مجموعه:

۱- رساله فی بقاء النفس از خواجه طوسی.

۲- تصحیح الاعتقاد شیخ مفید.

۳- سئوالات ابن زهره از علامه حلی، آغاز:

الحمد لله علی سوابغ نعمه.

۴- رساله در رد سهوائی

۵- مسائل عکبریة (حاجیه) ۵۱ مسأله است از

شیخ مفید.

۶- انارة الحالک از شریعت اصفهانی.

کاتب این مجموعه محمد سعید حسینی حائری

تنکابنی در ۱۳۳۶ است.

۹۴- جنگ منبر.

۹۵- قرایا دین شفائی، طب، فارسی، در فهرست

منزوی ص ۵۸۰ یاد شده است.

۹۶- مجموعه:

۱- تحفة القراء مصطفی قاری.

۲- رضاعیه مجلسی اول، خشتی، ۲۲ صفحه،

فارسی.

۳- لغز شیخ بهائی: ان لی جالینوس المشرب.

۴- رساله در موعظه از محمد هادی، ناقص

۹۷- انوار البصائر = لب اللباب از حسن بن محمد

۹۸- کنز الزائرین از محمد صالح بن محمد.

۹۹- بیاض بزرگ

۱۰۰- تحفة الازهار ابن شد قم (به ذریعه رجوع شود)

۱۰۱- شرح ایساغوجی ابهری.

۱۰۲- اکمال الدین شیخ صدوق، تحریر ۱۰۷۰.

۱۰۳- مجموعه:

۱- رساله در عرق جنب از حرام، ۱۱ برگ،

خشتی

۲- رساله در اعراض، ۱۸ برگ

۳- نماز مسافر که هشت فرسخ برود و برگردد،

۳۰ برگ

هر سه رساله از سید جمفر آل سید

علی طباطبائی، تاریخ تألیف ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵.

۱۰۴- مجموعه:

۱- محاسبة النفس شاید از ابن طاووس.

۲- الحجة علی الذاهب... پیرامون ایمان

حضرت ابی طالب از فخار بن معد.

۳- تنبیه الراقدین ناقص.

۴- مصباح الشریعة

۵- مناظره بهلول با علماء عامه در حضور هارون

۱۰۵- مجموعه:

۱- ترجمه تقویم المحسنین فیض = تقویم

سعیدی، از ابومحمد عباس بن محمد بیک

متخلص به الناسخ القاجار برای حاج محمد

سعید بن حاج لطف علی.

۲- اوصاف الاشراف خواجه طوسی.

۳- ترجمه اعتقادات علامه مجلسی، آغاز: پس

بدان ای برادر ایمانی بیقین.

۴- رساله در رد اجماع و قیاس للشیخ علی

حزین الجیلانی، فارسی، تحریر ۱۲۳۳.

۵- رساله در شرح آیه وضوء.

۱۰۶- الجواهر البهیة فی احادیث الائمة، از سید

چهارصد و هشتاد نسخه خطی

نعمت الله بن مرتضی الحسینی، عربی، حدود ۳۰۰ صفحه دارای چهار رکن، رکن اول اصول دین ۳۷ باب، رکن دوم معجزات ۱۴ باب، رکن سوم آداب و سنن و فروع دین ۴۵ باب، رکن چهارم اخبار متفرقه ۷ باب، خاتمه در سه مقصد شامل مقتل.

آغاز: ان خیر خبر تتجلی القلوب بضیاء دراری حقائقه.

۱۰۷- منتخب اللغة جهانشاهی

۱۰۸- ضوابط الاصول سید ابراهیم قزوینی

۱۰۹- شرح نقلیه شهید ثانی، تحریر ۱۰۸۴

۱۱۰- خصال شیخ صدوق، ناقص.

۱۱۱- صمدیه و سیوطی.

۱۱۲- غنیمة المعاد فی شرح الارشاد از ملا محمد

صالح برغانی، شامل بیع، شفعه، دین، رهن، حجر،

ضمان، صلح، اقرار و وکالت تحریر ۱۲۴۶.

۱۱۳- شاید مختصر نافع باشد.

۱۱۴- اصول فقه، تحریر سده ۱۴.

۱۱۵- مجموعه، ظاهراً همه از ملا کاظم هزارجریبی:

۱- سلمانیة.

۲- جواهر الاخبار در امامت.

۳- فوائد لطیفة.

۴- چند فصل از زیادة الاخبار.

۵- ذکر الرموز فی خلاصة الخواص.

۶- تحفة الرجال والنساء.

۷- رساله در مواعظ.

۱۱۶- مجموعه:

۱- ابصار المستبصرین.

۲- رساله یوحنا.

۳- القول المنیر فی رد نواصب الکشمیر تألیف

محمد رحیم ملناتی در رد رساله شیخ حسین

کشمیری.

۴- رساله قال الناصب.

۵- منظومه.

۶- مطاعن.

۷- مباحثه ابن جمهور با فاضل هروی.

۸- متفرقات.

۱۱۷- ظمن الرماح = فوائد حیدریه. در «ذریعه» یاد

شده و فرموده به چاپ رسیده است.

۱۱۸- دستور العلاج، طب، فارسی، از سلطان علی

طیب خراسانی، در فهرست منزوی یاد شده، آغاز: جواهر

حمد و ثنا خدای را عز و جل که حکیم حاذق است.

این سر آغاز با آنچه در فهرست منزوی نقل شده

تفاوت دارد.

۱۱۹- شمس السیاق، ارث، فارسی، در ذریعه

ج ۲۲۲/۱۴ یاد شده است.

۱۲۰- حاشیه آقا جمال خوانساری بر شرح لمعه.

۱۲۱- اصول فقه، شاید شرح عمیدی باشد.

۱۲۲- حاشیه سید نعمت الله جزائری بر شرح جامی

نحو

۱۲۳- ظاهرأ التهاب النیران است که یک نسخه

دیگر آن قبلاً یاد شد.

۱۲۴- بارقه ضیغیه = حمله حیدریه، دارای دوازده

فائده، فارسی، در ذریعه ج ۳/۱۰ یاد شده است.

۱۲۵- شرح صمدیه است شاید شرح صغیر باشد.

۱۲۶- مفاتیح فیض کاشانی، دوره، مقابله شده،

تحریر ۱۱۰۷.

۱۲۷- علوم غریبه

۱۲۸- العنصر المتین فی شرح معضلات القوانین، از

حسین بن علی حسینی شهرستانی، عربی، جلد اول،

خشتی، تحریر ۱۳۲۷. در ذریعه ج ۶/۱۷۶ یاد شده است.

۱۲۹- شرح لمعه شهید ثانی، جلد دوم، تحریر

۱۲۵۰.

۱۳۰- فروع کافی، صلاة و زکاة، تحریر ۱۰۸۲.

۱۳۱- ارشاد القاری، فارسی، از مصطفی قاری، در

فهرست منزوی یاد شده است.

۱۳۲- مجالس و مواعظ.

۱۳۳- دیوان عنتره بن شداد بن معاویه، بضمیمه

اشعاری از سید مرتضی و غیره.

۱۳۴- کتاب حدیث، فارسی

۱۳۵- قرآن مجید، جزوه است.

۱۳۶- مجموعه:

۱- باب حادیه عشر علامه حلی.

۲- شرح بناب حادیه عشر فاضل مقداد مورخ

نور علم - دوره دهم، شماره دوم

- پایان تألیف: ۱۱۱۳ در اصفهان، ۶۰ برگ، جیبی.
- ۱۶۵- جنگ شامل ادعیه و غیره از مرحوم شیخ محمد علی سنقری حائری.
- ۱۶۶- خواص سوره آیات.
- ۱۶۷- مجموعه:
- ۱- علانم ظهور از علامه مجلسی.
- ۲- رساله شکایات از همو
- ۱۶۸- شرح مراح الارواح.
- ۱۶۹- بیاض شعر عربی
- ۱۷۰- صحیفه سجادیه با ترجمه فارسی.
- ۱۷۱- زیارت نامه.
- ۱۷۲- منافع افضلیه، طب، فارسی، از علی افضل بن محمد امین قزوینی مشهور به قانع.
- ۱۷۳- یوسف وزلیخا، جامی
- ۱۷۴- مجموعه:
- ۱- رضاعیه.
- ۲- رساله فیما یتوقف علیه الاجتهاد من العلوم.
- ۱۷۵- منظومه احمدیه، عوامل نحو است، فارسی.
- ۱۷۶- زبده الاصول شیخ بهائی.
- ۱۷۷- مصباح الطريق، رساله عملیه فارسی سید مجاهد.
- ۱۷۸- طهارت و صلاة و صوم از سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط. عربی.
- ۱۷۹- صحیفه سجادیه.
- ۱۸۰- اخلاق جلالی = لوامع الاشراف، تحریر سده ۱۰ و ۱۱ (ذریعه ج ۱/۳۷۳).
- ۱۸۱- کتاب دعا.
- ۱۸۲- مجموعه، شامل بیست و یک رساله از مرحوم شیخ محمد علی سنقری
- ۱۸۳- اللالی الصحاح الجامعة لما فی المصباح، ترتیب و تلخیصی است برای مصباح فیومی، تألیف شیرافندی شهربا لغزی.
- ۱۸۴- جامع عباسی شیخ بهائی.
- ۱۸۵- سرمایه ایمان ملا عبدالرزاق لاهیجی.
- ۱۸۶- اسرار العبادات، فارسی.
- ۱۸۷- صحیفه سجادیه.

- ۱۸۸- شرح تجرید فوشجی، جواهر و اعراض.
- ۱۸۹- اللمعة الدمشقیة شهید اول، به خط مرحوم شیخ محمد علی سنقری
- ۱۹۰- دیوان اشعار فارسی.
- ۱۹۱- کتاب دعا.
- ۱۹۲- مجموعه:
- ۱- اختیارات مجلسی.
- ۲- رساله سلمان فارسی.
- ۳- فی القیبة و حرمتها.
- ۴- سراج القلوب.
- ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶- جنگ شامل مطالب متفرقه.
- ۱۹۷- مفتاح الفلاح شیخ بهائی.
- ۱۹۸- علوم غریبه.
- ۱۹۹- مجموعه:
- ۱- فارسی هیئت.
- ۲- شرح بر شرح چغینی از شیخ بهائی
- ۳- منظومه در نجوم
- ۴- مرشد العالمین.
- ۵- سی فصل خواجه
- ۶- تشریح الافلاک شیخ بهائی.
- ۷- اسطرلاب خواجه طوسی.
- ۸- مقالید الحساب.
- ۲۰۰- مرقاة المبتدئین ونهاية المنتهین فی معرفة اصول الدین = شرح المنظومة المعروفة بالجواهر تألیف حمیدالدین حامد بن ایوب الورتنی.
- ۲۰۱- ترجمه شصت باب معلّم اول، از محمد اکبرین نصرالله میرزا، نجوم، فارسی در فهرست منزوی ج ۱/۲۵۸ یاد شده است.
- ۲۰۲- تفسیر مصباح الجنان برغانی از سوره مؤمنون تا پایان قرآن (ذریعه ج ۲۱/۲۰۵)
- ۲۰۳- نورالنور تألیف محمد بن شمس الدین کاظمی قاری به نام شاه سلیمان صفوی، عربی (ذریعه ج ۲۴/۳۷۸)
- ۲۰۴- علم تشریح، طب، فارسی، جدید.
- ۲۰۵- کتاب دعا شامل ختمات و غیره.
- ۲۰۶- فصول در علم اصول.

- ۲۰۷- السرائر این ادریس تا پایان حج مورخ ۹۷۰.
- ۲۰۸- مجموعه:
- ۱- آینه جهان‌نما.
- ۲- معراج‌نامه و غیره.
- ۲۰۹- لغت عربی به فارسی.
- ۲۱۰- تحفة الزائر علامه مجلسی.
- ۲۱۱- مجموعه؟
- ۲۱۲- لغت؟
- ۲۱۳- کتاب دعا.
- ۲۱۴- نصاب الصبیان فراهی.
- ۲۱۵- متن تجرید الاعتقاد خواجه به خط شیخ محمد علی سنقری.
- ۲۱۶- شاید شرح شمسیه باشد.
- ۲۱۷- التصریف زنجانی.
- ۲۱۸- کفایة المؤمنین ترجمه خرائج راوندی است. (ذریعه ج ۱۸/۱۰۰)
- ۲۱۹- رسالۃ فی القرائة خلف الامام. رساله بزرگی است از سده ۱۳.
- ۲۲۰- حاشیه کفایة الاصول، تا مطلق و مقید.
- ۲۲۱- عمدة الوصول فی شرح زیدة الاصول (ذریعه ج ۱۵/۳۴۲).
- ۲۲۲- شرح تہذیب الاصول عمیدی
- ۲۲۳- عیون اخبارالرضا شیخ صدوق، ناقص.
- ۲۲۴- مجموعه:
- ۱- تنبیه الغافلین.
- ۲- نوارالانوار.
- ۳- معرفت تقویم.
- ۴- تفسیر آیه متعه و غیره.
- ۲۲۵- مجموعه:
- ۱- فرسنامه از محمدبن حسین درسی و یک باب
- ۲- فرسنامه، مرحله مرحله است مرحله سوم
- ۹ باب، تحریر ۱۱۰۹
- آغاز: سپاس بی قیاس خداوند جهان را چه... لیل و نهار چنانکه
- ۳- رساله در فلاحت دارای دوازده باب و خاتمه، در چهارصد و هشتاد نسخه خطی

- فهرست منزوی ج ۱/۴۴۸ یاد شده است.
- آغاز: الحمد لله فالق الحب والنوی، این مختصری است در معرفت بعضی امور که اهل فلاحت... این رساله تحریر ۱۱۱۲ می باشد.
- ۴- نوروزنامه از محمدتقی بن محمد رضا رازی دارای مقدمه و سه فصل و خاتمه، در زمان شاه صفی صفوی نگاشته است آغاز: هر حمد و سپاس و زواید ثنای بی قیاس قادری
- ۲۲۶- جامع عباسی شیخ بهائی
- ۲۲۷- جمال الصالحین ملاحسن لاهیجی
- ۲۲۸- طب؟
- ۲۲۹- ترجمه فارسی حاشیه ملا عبدالله در منطق.
- ۲۳۰- ترجمه شرح اربعین شیخ بهائی از خاتون آبادی، فارسی.
- ۲۳۱- من لایحضره الفقیه شیخ صدوق ناقص
- ۲۳۲- حاشیه ملاعبدالله یزدی در منطق
- ۲۳۳- مصباح کفعمی، تحریر ۱۱۰۸
- ۲۳۴- سفرنامه فارسی در سفر دریا = ترجمه السیاحه تحت البحر، ۲۸۸ صفحه، تا صفحه ۹۵ ناقص است از فصل ۲۱ خواب طبیعی به بعد را دارد، تحریر سده ۱۴.
- ۲۳۵- التصریف زنجانی و غیره
- ۲۳۶- کتابی است در مطاعن، عربی؟
- ۲۳۷- تبصرة العوام منسوب به رازی، تحریر سده ۱۱ و ۱۲. (باب بیست و دوم آن در حکایات است)
- ۲۳۸- تحفة الزائر علامه مجلسی
- ۲۳۹- فقه فارسی، از اهل تشنن است، دوره فقه، تحریر سده ۱۱ و ۱۲.
- ۲۴۰- کتاب دعا
- ۲۴۱- رساله رؤیت، فارسی، سه مقاله است مقاله اولی در بیان سبب رؤیت اشیاء، نسخه در سال ۱۰۲۷ مقابله شده است.
- ۲۴۲- شرح بیست باب ملامظفر
- ۲۴۳- کتاب دعا
- ۲۴۴- قرآن مجید
- ۲۴۵- مزار شهید اول، تحریر سده ۱۳
- آغاز: اللهم یا من جعل الحضور فی مشاهد اصفیانه

۲۴۶- غایة الوصول وایضاح السبیل فی شرح مختصر منتهی الوصول، دو برگ اول این نسخه به خط مرحوم سماوی است و او گوید بظن قوی بخشی از این نسخه به خط علامه حلی است. نسخه کهن است و می تواند از قرن هشتم باشد. ۱۲۳ برگ وزیری

۲۴۷- اصل المرام فی طهارة ما یرخرج من الامام پیرامون طهارت خون و بول و غائط و منی امام، فارسی نسخه اصل، مؤلف علی نقی بن محمد تقی

آغاز: الحمد لله الذی طهر قلوبنا بنور ولایة اولیائه

۲۴۸- اذکار الاذکار سیوطی، رساله کوچکی است.

۲۴۹- متفرقاتی است از سید کاظم رشتی و غیره

۲۵۰- البهجة المرضیة جلال الدین سیوطی

۲۵۱- من لایحضره الفقیه، نیمه اول، تحریر ۱۰۵۱، رحلی.

۲۵۲- مغنی اللیب ابن هشام

۲۵۳- شرح لعمه شهید ثانی، جلد اول

۲۵۴- مصباح کفعمی تحریر ۱۰۸۲

۲۵۵- تذکرة العنوان ملا فرج الله حویزی در سه علم نحو و منطق و عروض، تحریر ۱۲۶۹

۲۵۶- حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، یک قطعه از آخر آن است تحریر ۱۰۴۱

۲۵۷- ایفاظ در مواعظ و اخبار، عربی از محمد علی حسینی (ظاهر شاه عبدالعظیمی)

۲۵۸- و ۲۵۹- کتاب دعا

۲۶۰- التهنات النیران که نسخه دیگر آن به شماره ۱۶ یاد شد

۲۶۱- آداب حج از میرزا جعفر علی متخلص به فصیح

۲۶۲- انیس الموحدين ملامهدی نراقی

۲۶۳- بیع آقا شیخ هادی نهرانی

۲۶۴- مشکوة الاتوار علامه مجلسی

۲۶۵- تذکرة الاعجاز، عربی، از ملا محمد کاظم هزارجریبی

۲۶۶- کتاب دعا

۲۶۷- حاشیه میر سید شریف بر مطول. ظ

۲۶۸- برق خاطف، رد عامه است دارای سه فائده، فائده اول کیفیت نزول آیه افک، فارسی، ۱۳۶ صفحه، تحریر ۱۲۹۲، آغاز: الحمد لله الذی هدانا صراط المستقیم

۲۶۹- صرف زاهد، فارسی

۲۷۰- البهجة المرضیة سیوطی

۲۷۱- حاشیه شیخ بهائی بر تفسیر بیضاوی

۲۷۲- المشاهد المشرفة والوهابيون، از شیخ محمد علی سنقری حائری، فارسی

۲۷۳- تشریح (شرح) الاقلام، کلام، عربی از شیخ محمد علی حائری سنقری، جلد دوم. جلد دیگر آن به شماره ۱۵۸ یاد شد

۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶- کشکول از مرحوم شیخ محمد علی حائری سنقری.

۲۷۷- مجموعه:

۱- قره العیون ملا مهدی نراقی، تحریر ۱۲۱۳.

۲- حکایت های است آخرش آمده: الوصایا الدستور الوزراء تحریر ۱۲۱۳.

۳- خلاصة الحيوان، شرح حال حکما است دارای فاتحه و دو مقصد و یک خاتمه از ابوالجواد احمد بن نصر الله.

۴- نامه تقی گرمانی مدعی طبابت نور علی شاه، آغاز: هذه حديدة شديدة طفية، ۸ برگ، فارسی

۵- مخزن الاسرار نظامی

۶- سبحة الابرار، جامی

۷- الذهبی الموضوع بذخيرة الملك اسکندر، طب، عربی.

۸- اشعار

۹- متفرقات.

۲۷۸- عین الحیاة علامه مجلسی

۲۷۹- کشکول شیخ محمد علی سنقری حائری

۲۸۰- قرآن مجید تحریر ایوب بن زید بن محمود در ۹۷۱ و تا این تاریخ ۲۵ قرآن نوشته بوده است.

۲۸۱ و ۲۸۲- حاشیه میر سید شریف بر شرح مطالع منطق.

- ۲۸۳- بحار الانوار علامه مجلسی، جلد چهاردهم،
تحریر سده ۱۱ و ۱۲
- ۲۸۴- مجمع البیان طبرسی، تحریر سده ۱۱ و ۱۲
- ۲۸۵- مسالک شهید ثانی تحریر ۱۱۰۷
- ۲۸۶- تهذیب الاحکام شیخ طوسی تا پایان صلاة
جنازه، تحریر ۱۰۷۹
- ۲۸۷- من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، جزء دوم،
تحریر ۱۲۲۷.
- ۲۸۸- مبسوط شیخ طوسی، نیمه اول، تحریر ۱۱۳۳
- ۲۸۹- ریاض المسائل = شرح کبیر سیدعلی
طباطبانی
- ۲۹۰- اصلاح العمل سید مجاهد، فقه، عربی،
رساله عملیه، رحلی.
- ۲۹۱- فقه و اصول؟
- ۲۹۲- گویا خرائج راوندی باشد.
- ۲۹۳- معراج النبوة
- ۲۹۴- استبصار شیخ طوسی، دوره، تحریر سده ۱۰ و
۱۱
- ۲۹۵- الفصول الغرویه، اصول فقه.
- ۲۹۶- ریاض المسائل = شرح کبیر، اجاره
- ۲۹۷- السرائر ابن ادریس، نیمه دوم، از عتق تا
پایان مستطرفات، تحریر ۱۰۲۵.
- ۲۹۸- تفسیر بیضاوی = انوار التنزیل، نیمه اول،
تحریر سده ۱۰ و ۱۱
- ۲۹۹- شرح لمعه شهید ثانی، جلد اول
- ۳۰۰- مقتل فارسی، مفصل، ناقص
- ۳۰۱- جلاء العیون علامه مجلسی، تحریر ۱۲۶۲
- ۳۰۲- کتابی شامل غزوات، عربی، تحریر سده ۱۳
و ۱۴
- ۳۰۳- معنی اللیب، نحو، ناقص، تحریر سده ۱۳
- ۳۰۴- مقتل اولاد حضرت مسلم (ع)
- ۳۰۵- الفوادح الحسینیة، مقتل، عربی، از حسین بن
محمد بن احمد الدرازی، تحریر ۱۲۵۹
- ۳۰۶- قوانین میرزای قمی
- ۳۰۷- من لایحضره الفقیه، نیمه اول.
- ۳۰۸- گوهر مراد ملا عبد الرزاق لاهیجی، تحریر سده
- ۱۳
- ۳۰۹- قرآن مجید، رحلی
- ۳۱۰- مجموعه:
- ۱- قرآن مجید
- ۲- خواص السور منقول از تفسیر برهان.
- ۳- رساله در استخاره
- ۴- رساله در تجوید،
- ۵- تفسیر قرآن (مقداری از آیات)
- همه به خط شیخ محمدعلی سنقری حائری و شاید
رساله ها تألیف خود او باشد.
- ۳۱۱- کتاب دعا و زیارت
- ۳۱۲- حاشیه بر مطول یا مختصر مطول
- ۳۱۳- شرح تهذیب المنطق تفنازانی آغاز:
تهذیب... التهذیب التحریر
- ۳۱۴- رساله سیر و سلوک سید کاظم رشتی، عربی
- ۳۱۵- مدارک سید محمد جلد دوم، تحریر ۱۲۳۴
- ۳۱۶- الغیبة والرجعة وآیات الحجة = الآیات
المأولة فی الحجة المنتظر، کتاب بسیار مفصلی است،
از شیخ محمدعلی حائری سنقری.
- ۳۱۷- تحفة العالم = تاریخ شوشتر. همان که چاپ
شده است.
- ۳۱۸- تقریرات درس اصول فقه صاحب کفایة
الاصول از محمدحسین موسوی حائری، تحریر ۱۳۳۳ در
حاشیه نسخه، شیخ اسداله زنجانی نوشته که مقرر نزد من
درس خوانده است.
- ۳۱۹- طهارت، فقه، عربی؟
- ۳۲۰- شرح جامی، نحو= الفوائد الضیائیة.
- ۳۲۱- مستدرک حاجی نوری، از جهاد تا آخر امر به
معروف.
- ۳۲۲- دره بحر العلوم = منظومه فقه
- ۳۲۳- کتابی در منطق و فلسفه، عربی، شامل:
الکتاب الاول فی المنطق، المقالة الاولى یشتمل
على ثلاثة ابواب، الباب الاول فی الایساغوجی... پایان:
وهذا القدر من الحکمة اذا احکم سهل السبیل الی ما بعده
من التدقیق والتفصیل والبسط والتحقیق ونسئل الله
التوفیق

- ۳۲۴- مجموعه:
 ۱- مائة منقبة
 ۲- مولد اميرالمؤمنين و مناقبه
 ۳- جامع الاخبار در اين نسخه با اين نام: تفسير المعاني الظاهرة فى كنوزالدنيا والآخرة ۱۳۲ فصل
 ۴- منهج القويم فى تفصيل الصراط المستقيم على الاتيياء. در مقدمه آن از كتاب منهج الحق و اليقين و نيز از ولى بن نعمه الله رضوى حائرى ياد شده است. تحرير ۱۰۲۲
- ۳۲۵- شرح اصفهاني بريك كتاب كلامى آغاز: قال الحمد لمن وجب وجوده وبقاؤه... اقول ضمن هذه الخطبة معظم مطالب اصول الدين. ۲۲۱ صفحه، تحرير سده ۱۰ و ۱۱، ظاهراً ناقص است.
 ۳۲۶- مجموعه:
 ۱- ايساغوجى
 ۲- بخشى از شرح عضدى
 ۳- عصا الدين (برجامى ظ)
 ۴- شرح الأثر فى الميزان؟
 ۳۲۷- شرح هدايه ملاصدرا، تحرير سده ۱۳
 ۳۲۸- جواهر الكلمات فى صيغ العقود از شيخ مفلح صيمرى، تاريخ تأليف ۸۷۰، تحرير ۱۳۱۰
 ۳۲۹- طب، عربى، ۴۹ باب، الباب الأول فى التقاط الادوية واذخارها
 ۳۳۰- عدة الداعى ابن فهد حلى، تحرير محمدصادق بن محمد شريف طباطبائى شيرازى، نسخه، مذهب است.
 ۳۳۱- تفسير يضاوى، نيمه دوم
 ۳۳۲- روضة الاحباب، تاريخ، فارسى، از ميرجمال الدين شيرازى، تحرير سده ۱۰ و ۱۱.
 ۳۳۳- حساب فارسى داراى سه مقاله
 ۳۳۴- معرفت تقويم، داراى مقدمه و جهد باب و خاتمه، از اسحاق منجم بن يوسف طبيب گيلانى
 ۳۳۵- مرقاة المبتدئين و نهاية المنتهين جلد دوم، جلد اول آن به شماره ۲۰۰ ياد شد.
 ۳۳۶- مجموعه:
- ۱- مفتاح الصلاة فقه عامه، تحرير ۱۱۴۳.
 ۲- توضيح نخبة الفكر فى مصطلح اهل الاثر، درايه است تحرير ۹۶۴.
 ۳- رساله من رسائل كمال باشازاده.
 ۴- اربعين حديث است از عامه.
 ۵- شرح كتاب الوصية ابوحنيفة از محمدبن محمودبن احمد المدعوبياكمل.
 ۶- رسال عرفانى از عامه.
 ۷- رساله عرفانى از عامه.
 ۳۳۷- وجيزة تراثية، فقه، ارث، از حسين بن اسدالله بهبائى.
 ۳۳۸- شرح تصنيف زنجانى
 ۳۳۹- مجموعه:
 ۱- حاشيه شرح تجريد از مقدس اردبيلى
 ۲- صيغ عقود ملامحمد جعفر استرآبادى.
 ۳- متفرقات.
 ۳۴۰- مجموعه:
 ۱- شرح باب حاديعشر (فاضل مقدار ظ)
 ۲- وجيزة شيخ بهائى
 ۳- الغاز شيخ بهائى
 ۴- رساله فى تحريم ذبائح اهل الكتاب شيخ بهائى
 ۵- منظومه داراى هفت بند
 ۶- تنبيه الخواطر، ناقص
 ۷- اقناعيه در اصول دين از ملامحمد كاظم هزارجربى
 ۸- تحفة المنختمين از ابوعلى، مشهور به محمدبن محمد امان.
 ۹- توحيديه هزار جربى.
 ۱۰- تنبيه الغافل هزارجربى.
 ۳۴۱- الشفا بتعريف حقوق المصطفى (قاضى عياض ظ)
 ۳۴۲- بغية الطالب، فقه، عربى، از شيخ جعفر كاشف الغطاء.
 ۳۴۳- غريب القرآن (از طريحي ظ) تحرير ۱۱۰۷.
 ۳۴۴- ناسخ، بخشى از جلد كالات اميرالمؤمنين.

- ۳۴۵- ترجمه عدة الداعي ابن فهد از نصيرالدين محمد بن عبدالکريم انصاری تحرير ۹۶۷.
- ۳۴۶- مجموعه:
۱- منشآت
۲- لیلی و مجنون
۳- يوسف زليجا.
۴- اشعار ترکی تحرير ۱۲۳۵
- ۳۴۷- شرح تنقيح الاصول از عبيدالله بن مسعود بن تاج الشريعة، تحرير ۹۷۲.
- ۳۴۸- مدارج المعصومين، نظم، فارسی
۳۴۹- شرح کلمات قصار باباطاهر، عربي، مؤلف در همدان بوده، تحرير سده ۱۳ و ۱۴
- ۳۵۰- ترجمه حاشیه ملاعبدالله يزدي در منطق
۳۵۱- تحفة الزائر علامه مجلسی
۳۵۲- عروض، از عبدالباسط، دارای ۱۷ باب، این نسخه ده باب را دارد.
- ۳۵۳- الطراز الاول سيد عليخان، جزء اول، تحرير سده ۱۳ (به ذريعه ج ۱۵ رجوع شود)
- ۳۵۴- السيف الحق في الرد على المشركين بالقادر المطلق، فارسی
۳۵۵- جامع الاخبار
۳۵۶- اللئالی العلوية از شيخ محمدعلي حائري سنقری، جلد اول.
- ۳۵۷- رساله العاصمية در بحث عصمت از شيخ محمدعلي سنقری حائري (به ذريعه رجوع شود)
- ۳۵۸- مجموعه:
۱- رساله خمريه
۲- منهاج الفلاح، منظومه ای است در امامت
۳- رساله در موسيقي و غنا
هر سه از شيخ محمدعلي سنقری حائري است.
- ۳۵۹- طهارت، فقه، عربي؟
۳۶۰- رسائل شيخ احمد احساني
۳۶۱- ربيع الابرار في الزيارات، عربي، تحرير سده ۱۳ و ۱۴
- ۳۶۲- زينة المتقين، رساله عمليه ابراهيم بن باقر الموسوي (ظاهراً صاحب ضوابط) ترجمه از ملا محمدتقي.
- يزدي است.
۳۶۳- مجموعه:
۱- حديث قدسي (ظاهراً چهل حديث)
۲- غزوة الناظر ابن سعيد حلي، فقه، تحرير ۱۲۷۸
- ۳۶۴- عين الحياة علامه مجلسی
۳۶۵- شرح تجريد علامه حلي
۳۳۶- شرح بيست باب ملامظفر
۳۶۷- تذكرة الاثمه لاهيجي
۳۶۸- صحائف الاعمال، كتاب دعا و زيارت است، فارسی.
- ۳۶۹- اصول فقه تأليف شيخ محمد تقي بن شيخ محمد حسين اردكاني يزدي.
آغاز: الحمد لمستحقه والصلوة على نبيه.
۳۷۰- قصص الانبياء فارسی
۳۷۱- التهاب نيران الاحزان همان است که دوسه نسخه ديگري پيشتر ياد شد. مقتل است.
۳۷۲- مخصوصة الزائرين، فارسی، كتاب زيارت نامه است.
- ۳۷۳- وافي فيض كاشاني جزء دهم.
۳۷۴- ابواب الجنان واعظ قزويني، جلد اول
۳۷۵- قواعد علامه حلي.
۳۷۶- فروع كافي، نکاح تا ارث.
۳۷۷- منتخب طريحي جزء دوم.
۳۷۸- حاشيه عبدالغفور بر شرح جامي، نحو.
۳۷۹- بياض شامل علوم غريبه.
۳۸۰- شرح قانونچه طب، از حسين بن محمد استرآبادي، تحرير ۱۲۸۳.
- ۳۸۱- گلستان سعدی.
۳۸۲- مصاييح حسن شيعي سبزواری.
۳۸۳- اشعار مرثيه
۳۸۴- مجموعه:
۱- سير وسلوك سيد كاظم رشتي
۲- حياة النفس شيخ احساني
۳- منظومة نظم اللئالی
۴- دوازه امام وغيره.

- ۳۸۵- شرح شمسیه منطوق
 ۳۸۶- مجموعه:
 ۱- ریاض الاحزان برغانی جلد هشتم.
 ۲- مشکوة الانوار جلد اول.
 ۳۸۷- شرح لمعه شهید ثانی، جلد دوم.
 ۳۸۸- مختصر نافع محقق حلی
 ۳۸۹- مجموعه:
 ۱- کنز الفوائد
 ۲- آداب العشرة
 ۳- محک الایمان.
 ۴- افنایه
 ۵- کاشف العدل. در عدل باری
 ۶- درالصابیة فی ترجمه کلمات القصار.
 ۷- تنبیه الغافلین
 ۸- برهانیه مسمی بمحک النبیین.
 ۹- کاشف الغلو در رد غلاة
 همه این رساله ها از ملا محمد کاظم هزار جریبی است.
 ۳۹۰- معارف الانوار هزار جریبی، این کتاب هشت جلد است، این نسخه جلد اول آن، در توحید و عدل است.
 ۳۹۱- الباقیات الصالحات، شرح قصیده مولوی کلب مهدی بن باقر، عربی، نسخه اصل.
 ۳۹۲- ارشاد الاذهان علامه حلی
 ۳۹۳- منتخب طریحی.
 ۳۹۴- نسخه کهنه ای است به نام کشف الاسرار در علوم غریبه.
 ۳۹۵- غرة الفرویة، شرح لمعه است جلد دوم، صلاة، تحریر ۱۳۰۳، نسخه اصل، جلد اول آن هم در همین کتابخانه هست که بعداً یاد می شود.
 ۳۹۶- مقتل ابی مخنف
 ۳۹۷- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.
 ۳۹۸- مفاتیح الاصول سید مجاهد، ناقص.
 ۳۹۹- اهالی شیخ طوسی، تحریر احمد بن محمد باقر حسینی، نسخه قدیمی نیست.
 ۴۰۰- مناهل سید مجاهد، فقه، یک قطعه از آن است.
 ۴۰۱- تفسیر الآیات المعادیة از شیخ محمد علی سنقری حائری که نسخه دیگر آن به شماره ۵۲ یاد شد.
 ۴۰۲- منهج الفاضلین در معتقدات امامیه دارای مقدمه و پنج باب و خاتمه. مؤلف از علمای هند بوده است.
 ۴۰۳- مجموعه:
 ۱- شرح قواعد شهید
 ۲- حاشیه من لایحضره الفقیه از شیخ بهائی
 ۳- جوابات مسائل شیخ صالح جزائری از شیخ بهائی
 ۴- حاشیه شرح عضدی
 ۵- حاشیه مختصر مطول خطائی
 ۶- تفسیر عین الحیة شیخ بهائی و دو سه رساله دیگر
 ۴۰۴- یک کتاب قدیمی شامل پیش گوئیهای در تاریخ.
 ۴۰۵- لطیف الاخیار و المرانی.
 ۴۰۶- شرح قصیده برده، فارسی، قوله دارد.
 ۴۰۷- ارشاد الاذهان علامه حلی
 ۴۰۸- مطول تفتازانی
 ۴۰۹- مجموعه:
 ۱- شرح شمسیه
 ۲- حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه
 ۳- حاشیه برهان الدین حمید بر مقدمه شمسیه. تحریر ۱۱۱۳ بر مقدمه شرح شمسیه
 ۴۱۰- رساله علمیه سؤال و جواب از وحید بهبهانی.
 ۴۱۱- فقه؟ عربی، مورخ ۹۸۱.
 ۴۱۲- مجموعه:
 ۱- لطائف و ظرائف از محیی الدین بن بدرالدین اناری یا سید محمد لاهیجی آغاز: خوبترین کلامی که چون آفتاب جهانتاب تاریخ تحریر ۱۰۹۴.
 ۲- ربیع مجیب عبدالقادر رومانی، تحریر ۱۰۱۹.
 ۴۱۳- اصول دین فارسی مقدس اردبیلی، تحریر سده ۱۴.
 ۴۱۴- شرح فوائد شیخ احمد احسانی
 نور علم - دوره دوم، شماره دوم

- ۴۱۵- اصول فقه، از وحید بهبهانی، یک قطعه است.
- ۴۱۶- شرح صغیر تحریر ۱۲۲۲
- ۴۱۷- قرآن مجید به خط ملاهادی، مترجم نواده مرحوم علامه مجلسی است.
- ۴۱۸- مصابیح حسن شیعی سبزواری، تحریر ۱۰۷۲.
- ۴۱۹- ارشادالمسترشدین، رساله عملیه فارسی کلباسی.
- ۴۲۰- جامع الفوائد، طب، آغاز: حمد نامحدود حکیمی را که به قانون
- ۴۲۱- دیوان شعر؟
- ۴۲۲- کتاب دعا
- ۴۲۳- مجموعه:
- ۱- رساله در تقیه
- ۲- رساله در عدالت. ظاهراً هر دو از شیخ انصاری باشد.
- ۴۲۴- اصول عقائد، جیبی
- ۴۲۵- تهذیب المنطق تفتازانی.
- ۴۲۶- کشکول شیخ محمد علی ستقری حائری.
- ۴۲۷- کشکول مرحوم ستقری به ضمیمه رساله ای در نبوت.
- ۴۲۸- کتابی شامل متفرقات.
- ۴۲۹- اخلاق جلالی، تحریر ۱۰۵۷.
- ۴۳۰- رساله عملیه میرزای شیرازی به زبان اردو.
- ۴۳۱- کتاب الفرائض والمواریث.
- ۴۳۲- مصباح الشریعة، حدیث.
- ۴۳۳- رساله در تجوید به ضمیمه متفرقات.
- ۴۳۴- رساله ای از سید عبدالله شبر و غیره.
- ۴۳۵- مجموعه:
- ۱- نامه غزالی به عین القضاة
- ۲- تقویم المحسنین فیض
- ۳- مدخل منظوم (نجوم ظ)
- ۴۳۶- کتاب دعا.
- ۴۳۷- دعای کمیل مذهب.
- ۴۳۸- ترجمه حاشیه ملا عبدالله یزدی در منطق.
- ۴۳۹- گلستان سعدی، شاید از سده دهم.
- ۴۴۰- البهجة المرضیة جلال الدین سیوطی.
- ۴۴۱- دره نادری، رحلی.
- ۴۴۲- قرآن مجید.
- ۴۴۳- کشف اللثام فاضل هندی.
- ۴۴۴- طب اکبری، از محمد اکبر. آغاز: صحیح ترین کلامی که مشام ناطقه.
- ۴۴۵- مسالک شهید ثانی. معاملات.
- ۴۴۶- مطول تفتازانی.
- ۴۴۷- منبع الدموع، مقتل فارسی، تاریخ تألیف ۱۲۶۰ جلد دوم از عباس بن علی اکبر مجددامغانی.
- ۴۴۸- قصص انبیاء فارسی شامل ۱۱۶ قصه آغاز: الحمد... بدان اسعدك الله فی الدارین که سبب تحریر این کتاب
- ۴۴۹- اسکندرنامه، فارسی، جلد اول، آغاز: شکر بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را سزد.
- ۴۵۰- معارج الاحکام فی شرح شرایع الاسلام از سید حسین قزوینی، جلد پنجم، نکاح، تألیف ۱۲۲۵.
- ۴۵۱- شمع الیقین ملاحسن لاهیجی.
- ۴۵۲- وافی فیض کاشانی، جزء پنجم، اوراقش مشوش است.
- ۴۵۳- مختصر عین الحیة علامه مجلسی.
- آغاز: ستایش بی قیاس و انباز سزاوار خداوندی بی نیاز است.
- ۴۵۴- نخبة الواعظین از اسماعیل حسینی، فارسی، جلد چهارم از مجلس ۲۶۴، جلد دوم آن هم پس از این یاد می شود.
- ۴۵۵- شاید حلیة المتقین باشد.
- ۴۵۶- و ۴۵۷- ۱- شرح لعمه ۲- نجات العصاة از شاعری متخلص به عاصی جلد چهاردهم، نام شیخ عبدالحسین طهرانی در مقدمه آن آمده است.
- ۴۵۸- شرف الانسان... ترکی، تحریر ۱۰۸۶، تاریخ تألیف ۹۳۳.
- آغاز: نامه فتح است ز شاه عظیم
- آغاز دیباچه: هذا کتاب ینطق علیکم
- ۴۵۹- مجموعه:
- ۱- صلاة الخاشعین بقیه در صفحه ۹۷

تجوید قرآن

۱۱



آیة الله حاج شیخ عباس قمی (ره)
(محدث قمی)



ولادت و تحصیل:

محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه حدود سال ۱۲۹۴ هجری قمری در شهر مذهبی قم بدنیا آمد و دوران طفولیت و جوانی را در این شهر گذرانید و به تحصیل علوم مقدماتی و فقه و اصول پرداخت و بخشی از علوم را از محضر مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد ارباب (متوفای سال ۱۳۴۱ هجری قمری) آموخت

معظم له در سال ۱۳۱۶ هجری به منظور فراگیری بیشتر و تکمیل معلومات و اندوخته های علمی خویش به نجف اشرف مهاجرت نموده و در درس علماء و مراجع بزرگ آنجا همچون مرحوم آیه الله سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی (متوفای سال ۱۳۳۷) حاضر شد اما به خاطر علاقه زیاد به علم الحدیث و رجال و درایه، بیشتر ملازم درست مرحوم علامه حاج میرزا حسین نوری (متوفای سال ۱۳۲۰) بود.

دو سال بعد یعنی به سال ۱۳۱۸ به زیارت خانه خدا مشرف شده و بعد از زیارت خانه خدا به قم آمده و پس از توقف کوتاهی مجدداً به نجف اشرف بازگشته و تا پایان حیات مرحوم نوری (ره) ملازم محضر پرفیض این محدث عالی مقام بود و در استنساخ کتاب گرانقدر «مستدرک الوسائل» ایشان را یاری می نمود.

مراجعت به قم:

بعد از درگذشت مرحوم محدث نوری، مرحوم محدث قمی بیش از دو سال در نجف نمانده و بعلت عارضه تنگی نفس ناچار نجف اشرف را به قصد موطن اصلی خود ترک گفته و در سال ۱۳۲۲ به قم بازگشت.

بعد از بازگشت در طول مدت اقامت خود به تألیف و ترجمه و ارشاد مردم مشغول بود، تا در سال ۱۳۲۹ برای دومین بار موفق به زیارت خانه خدا گشته و پس از انجام مناسک حج به قم بازمی گردد و کار قبلی خود را دنبال می کند.



سکونت در مشهد مقدس

در سال ۱۳۳۱ آن مرحوم به قصد سکونت در مشهد، شهر قم را ترک و در ارض اقدس رضوی رحل اقامت افکنده و به تدوین و تألیف و تدریس اخلاق و ارشاد مردم پرداخت. ایشان در سال ۱۳۴۱ برحسب خواهش طلاب و محصلین حوزه علمیه مشهد شبهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه میرزا جعفر، درس اخلاق می‌گفتند که قریب هزار نفر در درس انسان‌ساز ایشان (از حوزه علمیه مشهد و شهرهای اطراف) شرکت می‌کردند. در طول این مدت، آن مرحوم برای سومین بار توفیق سفر حج را پیدا کرد و به مکه مشرف می‌شوند و بعد از بازگشت که مرحوم آیه الله العظمی حائری به قم آمده و علماء شهر از ایشان تقاضای اقامت در این شهر و سامان بخشیدن به حوزه را می‌کنند و ایشان نیز این دعوت را اجابت می‌کنند، مرحوم حاج شیخ عباس‌یکی از تشویق‌کنندگان ایشان بوده و سهم بزرگی در تأسیس حوزه علمیه قم بعهدہ داشتند.^۱

بازگشت به نجف:

بعد از ۱۲ سال اقامت در مشهد و بعد از تبعید مرحوم آیه الله قمی و جریان مسجد گوهرشاد تصمیم به مهاجرت به نجف اشرف گرفته و بدین جهت عازم آن شهر گشته و تا پایان عمر در آن شهر اقامت می‌نمایند.

تألیفات آن مرحوم:

- ۱ - الفوائد الرجیة فیما یتعلق بالشہور العربیة. مشتمل بر وقایع ایام و جمله‌ای از اعمال ماههاست، این کتاب به زبان عربی نوشته شده و اولین تألیف ایشان است که نسخه چاپی آن هم به خط خود آن مرحوم، است.
- ۲ - الدرۃ الیتیمۃ فی تنمات الدرۃ الثمینۃ، شرح فارسی نصاب الصبیان و تتمیم شرح نصاب فاضل یزدی است.
- ۳ - مختصر الابواب فی السنن والآداب، مختصر کتاب حلیۃ المتقین علامه مجلسی

۱ - طبقات اعلام الشیعة، نقباء البشر ص ۱۰۰۰.



- است و مکرراً چاپ شده و اخیراً هم بصورتی دیگر تلخیص و تهذیب و چاپ شده است.
- ۴ - هدیه الزائرین و بهجة الناظرین به زبان فارسی تألیف شده و مشتمل بر زیارات حجج طاهره علیهم السلام و مقامات شریفه و قبور علماء که در مشاهد مقدسه می باشد و اعمال شهور و اعمال اسبوع و اعمال شبانه روز است، مانند مفاتیح الجنان مکرراً چاپ شده است.
- ۵ - اللالی المنثورة فی الاحراز والاذکار الماثورة، چاپ سنگی.
- ۶ - الفصول العلیة فی المناقب المرتضویة، به فارسی تألیف و چاپ شده است
- ۷ - سبیل الرّشاد، رساله مختصری در اصول دین است.
- ۸ - حکمة بالغة ومأة کلمة جامعة، شرح فارسی صد کلمه از کلمات حضرت امیرالمؤمنین (ع) می باشد.
- ۹ - ذخیره الابرار فی منتخب انیس التجار. خلاصه انیس التجار ملا مهدی نراقی. بخش معاملات، رساله عملیه است.
- ۱۰ - رساله ای در گناهان کبیره و صغیره. رساله کوچکی است که گویا با غایة القصوی چاپ شده است.
- ۱۱ - غایة القصوی. ترجمه عروة الوثقی (تألیف مرحوم آیت الله آقا سید محمد کاظم یزدی متوفای ۱۳۳۷) از اول طهارت تا بحث ستر و ساتر صلاة و از اینجا تا آخر عروة الوثقی بوسیله شخص دیگری ترجمه شده است.
- ۱۲ - مفاتیح الجنان. همان کتاب مشهوری که در اکثر مشاهد مشرفه و بیشتر خانه های شیعیان مورد استفاده بوده و به عربی وارد و هم ترجمه و چاپ شده است.
- ۱۳ - کتاب تحفة طوسية و نفحة فدسية. رساله مختصری است مربوط به زیارت حضرت رضا (ع) و برخی فوائد مربوط به آن آستان مقدس.
- ۱۴ - رساله دستور العمل.
- ۱۵ - نفس المهموم، عربی است و به تصدیق اهل فن بهترین و معتبرترین مقتلی است که برشته تحریر درآمده و تا کنون چهار بار چاپ شده و چاپ اخیر آن که در رقم انجام شده امتیازاتی مهمی دارد و ضمناً این کتاب توسط جناب آقای کمره ای و مرحوم حاج میرزا



- ابوالحسن شعرانی به فارسی ترجمه و چاپ شده و ترجمه مرحوم شعرانی بسیار ارزشمند است.
- ۱۶ - نفثة المصدور، رساله ای است در تکمیل و تتمیم نفس المهموم، جداگانه چاپ شده و اخیراً بضمیمه نفس المهموم نیز چاپ شده است.
- ۱۷ - الانوار البهیه، شرح زندگانی چهارده معصوم و به زبان عربی است، مکرر چاپ شده و ترجمه فارسی آنهم به چاپ رسیده است.
- ۱۸ - منازل الآخرة، کتاب نفیسی است، مکرر چاپ شده و بزودی در قم توسط مؤسسه در راه حق به سبک نوی منتشر می شود.
- ۱۹ - ترجمه مصباح المتهجد مرحوم شیخ طوسی، که در حاشیه چاپ اول متن عربی به چاپ رسیده است.
- ۲۰ - نزهة النواظر، ترجمه کتاب معدن الجواهر مرحوم شیخ کراچکی است و مکرر چاپ شده و توسط مؤسسه در راه حق قم بزودی چاپ جدید آن با امتیازاتی انجام می شود و نگارنده این مقال نیز متن اصلی کتاب را همراه با ترجمه آن، آماده چاپ کرده است.
- ۲۱ - مقامات علیة، مختصر معراج السعادة ملا احمد نراقی است، چاپ جدید و ممتاز آن توسط مؤسسه در راه حق قم انجام شده و بزودی منتشر می شود.
- ۲۲ - ترجمه جمال الاسبوع سید ابن طاوس.
- ۲۳ - الباقیات الصالحات، رساله نفیسی است که در حاشیه مفاتیح الجنان چاپ شده است.
- ۲۴ - منتهی الآمال فی ذکر مصائب النبی و الآل. زندگی چهارده معصوم (ع) و به زبان فارسی تألیف شده و همواره مورد استفاده اهل منبر بوده و مکرراً در قطع های مختلف چاپ شده و گویا بهترین چاپ آن، چاپ علمیه اسلامیة بخط مرحوم طاهر خوشنویس می باشد و به زبان اردو هم ترجمه شده است.
- ۲۵ - ترجمه مسلک دوم ملهوف سید بن طاوس، که به خط خود ایشان در حاشیه یکی از چاپهای لهوف چاپ شده است.
- ۲۶ - تتمیم تحية الزائر محدث نوری پس از فوت استادش مرحوم حاجی نوری این تألیف را که ناقص مانده بود تتمیم کرده و چاپ شده است.
- ۲۷ - چهل حدیث، فارسی، مکرراً به چاپ رسیده است.



- ۲۸ — هدیة الاحباب فی المعروفین بالکنی واللقاب، به زبان فارسی تألیف شده و کتابی است در عین اختصار، بسیار نفیس و ارزشمند، چند بار در نجف و تهران چاپ شده است.
- ۲۹ — الکنی واللقاب، در سه جلد مکرر چاپ شده و یکی از کتابهای معتبر علم تراجم است و ترجمه فارسی آن هم به چاپ رسیده است.
- ۳۰ — فوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة. از بهترین کتابهایی است که در شرح حال علماء و به زبان فارسی نگاشته شده است.
- ۳۱ — بیت الاحزان فی مصائب سیدة النسوان به زبان عربی تألیف شده و مکرراً چاپ شده، ترجمه فارسی آن هم به چاپ رسیده است.
- ۳۲ — تمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، تألیف آن به فارسی است و مکرراً چاپ شده است.
- ۳۳ — تحفة الاحباب فی نوادر الاصحاب، در احوال اصحاب پیغمبر (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. به زبان فارسی تألیف شده و در تهران چاپ حروفی شده است.
- ۳۴ — سفینة البحار و مدینة الحکم والآثار در دو جلد، این کتاب که فهرست موضوعی بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی است در مدت بیست سال نگاشته شده و بهترین اثر بجای مانده از آن مرحوم است و از روز انتشار، همواره مورد استفاده اهل تحقیق بوده، این کتاب به فارسی ترجمه و چاپ شده و حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای نمازی شاهرودی مستدرکی برای آن تنظیم کرده اند که شش جلد آن تا کنون چاپ شده است.
- ۳۵ — فیض العلام فیما يتعلق بالشهور والایام. وقایع الایام است به زبان فارسی و از بهترین کتابهای در این زمینه می باشد.
- ۳۶ — کتاب هدایة الانام الی وقایع الایام. تلخیص کتاب فیض العلام یاد شده می باشد و به قطع جیبی چاپ شده است.
- ۳۷ — کلمات لطیفة. در موضوع اخلاق است که به ضمیمه کتاب نزهة النواظر ایشان چاپ شده است.
- ۳۸ — کحل البصر فی سیرة سید البشر، یکی از بهترین کتابهای سیره نبوی می باشد و مکرراً چاپ شده و ترجمه فارسی آنهم به چاپ رسیده است.



- ۳۹ - رساله ای در طبقات، طبقات رجال است که به ضمیمه تمة المنتهی چاپ شده است.
- ۴۰ - کتاب الدر النظیم فی لغات القرآن العظیم، هنوز به چاپ نرسیده و نسخه خطی آن در اختیار فرزند ایشان است.
- ۴۱ - تتمیم بدایة الهدایة شیخ حر عاملی. در قم زیر چاپ است.
- ۴۲ - کتاب شرح وجیزه شیخ بهائی علیه الرحمة، در مشهد توسط یکی از فضلاء تصحیح و تحقیق شده و در دست چاپ است.
- ۴۳ - فیض القدر فیما يتعلق بحديث الغدير. تلخیص جلد غدیر کتاب عباة الانوار مرحوم میرحامد حسین هندی رضوان الله علیه است که توسط مؤسسه در راه حق بزودی منتشر می شود.
- ۴۴ - کتاب قرۃ الباصرة فی تاریخ الحجج الطاهرة. که در همین شماره این مجله به چاپ رسیده است.
- ۴۵ - نقد الوسائل شیخ حر عاملی.
- ۴۶ - علم الیقین، تلخیص کتاب حق الیقین علامه مجلسی رحمه الله، است.
- ۴۷ - کتاب مقالید الفلاح فی عمل الیوم واللیلة.
- ۴۸ - کتاب مقلاد النجاح، تلخیص کتاب قبلی است.
- ۴۹ - مختصر مجلد یازدهم بحار الانوار علامه مجلسی.
- ۵۰ - شرح کلمات قصار امیر المؤمنین که در آخر نهج البلاغه است.
- ۵۱ - کتاب مختصر «الشمائل» ترمذی.
- ۵۲ - کتاب ضیافة الاخوان.
- ۵۳ - کتاب صحائف النور فی عمل الایام والسنة والشهور.
- ۵۴ - کتاب ذخیره العقبی فی مثالب اعداء الزهراء علیها سلام.
- ۵۵ - کتاب مسلی المصاب بفقد الاخرة والأحباب.
- ۵۶ - الآیات البینات فی اخبار امیر المؤمنین (ع) عن الملاحم والغائبات.
- ۵۷ - شرح صحیفه سجاده.
- ۵۸ - مختصر دارالسلام محدث نوری، به نام غایة المرام فی تلخیص دارالسلام



۵۹ - شرح اربعین حدیث.

۶۰ - ترجمه زاد المعاد علامه مجلسی به عربی.

۶۱ - ترجمه تحفة الزائر علامه مجلسی به عربی.

۶۲ - کشکول.

قسمتی از این کتابهای شماره ۴۵ تا ۶۲ ناتمام مانده است و نسخه برخی از آنها مفقود شده.

در اینجا برای فرزند ارشد مرحوم محدث قمی، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین جناب حاج میرزا علی آقا محدث زاده طلب مغفرت کرده و موفقیت بیشتر فرزند دیگر ایشان حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محسن محدث زاده دامت افاضاته را که در طبع و نشر آثار چاپ شده مرحوم محدث قمی اقداماتی کرده و می کنند از خدای منان خواستاریم.

ستایش علماء و دانشمندان از آن مرحوم:

الف - مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره دوست صمیمی و هم حجره و هم درس دانشمند خود می نویسد:

ایشان را انسانی کامل و مصداق دانشمندی فاضل یافتم. به صفات پسندیده، آراسته بود و اخلاقی ستوده داشت و دارای تواضع فراوانی بود، سلیم الذات و شریف النفس بود و علاوه بر اینها از فضل سرشار و تقوای بسیار و زهد فراوان برخوردار بود.

به همنشینی با او مدتها انس گرفتم و روحم با روح او درآمیخت تا اینکه در سنه ۱۳۲۲ هـ. به ایران بازگشت و در قم ساکن گشت و به بحث و تألیف همت گماشت.^۱

ب - مؤلف کتاب معارف الرجال درباره ایشان می نویسد:

عالم عامل، ثقة عدل متبّع بخاتمة عصره، امین مهذب زاهد عابد صاحب المؤلفات المفیدة.^۲

ج - مرحوم مدرس تبریزی در کتاب ریحانة الادب می گوید:

۱ - نقباء البشر (طبقات اعلام الشيعة قسم سوم از جزء اول) ص ۹۹.

۲ - ج اول ص ۴۰۱.



حاج شیخ عباس بن محمد رضا بن ابی القاسم، از افاضل علمای عصر حاضر ما که عالم، فاضل، کامل، محدث، متبع ماهر بوده و...

د - مرحوم علامه حاج میرزا علی اکبر نوقانی نویسنده کتاب ارزشمند و شیرین سه مقاله نوقانی در مقدمه مفاتیح الجنان می نویسد:

کتاب مفاتیح الجنان که از قلم حضرت مستطاب عماد العلماء، زین الاتقیاء، العالم العامل الجلیل، والمحدث الکامل النبیل البحر الخبیر والنقاد البصیر، حامل لواء الحدیث و کوکب سمائه ثقة الاسلام والمسلمین مولانا الحاج شیخ عباس قمی متعنا الله ببقائه، تألیف شده؛ مفاتیح الجنان کلید فتح ابواب الجنان و جنة الواقية عذاب النيران است، مصباح متعبدین و مقیاس عابدین است، بلد الامین مسافران اعتاب مقدسه و هدیه الزائرین مجاوران بقاع متبرکه است، زاد المعاری است کامل، مهج الدعواتی است برای فلاح سائل، دستور العملی که به رسم تحفه و عنوان تحیه به حضور حضرت خاتم النبیین و ائمة دین صلوات الله علیهم تقدیم می شود...

ه - مرحوم علامه امینی (متوفای ۱۳۹۰) در کتاب گرانقدر الغدیر^۱ به مناسبت ذکر کتاب فیض القدیر فیما يتعلق بحديث الغدیر مرحوم محدث می نویسد: ... مؤلف از نوابع و بزرگان علم حدیث است و در فن تألیف در عصر حاضر، مقام ارجمندی را احراز نموده و خدمات او در این راه بر احدی پوشیده نیست.

و - نویسنده کتاب رهبر خرد و ادوار فقه و ... در مقدمه ی کتاب فوائد الرضویه محدث قمی می گوید:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی بی اغراق و مبالغه، خود چنان بود که برای دیگران می خواست، و چنان عمل می کرد که به دیگران تعلیم می داد. سخنان و مواعظ او چون از دل خارج می شد و با عمل توأم بود، ناگزیر بر دل می نشست، و شنونده را به عمل وامی داشت. هر کس او را با آن حال و صفا و خلوص می دید - عالم بود یا جاهل، عارف بود یا عامی، بازاری بود یا اداری، فقیر بود یا غنی - و سخنان سرتا پا حقیقت را از او می شنید، بی اختیار انقلابی در حال وی پدید می آمد و تحت تأثیر بیانات صادقانه و نصایح مشفقانه او

۱ - الغدیر ج ۱ ص ۱۵۷.



واقع می‌شد و به فکر اصلاح حال خویش می‌افتاد.

صفات فاضله و ملکات روحی:

یکی از ویژگیهای اخلاقی ایشان این بود که علاقه زائد الوصفی به مطالعه و کتابت داشته و در این زمینه داستانهای زیادی از ایشان نقل شده، از جمله فرزند ارشد آن مرحوم، حجة الاسلام حاج میرزا علی محدث زاده (ره) که به تعبیر استاد شهید مطهری، بسیار مرد صالح و با ایمانی بود^۱ نقل کرده است که: «در اول کودکی با مرحوم والد هر وقت از شهر خارج می‌شدیم ایشان از اول صبح تا به شام مرتباً به نوشتن و مطالعه مشغول بودند»^۲. و در کتاب پندهائی از رفتار علمای اسلام آمده است:

«مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) صاحب کتاب مفاتیح الجنان با جماعتی از تجار بسوی سوریه مسافرت نمود، آنان می‌گفتند هر وقت ما به سیاحت می‌رفتیم، ایشان می‌نشست و مشغول مطالعه و تألیف می‌شد و هر چه اصرار می‌کردیم که با ما بیرون بیاید امتناع می‌ورزید و شبها هم که ما به خواب می‌رفتیم او مشغول مطالعه و تألیف می‌شد»^۳.

مرحوم محدث قمی در سفر، رعایت حال همراهان را می‌کرد و با آنان فوق العاده خوشرفتاری می‌نمود و انس می‌گرفت و بطوری که نوشته‌اند در مسافرت، فردی شوخ طبع، خوش گفتار و نیکو رفتار بود.

ویژگی دیگر ایشان را در زهد و بی‌علاقه بودن نسبت به دنیا و مظاهر فریبنده آن ذکر کرده‌اند و در این زمینه داستانهای بسیاری نقل شده است، از باب نمونه:

روزی دو بانوی محترم که ساکن بمبئی بودند حضور آن مرحوم می‌رسند و اظهار تمایل می‌کنند که هر ماه مبلغ ۷۵ روپیه به ایشان تقدیم نمایند و ایشان از پذیرفتن آن خودداری کرده و در مقابل اعتراض یکی از فرزندان خود می‌گوید: ساکت باش. من همین مقداری را هم که الآن خرج می‌کنم، نمی‌دانم فردای قیامت چگونه جواب خدا و امام زمان سلام الله علیه را بدهم در جواب این مقدار هم معطل هستم، چگونه بارم را سنگین تر کنم؟^۴

۱ - مجله «نور علم» ش ۶/۳۷.

۲ - مقدمه دمع السجوم فی ترجمة نفس المهموم.

۳ - ص ۱۷ با اندکی تلخیص.

۴ - تفصیل داستان را در کتاب حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۴۳ به بینید.



یکی دیگر از ملکات روحی و سجایای اخلاقی آن مرحوم، تواضع بسیار و همه جانبه ای بود که از خود نشان می داد، در خانه و مدرسه و خیابان، هر کس را که می دیدند خاصه علماء — و از بین آنان بیشتر به کسانی که با حدیث و اخبار اهل بیت علیهم السلام سروکار داشتند — فروتنی می نمود و هیچ گاه در مجالسی که وارد می شد در صدر مجلس نمی نشست و هرگز خود را بر دیگران مقدم نمی داشت.

از خودستایی و خودپسندی به شدت احتراز می کرد و به هیچ وجه غرور نداشت و با همه اطلاعاتی که در تاریخ و اخبار و احادیث داشت، بسیار اتفاق می افتاد که کتاب را همراه خود به منبر می برد و از روبروی مستمعین نقل حدیث کرده و یا روضه می خواند.

دیگر از ویژگیهای ایشان نفوذ کلمه بود، که چون سخنان و گفتارش از دل برمی خواست و خود به آنها معتقد بود و قبل از دیگران به آنها عمل می کرد، در شنوندگان و مخاطبین تأثیری مخصوص داشت، برخی از آنانکه پای درسهای اخلاق و مواعظ سودمند ایشان حاضر می شدند گفته اند: «سخنان نافذ آن مرحوم چنان بود که تا یک هفته انسان را از تمامی سیئات و پندارهای ناروا و گناهان باز می داشت و به خدا و عبادت متوجه می کرد».

یکی دیگر از خصلتهای پسندیده آن مرحوم پای بندی به نماز شب و شب زنده داری و قرائت قرآن و تلاوت ادعیه و اوراد و اذکار مأثور، از ائمه معصومین (ع) بود و در این رابطه فرزند بزرگش می گوید: «تا آنجا که من به خاطر دارم بیداری آخر شب از آن مرحوم فوت نشد، حتی در سفرها».^۱

خصیصه دیگر ایشان این بود که در عمل به این دستور پیامبر (ص) که فرمود: اکرموا اولادی... (فرزندانم را اکرام و احترام کنید...) بی اختیار بود و آنان (سادات) را اکرام می کرد و بزرگ می داشت.

محدث قمی از مشایخ اجازه روایتی بود. بسیاری از علماء و مراجع ۵۰ سال اخیر از آن مرحوم اجازه روایت داشته و دارند از جمله امام امت دام ظلّه و آیه الله میلانی «ره» و آیه الله نجفی مرعشی.

۱ — حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۶۱.



وفات و مدفن:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی پس از یک عمر زندگی پر بار و پرتلاش و با عزت، در شب سه شنبه ۲۳ ذی الحجة الحرام به سال ۱۳۵۹ هجری به ملکوت اعلی شتافت و مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره) بر پیکر پاکش نماز گزارد و بعد از تشییع بسیار مفصل و با شکوهی که با حضور علماء و سایر طبقات مردم در نجف انجام شد در صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در ایوان سوم از ایوانهای شرقی باب القبلة کنار تربت شریف استادش مرحوم محدث نوری (ره) مدفون گردید.

خداوند او را با اولیاء پاکش محشور گرداند.

در نوشتن و تنظیم این شرح حال مختصر از کتابهای زیر استفاده شده است:

- ۱ - حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، نوشته حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی دوانی.
- ۲ - طبقات اعلام الشيعة حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی - قسم سوم از جزء اول / ۹۹۸.
- ۳ - فوائد الرضوية، تألیف خود آن مرحوم / ۲۲۲، ۲۲۰.
- ۴ - مقدمه دمع السجوم، ترجمه نفس المهموم، نگارش مرحوم آقای شعرانی ص ۳۷۵، ۳۷۴.
- ۵ - معارف الرجال فی تراجم العلماء والادباء، ج ۱ / ۴۰۱.
- ۶ - معجم رجال الفكر والادب فی النجف خلال الف عام ۳۷۵.
- ۷ - ریحانة الادب، مدرس تبریزی ج ۴ / ۴۸۷.
- ۸ - مصفی المقال حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۴.
- ۹ - آثار الحجّة، ص ۱۳۵ / ۱۳۲.
- ۱۰ - الذریعة حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی.
- ۱۱ - پنجاهانی از رفتار علمای اسلام، ص ۱۷.
- ۱۲ - تاریخ قم، ص ۲۷۴.
- ۱۳ - القدير مرحوم علامه امینی، ج ۱.
- ۱۴ - مؤلفین کتب چاپی، ج ۳ / ۶۸۱ خانابا مشار.
- ۱۵ - مؤلفی الشيعة، آقای فاضل قاینی.
- ۱۶ - علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی، ص ۳۷۳.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

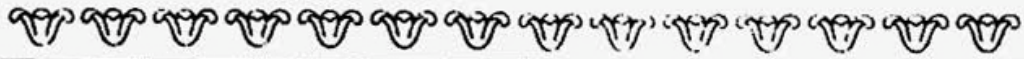
چند سال پیش که نسخه های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه قم را فهرست می نمودم این رساله (که گویا فقط همین یک نسخه از آن موجود می باشد) نظرم را جلب کرد ولی موفق به نشر آن نشدم و چون این روزها بنا بود در شماره دوم دوره دوم مجله نور علم شرح حال مرحوم محدث قمی درج شود فرصت را غنیمت شمرده این رساله را آماده ساختم، تا دنبال شرح حال ایشان جاب شود، امید است مشمول دعای خیر آن مرحوم قرار گیرم.

در اینجا لازم است از حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج آقا مجتبی اراکی سرپرست کتابخانه مدرسه فیضیه که اجازه جاب این نسخه را دادند تشکر نمایم.

رضا استادی

هذه رسالة قرّة الباصرة في تواريخ الحجج الطاهرة صلوات الله عليهم

للاحقر عباس بن محمد رضا القمي عفي عنهما
(محدث قمی ره)



هذا نظام قد جمعت فيه ما
تاريخ اهل العصمة الكرام
واننى ارجوهم خلاصى
واقول مشيراً اليهم عليه السلام:
فيا وارثى علم النبى وآله
لقد امننت نفسى بكم فى حياتها

يروق ذا اللب الارب الفها
وحجج الله على الانام
والفوز يوم الاخذ بالنواصى
عليكم سلام دائم النفحات
وانى لارجو الأمن بعد وفاتى (*)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله الطاهرين

و بعد اين مختصرى است از تاريخ ولادات و وفيات حجج طاهره، سادات دنيا و آخرت صلوات الله عليهم اجمعين، بنا بر آنچه مختار داعى، عباس قمى است، نگاشتم آن را به جهت خواهش بعضى از برادران ايمانى، اميد كه اين مقصر درگاه اله را از دعای خير در حيات و ممات فراموش نفرمايند، سيما در اوقاتی كه متعلق به آن بزرگواران است كه به مقتضای آن عمل مى نمايند و ناميدم آن را به قره الباصرة فى تاريخ الحجج الطاهرة^۱.

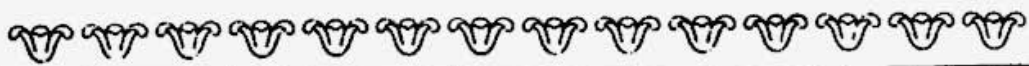
سلام من الرحمن نحو جنابهم فان سلامى لا يلىق ببابهم

□ ۱ - سيدنا ونبينا ابوالقاسم رسول الله صلى الله عليه وآله.

محمد سيد الكونين والشقلين والفريقين من عرب ومن عجم

(۵) - اين عبارت و اشعار ظاهراً به خط خود مؤلف در صفحه اول رساله نوشته شده است.

(۱) - مؤلف در آغاز تأليف ديگر خود به نام: «الانوار البهية فى تواريخ الحجج الالهية» مى نويسد: انه قد سألتى بعض الاخوان من اهل الايمان ان اكتب له ماهوالمختار عندى من تواريخ ايام ولادة الحجج الطاهرة سادات الدنيا والاخرة و ايام وفاتهم صلوات الله عليهم فكتبت له وجيزة سميتها «قره الباصرة فى تواريخ الحجج الطاهرة» ثم عزى لى ان اكتب رسالة اخرى اذكر فيها مختصراً من كيفية ولادتهم ووفاتهم و اشير الى قليل من مناقبهم فجمعت هذه الرسالة الشريفة وسميتها «الانوار البهية فى تواريخ الحجج الالهية» و اوردت فيها اربعة عشر نوراً و اسأل الله تعالى ان يوفقى لاتمامها و يفوزنى بسعادة اختتامها انه جواد كريم.



ابن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف سید المرسلین و خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله الطاهرین.

ولادت با سعادت آن حضرت بنابر مشهور بین شیعه، روز جمعه هفدهم
ربیع الاول^۲ عام الفیل است در مکه معظمه.

والده ماجده آن حضرت علیامخدره معظمه حضرت آمنه بنت وهب بن عبدمناف
بن زهرة بن کلاب بن مرة است.

و بعثت آن حضرت به رسالت، روز بیست و هفتم رجب بوده^۳.

و وفات آن جناب روز دوشنبه بیست و هشتم ماه^۴ صفر سنه یازدهم هجرت به سن
شصت و سه سالگی واقع شد.

قبر شریفش در مدینه طیبه در حجره طاهره در همان محلی که وفات فرموده واقع
است.

روی عنه صلی الله علیه وآله قال: من زارنی بعد موتی کان کمن هاجر الیّ فی حیاتی
فان لم تستطیعوا فابعثوا الیّ بالسلام فانه یبلغنی.^۵

و عنه صلی الله علیه وآله ایضا من حج ولم یزرنی فقد جفانی.^۶

□ ۲ - ام الائمة النقباء سیده النساء فاطمة الزهراء صلوات الله علیها.

مشکوة نور الله جل جلاله	زیتونة عمّ الوری برکاتها
بضعة احمدیة عذراء	وفتاة انسیة حوراء
بسناها تکاد تنکسف الشمس	ولکن بها علیها سناء

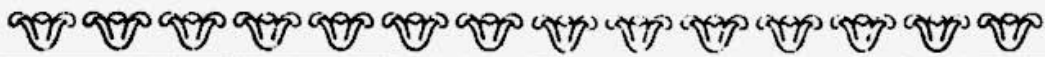
(۲) - قول دیگر که بین عامه مشهور است دوازدهم ربیع الاول و سه قول دیگر غیر مشهور دوم و هشتم و هفدهم
ربیع الاول است.

(۳) - در کتاب مقنع شیخ صدوق ص ۶۵ بعثت آن حضرت روز بیست و پنجم دانسته شده است.

(۴) - چند قول دیگر که مشهور نیست: اول و دوم و هشتم و دهم و دوازدهم و هجدهم و بیست و دوم
ربیع الاول می باشد.

(۵) - مقنع مفید ص ۷۲.

(۶) - جامع احادیث الشیعة ج ۱۲/۲۲۹.



ولادت با سعادت آن سیده طاهره، روز بیستم جمادی الاخرة سال دوم یا پنجم از مبعث است.

و در روز وفاتش اختلاف بسیار است و ظاهراً آن است که روز سیم جمادی الاخرة سنه یازدهم است و احوط آن است که در ایام البيض جمادی الاولي، اقامه ماتم آن مخدره مظلومه را ترک ننمایند تا روایت مدت هفتاد و پنج روز مکث آن مظلومه بعد از پدر بزرگوار خود عمل شده باشد نیز.

قال الشيخ في التهذيب: والذي روى في فضل زيارتها اكثر من ان تحصى، ثم روى مسندا عن يزيد بن عبد الملك عن ابيه عن جده قال: دخلت على فاطمة عليها السلام فبدأتني بالسلام ثم قالت: ما غدا بك؟ قلت طلب البركة، قالت: اخبرني ابي وهوذا هو انه من سلم عليه وعلى ثلثة ايام اوجب الله له الجنة قلت لها: في حياته وحياتك؟ قالت: نعم وبعد موتنا.^٧

البحار عن مصباح الانوار عن امير المؤمنين عن فاطمة عليها السلام قالت: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: من صلى عليك غفر الله تعالى له والحقه بي حيث كنت من الجنة.^٨

□ ۳ – الامام الاول العروة الوثقى والحبل المتين ابوالحسن علي بن ابى طالب امير المؤمنين سلام الله عليه.

ولادت با سعادتش روز جمعه سیزدهم رجباً بعد از ولادت شریف حضرت رسول صلی الله علیه وآله به سی سال در مکه معظمه در میان خانه خدا واقع شد و این فضیلت از خصائص آن حضرت است که احدی با او شرکت نکرده.^{۱۰}

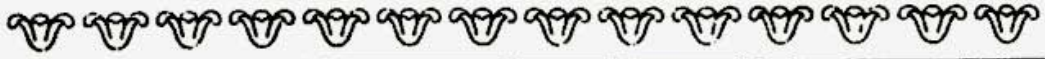
هذه من علاه احدى المعالي وعلى هذه فقس ماسواها
اي سنائي به قوت ايمان مدح حيدر بگو پس از عثمان

(۷) – تهذيب الاحكام ج ۶/۹.

(۸) – بحار الانوار ج ۹۷/۱۹۴.

(۹) – اقوال ديگرى كه مشهور نيست: هفتم شعبان، بيست و سوم شعبان و پانزدهم رمضان است.

(۱۰) – به كتاب «على وليد الكعبة» تأليف مرحوم شيخ محمدعلى اردوبادى غروى رجوع شود.



زهق الباطل است وجاء الحق
در پس پرده آنچه بود آمد

در مد یحش مدایح مطلق
اسد الله در وجود آمد

صلوات الله عليه

والده آن حضرت، علیامخدره فاطمه بنت اسد ابن هاشم بن عبدمناف است. وکانت سلام الله علیها من السابقات الی الایمان، اسلمت بعد عشرة من المسلمین فكانت الحاد عشر وکان رسول الله صلی الله علیه وآله ینکرها وبعظما ویدعوها «اقمی» ولما ماتت رضی الله عنها بکی علیها وکفنها بثیابه وصلى علیها وکبر علیها اربعین تکبیرة ودخل فی قبرها وتمدد فیہ.^{۱۱}

وکفاها من الفضل ولادتها امیر المؤمنین علیه السلام فی الکعبة المعظمة. وشهید گردید در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان^{۱۲} سال چهلم به سن شصت و سه در کوفه و مدفون شد در نجف اشرف در همین محل که مشهد مبارکش است. روى عن ابن ماردانه قال لابی عبدالله علیه السلام: ما لمن زارجدك امیر المؤمنین علیه السلام؟ فقال: یا ابن مارد من زارجدی عارفاً بحقه كتب الله لكل خطوة حجة مقبولة وعمرة مبرورة، والله یابن ماردما یطعم الله النار قدماً اغبرت فی زیارة امیر المؤمنین علیه السلام ماشياً کان اوراکباً، یابن مارد اکتب هذا الحدیث بماء الذهب.^{۱۳} اقول وبعینی ان اتمثل فی هذا الموضع با بیات من الهائیة الأزرية.

بقلوب نعلبت من جواها
واخلع النعل دون وادی طواها
واتوار ربها تفشاها
تتمی الاملاک لثم نراها
والحشا تصطلی بنارغضاها
القی عم کل شیئ نداها
آیاتہ القی اوحاها

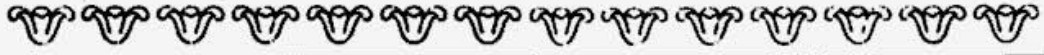
ایها الراكب المجد رویدا
ان تراثت ارض الغربین فاخضع
واذا شمت^{۱۴} قبة العالم الاعلی
فتواضع فم دائرة قدس
قل له والدموع سفح عقیق
یابن عم النبی انت یدالله
انت قرآنه المجد و اوصافك

(۱۱) - بحار الانوار ج ۳۵ / ۷۰ و ۱۸۲ و ۱۷۹.

(۱۲) - نوزدهم و بیست و سوم هم روایت دارد.

(۱۳) - وسائل الشیعة ج ۱۰ / ۲۹۴ به نقل از تهذیب شیخ و مصباح الزائر ابن طاووس.

(۱۴) - شام البرق کباع: نظر الیه ابن یقصد. (منه ره)



خصك الله في ما ترشني
ليت عينا بغير روضك ترعى
انت بعد النبي خير البرايا
قدر اضعما بشدي وصال
لك ذات كذاته حيث لو
يا اخا المصطفى لذى ذنوب
لك في مرتقى العلى والعموال
لك نفس من معدن اللطف صيغت
هي مثل الاعداد لا تنهاها
قذبت واستمر فيه قذاها
والساخير ما بها قراها
كان من جوهر التجلي غذاها
لانها مثلها لما آخاها
هي عين القذى وانت جلاها
درجات لا يرتقى اعلاها
جعل الله كل نفس فداها

وتقول عند قبر امير المؤمنين عليه السلام: ما كان يقول ابو الحسن الثالث عليه السلام

عند قبره:

السلام عليك يا ولي الله اشهد انك انت اول مظلوم واول من غضب حقه صبرت
واحتسبت حتى اتاك اليقين واشهد انك لقيت الله وانت شهيد عذب الله قاتلك بانواع
العذاب وجدد عليه العذاب، جنتك عارفاً بحقك مستبصراً بشأنك معادياً لاعدائك، ومن
ظلمك التقي على ذلك ربي ان شاء الله، يا ولي الله ان لى ذنوباً كثيرة فاشفع لى الى (عند خ
ل) ربك يا مولاي فان لك عند الله مقاماً معلوماً وان لك عند الله جاهاً وشفاعة وقد قال الله
تعالى: «ولا يشفعون الا لمن ارتضى».^{١٥}

□ ٤ - الامام الثاني امام الانس والجنة ابو محمد الحسن بن على بن ابى طالب سيد
شباب اهل الجنة عليه السلام.

ولادت با سعادت آن بزرگوار در مدينه معظمه روز سه شنبه نيمه ماه رمضان
سنه دوم هجرى.

وشهادت آن جناب در پنجشنبه هفتم ماه سنقر^{١٦} سنه چهل ونه به زهر جفا واقع
شد، مدت عمر شريفش چهل و هفت.

(١٥) - وسائل الشيعة ج ١٠/٣٠٦.

(١٦) - آخر ماه صفر و بيست و هشتم صفر و پنجم ربيع الاول هم قاتل دارد.



و موضع قبر آن حضرت در بقیع در مدینه منوره است.

روی الشيخ في التهذيب انه قال الحسن بن علي عليه السلام: يا رسول الله ما لمن زارنا؟ قال: من زارني حياً اوميتاً اوزار اباك حياً اوميتاً اوزار اخاك حياً اوميتاً كان حقاً على ان استنقذه يوم القيامة.^{۱۷}

و روی الحمیری عن جعفر عن ابيه عليهما السلام قال: ان الحسين ابن علي عليه السلام كان يزور قبر الحسن عليه السلام في كل عشية جمعة.^{۱۸}

□ ۵ - الامام الثالث الشهيد، رجاء المذنبين والعصاة، ابو عبد الله الحسين بن علي مصباح الهدى وسفينة النجاة صلوات الله عليه.

ولادت با سعادتش چنانکه شيخ مفيد در «مقنعه» و شيخ طوسی در «تهذيب» و شيخ شهيد در «دروس» و غيره هولاء فرموده اند: آخر شهر ربيع الاول سنة سيم هجرى در مدينة معظمه واقع شده، ولكن مشهور چنانکه شيخان در «مسار الشيعه» و «مصباح» فرموده اند، سيم شعبان است، و اين موافق است با توقيعى که از ناحیه مقدس بیرون آمده.^{۱۹}

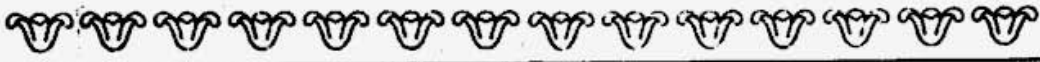
و شهادت آن بزرگوار در کربلا روز جمعه یا شنبه دهم محرم سنة شصت و یک به سن پنجاه و هشت واقع شد.

روی انه لما اصاب الحسين عليه السلام واهل بيته ما اصابهم وحملت حرمة ونسائه على الاقتاب يراد بهم الكوفة جعل على بن الحسين عليهما السلام ينظر الى اهل بيته صرعى وانهم لم يواروا، عظم ذلك في صدره واشتد لذلك قلقه فكادت نفسه تخرج فتبينت ذلك منه عمته زينب بنت علي الكبرى عليها السلام فقالت له: لا يجوز عنك ما ترى قواله ان ذلك لعهد من رسول الله صلى الله عليه وآله الى جدك و ابيك وعمك عليهم السلام ولقد اخذ الله ميثاق اناس من هذه الامة لا تعرفهم فراغته هذه الأرض وهم معروفون في اهل السموات انهم

(۱۷) - تهذيب الاحكام ج ۶ / ۴۰ .

(۱۸) - قرب الاسناد ص ۶۵ - وسائل الشيعة ج ۱۰ / ۳۱۷ .

(۱۹) - شيخ مفيد در ارشاد پنجم شعبان فرموده است و مؤلف هم در ذيل تاريخ حضرت سجاد (ع) به اين قول ←



يجمعون هذه الاعضاء المتفرقة فيوا رونها وهذه الجسوم المضرجة وينصبون بالطف علماً لقبر
ابيك سيد الشهداء عليه السلام لا يدرس اثره ولا يعفورسمة على كرور الليالي والايام وليجتهدن
اغمة الكفر واشياع الضلالة في عوه وتطميسه فلايزداد اثره الاظهوراً وامره الاعلوا.^{٢٠}
اقول صدقت سلام الله عليها وصاركما اخبرت فوافق الخبر الخبر ولايحتاج ذلك الى
البيان ونقل الاثر.

ويعجني نقل كلام صاحب «كشف الغمة» عليه الرحمة:

قال: حكى لي بعض الاصحاب ان الخليفة المستنصر مشى مرة الى سر من رأى و
زارالعسكريين عليهما السلام وخرج فزار التربة التي دفن فيها الخلفاء من آبائه واهل بيته وهم
في قبة خربة يصيبها المطر وعليها زرق الطيور وأنا رأيتها على هذه الحال فقيل له: انتم خلفاء
الارض وملوك الدنيا ولكم الامر في العالم وهذه قبور آبائكم بهذه الحال لايزورها زائر ولايخطر
بها خاطر وليس فيها احد يسيط عنها الاذى وقبور هولاء العلويين كما ترونها بالستور والقناديل
والفرش والزواى والقراشين والشمع والبخور وغير ذلك ، فقال^{٢١}: هذا امر سماوى لايجعل
باجتهادنا ولوحلنا الناس على ذلك ما قبلوه ولا فعلوا.

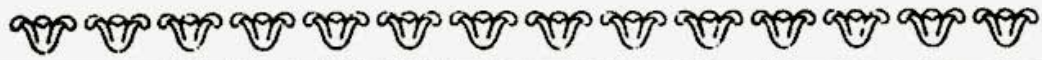
وصدق فان الاعتقادات لا تحصل بالقهر ولا يتمكّن احد من الاكراه عليها انتهى.^{٢٢}
قال شيخنا الشهيد قدس سره: وثواب زيارته لا يحصى حتى روى: انّ زيارته فرض
على كل مؤمن، وان تركها ترك حق لله تعالى ولرسوله، وان تركها عقوب رسول الله وانتقاص في
الايان والدين، وانه حق على الغنى زيارته في السنة مرتين والفقير في السنة مرة، وان من اتى
عليه حول ولم يأت قبره نقص من عمره حول، وانا تطيل العمر، وان ايام زيارته لا تعد
من الاجل، وتفرج الهم وتمص الذنوب، ولكل خطوة حجة مبرورة، وله بزيارته اجر عتق
الف نسمة وحمل على الف فرس في سبيل الله وله بكل درهم انفقته عشرة آلاف درهم، وان
من اتى قبره عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر - الى ان قال - ويستحب لزارته
ان يأتيه محزوناً اشعث اغبرجائماً عطشاناً ولا يتخذ في طريقه السّفَر ولا يتطيب ولا يتدهن

→
اشاره مى كند.

(٢٠) - كامل الزيارات ص ٢٦١-٢٦٢

(٢١) - فانظر الى اعدائهم اقروا
بفضلهم هل فوق ذلك فخر (منه ره).

(٢٢) - كشف الغمة ج ٣/٤٣٧ طبع اسلاميه.



ولا يكتحل ويأكل الخبز واللبن ويزروه بالمأثوره. ٢٣

وقال (ره) ومن بعد عنه وصعد على سطحه ورفع رأسه الى السماء ثم توجه الى قبره وقال السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك ورحمة الله وبركاته كتب (الله خ) له زورة - والنزوة حجة وعمرة - ولو فعل ذلك في كل يوم خمس مرات كتب (الله خ) له ذلك انتهى. ٢٤

قال الشيخ المفيد في المقنعة: وروى يونس بن ظبيان قال: قلت لابي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك اني كثيراً ما اذكر الحسين عليه السلام فاي شيئي اقول؟ قال: قل صلى الله عليك يا ابا عبد الله تعيد ذلك ثلاثاً فان التسليم يصل الينا من قريب ومن بعيد. ٢٥

□ ٦ - الامام الرابع، سيد الساجدين، ابو محمد علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام.

ولادت با سعادت آن حضرت واقع شد در مدينه معظمه در روز نيمه جمادى الاولى سنه ٤٠٠ هجرى و شش، در همان روزى كه فتح بصره فرمود جدش امير المؤمنين عليه السلام و غلبه كرد بر اصحاب جمل و بعضى روز پنجم شعبان ٢٤٠ سنه ٤٠٠ هجرى و هشت را روز مولود آن حضرت گفته اند، و اگر كسى به اين قول عمل كند و در آن روز به وظيفه ولادت رفتار نمايد مناسب است زيرا كه بعضى آن روز را روز ولادت پدر بزرگوارش نيز گفته اند. والده ماجده آن جناب، شاه زنان بنت شيرويه بن كسرى است به همين اشاره کرده ابوالاسود در شعر خود:

وان غلاماً بن كسرى وهاشم
لاكرم من نبطت عليه التمام
وفات آن بزرگوار در مدينه، در بيست و پنجم محرم سنه ٤٠٠ هجرى و چهارم در هجدهم ٢٧ محرم سنه ٤٠٠ هجرى و پنج به سن پنجاه و هفت واقع شد.

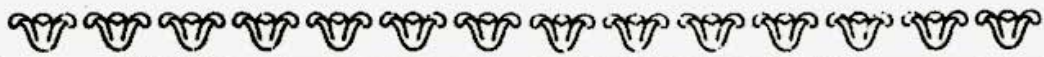
(٢٣) - دروس شهيد اول، كتاب مزار ص ٣.

(٢٤) - دروس شهيد كتاب مزار ص ٣.

(٢٥) - مقننه مفيد ص ٧٦.

(٢٦) - نهم شعبان هم گفته شده است.

(٢٧) - بيست و دوم هم گفته شده است.



میر شریفش نزد قبر عم بزرگوارش امام حسن علیه السلام در بقیع واقع است.
قال شیخنا المفید فی الارشاد: وقد روى عنه فقهاء العامة من العلوم ما لا يحصى كثرة
وحفظ عنه من المواعظ والادعية وفضائل القرآن والحلال والحرام والمغازى والايام ما هو مشهور
بين العلماء. ۲۸

۷ □ - الامام الخامس، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین وارث النبیین والباقر
لعلم الدین سلام الله علیه.

ولادت با سعادت آن حضرت در مدینه طیبه روز دوشنبه سیم صفر سنه پنجاه و
هفت و بعضی غره رجب آن سال گفته اند.

والده ماجده آن جناب علیا مخدره مکرمه فاطمه مکناة بام عبدالله دختر حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلام است که روایت شده وقتی زیر دیواری نشسته بود آن دیوار از
مکان خود جدا شد و صدای سختی کرده خواست بیافتد که آن مخدره به دست خود اشاره
کرد به او که نیافتد و فرمود: لا وحق المصطفى ما اذن الله لك في السقوط، نباید فرود آیی،
قسم بحق مصطفی صلی الله علیه وآله، حق تعالی رخصت نمی دهد ترا در افتادن، پس آن
دیوار همان طور معلق بماند تا آن مخدره حرکت فرمود و از او گذشت، حضرت علی بن
الحسین علیه السلام صد اشرفی برای او تصدق داد. ۲۹

و نیز روایت شده که وقتی حضرت صادق علیه السلام آن مخدره را یاد کرد و
فرمود: که او صدیقه بود و در آل حسن علیه السلام به مرتبه او کسی نرسید. ۳۰
وفات آن حضرت در هفتم ذی الحجة سنه صد و چهارده به سن پنجاه و هفت در
مدینه مشرفه واقع شد، قبر شریف آن بزرگوار در بقیع است.

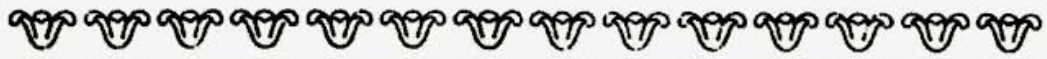
روی عن زرارة قال: اوصى ابو جعفر عليه السلام بثمانمائة درهم لماتمه وكان يرى
ذلك من السنة لان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اتخذوا لال جعفر طعاماً فقد شغلوا. ۳۱

(۲۸) - ارشاد ص ۲۴۴ طبع آنوندی.

(۲۹) - بحار الانوار ج ۴۶ / ۲۱۵ و ۳۶۶.

(۳۰) - بحار الانوار ج ۶۴ / ۲۱۵.

(۳۱) - کافی ج ۳ / ۲۱۷ - بحار ج ۴۶ / ۲۱۵.



و عن ابی عبدالله علیه السلام قال : قال لی ابی با جعفر : اوقف لی من مالی کذا و کذا لنوادب تند بنی عشرين بخی ایام منی. ^{۳۲}
و عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان رجلاً کان علی امبال من المدینة فرأی فی منامه فقیل له انطلق فصل علی ابی جعفر علیه السلام فان الملائكة تغسله فی البقیع فجاء الرجل فوجد اباجعفر قد توفی صلوات الله علیه. ^{۳۳}

□ ۸ – الامام السادس، ينبوع العلم ومعدن الحكمة والیقین ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق الامین صلوات الله علیه.

ولادت باسعادت آن حضرت، در مدینه منوره روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول ^{۳۴} سنه هشتاد و سه واقع شد، و در سابق دانستی که ولادت شریف حضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز در این روز بود، پس آن روز، روز بسیار شریفی است و برکتش عظیم و نفعش عمیم است و لم یزل الصالحون من قدیم الاوقات یعظمون حقّه و یرعون حرمته و فی صومه فضل کبیر وثواب جزیل.

والده ماجده آن حضرت ام فروه، فاطمه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است. و جناب قاسم از اصحاب حضرت علی بن الحسین و حضرت باقر علیهم السلام بلکه از مخصوصان و معتمدان حضرت امام زین العابدین و پسرخاله آن حضرت و سبط یزدجرد پادشاه عجم و فقیه حجاز و یکی از فقهاء سبعة مشهوره مدینه است و پدر عبدالرحمن بن قاسم است که او نیز یکی از فضلاء قریش است و از اینجا معلوم می شود مرتبه جلال و عظمت و فقاہت علیا جناب ام فروه، زیرا که نشو و نما کرد در حجر علم، آنگاه به خانه حضرت باقر العلم علیه السلام مشرف شده و ممتاز شده باین کرامت که حق تعالی او را حامل نور ولّی خود حضرت صادق علیه السلام قرار داد. شیخ کلینی از عبدالاعلی روایت کرده که دیدم ام فروه را که طواف می کرد دور

(۳۲) – کافی ج ۱۱۷/۵ – بحار ج ۴۶/۲۲۰.

(۳۳) – بحار ج ۴۶/۲۱۹ به نقل از کافی ج ۸/۱۸۳.

(۳۴) – اول رجب هم گفته شده است.



کعبه معظم متنگرۀ و براو بود کسانى به نحوى که کسى او را نشناسد پس استلام کرد حجرالاسود را به دست چپ خود، یکی از اشخاصی که طواف می‌کرد با وی گفت: یا امة الله اخطأت السنة یعنی با دست چپ استلام کردی حجر را و این خلاف سنت است — و چنین معلوم می‌شود که آن مرد یکی از فقهاء و علماء عامه بود — آن مخدره در جواب فرمود *أنا لا غنياء عن علمك ما بي نيازيم* از علم تو، یعنی نمی‌خواهد چیزی تعلیم ما نمائید ما را خداوند از احتیاج بعلم شماها مستغنی کرده. ۳۵

و روایت شده که معروف بن خربوذ از آن حضرت به ابن مکرمة تعبیر می‌کرد. ۳۶

مناقب الصادق مشهورة ينقلها عن صادق صادق

جری الى المجد كآبائه كما جرى في الحلبة السابق

جاء في الحديث ان ابا جعفر المنصور خرج في يوم جمعة متوكئاً على يد الصادق جعفر بن محمد عليها السلام فقال رجل يقال له رزام مولى خالد بن عبدالله، من هذا الذي بلغ من خطره ما يعتمد امير المؤمنين على يده؟ فقيل له: هذا ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلى الله عليه، فقال: انى والله ما علمت لوددت ان خذابى جعفر نعل لجعفر ثم قام فوقف بين يدي المنصور فقال له: اسأل يا امير المؤمنين؟ فقال له المنصور: سل هذا فالتفت رزام الى الامام جعفر بن محمد عليه السلام فقال له اخبرني عن الصلاة وحدودها فقال له الصادق عليه السلام: للصلاة اربعة آلاف حد — الحديث — وفي اخره فالتفت المنصور الى ابي عبدالله عليه السلام فقال له يا ابا عبدالله لا نزال من بحرك نفترف واليك نزدلف تبصر من العمى وتجلو بنورك الطخياء فنحن نعوم في سباحات قدسك وطامى بحرك. ۳۷

قوله: نعوم اى نسيح، فى الخبر علموا صبيانكم العموم ۳۸ اى السباحة.

وسباحات وجه ربنا: جلاله وعظمته وقيل نوره.

وطما البحر: امتلاً.

وفات آن حضرت در شوال سنۀ صد و چهل و هشت در مدینه مشرفه واقع شد و

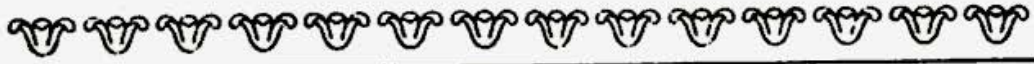
(۳۵) — بحارج ۳۶۷/۴۶ به نقل از کافی ج ۴/۴۲۸.

(۳۶) — بحارج ۱۵۱/۴۷ به نقل از رجال کشی ص ۲۱۲.

(۳۷) — بحارج ۲۵۰/۸۱ به نقل از فلاح السائل ابن طاووس به نقل از کنزالفوائد کراچکی و بحارج

۱۸۵/۴۷.

(۳۸) — نهایه ابن اثیر ج ۳/۳۲۳.



خوب است که روزیست وپنجم آن ماه را روزوفات قرار دهند و بعضی روزوفات را نیمه رجب همان سال گفته اند.

قبر شریف آن حضرت در بقیع است.

مسعودی در مروج الذهب گفته: ودفن بالبقیع مع ایبه وجده علیهم السلام وله خمس وستون سنة وقیل انه سم وعلی قبورهم فی هذا لموضع من البقیع رخامة علیها مکتوب:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله مبيد الامم ومحبي الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم سيدة نساء العالمين وقبر الحسن بن علي بن ابي طالب وعلي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ومحمد بن علي وجعفر بن محمد رضي الله عنهم انتهى. ٣٩

وانا اقول: صلوات الله عليهم فقد رفعهم الله من ان يقال فيهم رحمهم الله ٤٠ واما فاطمة التي دفنت الائمة عليهم السلام معها فهي بنت اسد امير المؤمنين عليه السلام واما فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليها فالظاهر انها دفنت في بيتها.

روى عن ابراهيم بن محمد الممداني انه كتب الى مولانا علي بن محمد الهادي عليه السلام ان رأيت ان تجزني عن بيت اهلك فاطمة عليها السلام اهي في طيبة او كما يقول الناس في البقيع؟ فكتبت: هي مع جدی صلوات الله عليه وآله. ٤١

و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: من زارني غفرت له ذنوبه ولم يميت فقيراً. ٤٢
و عن ابي محمد العسكري عليه السلام قال: من زار جعفرأ و اباه لم يشك عينه ولم يصبه سقم ولم يميت مبتلى. ٤٣

وقال الصادق عليه السلام: من زار اماماً من الائمة وصلى عنده اربع ركعات كتبت له حجة وعمره. ٤٤

وقيل للصادق عليه السلام: ما حكم من زار احدكم؟ قال: يكون كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله. ٤٥

(٣٩) - مروج الذهب ج ٣ / ٢٨٥.

(٤٠) - رضي الله عنهم ظ.

(٤١) - بحار الانوار ج ٩٧ / ١٩٨ به نقل از اقبال ابن طاووس.

(٤٢) - مقننه مفيد ص ٧٤.

(٤٣) - مقننه ص ٧٤.

(٤٤) - مقننه ص ٧٤.

(٤٥) - مقننه ص ٧٤.



وقال الرضا عليه السلام: ان لكل امام عهداً في اعناق شيعته واوليائه وان من تمام الوفاء بالمعهد وحسن الاداء، زيارة قبورهم فن زارهم رغبة في زيارتهم وتصديقاً بما رغبوا فيه كانوا شفعاء يوم القيامة.^{٤٦}
روى كل ذلك شيخنا المفيد في المقنعة.

□ ٩ - الامام السابع، باب الخواتج الى الله الاكبر، ابوالحسن الكاظم موسى بن جعفر عليه السلام.

ولادت شريف آن حضرت روزيكشنبه هفتم صفر سنه صد و بيست و هشت در ابواء كه منزلى است مابين مكه و مدينه (زادهما الله) تعظيماً واقع شده. والده ماجده آن حضرت، عليامخدره حميدة بربريه است كه از اشراف عجم است.

و عن الصادق عليه السلام قال: حميدة مصفاة من الادناس كسييكة الذهب مازالت الاملاك تحرسها حتى اديت الى كرامة من الله لي والحجة من بعدى.^{٤٧}
و از بعض روايات مستفاد مى شود كه حضرت صادق عليه السلام در اخذ احكام، زنها را به آن مخدره ارجاع مى نمودند.

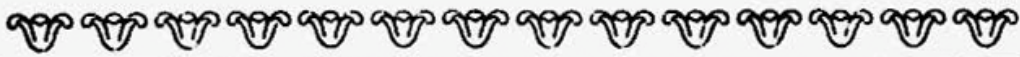
و حضرت صادق عليه السلام به مرتبه اى حضرت موسى را دوست مى داشت كه ابن جوزى روايت كرد كه از آن حضرت پرسيدند به چه مرتبه است دوستى شما با پسر ت موسى فرمود به مرتبه اى است كه دوست مى داشتم فرزندى غير از او نداشته باشم كه تمام دوستى و محبت من براى او باشد و شريك در حب نداشته باشد.^{٤٨}
و به جهت ولادت او حضرت صادق عليه السلام سه روز اهل مدينه را اطعام فرمود.^{٤٩}

(٤٦) - مقنعه ص ٧٤.

(٤٧) - كافى ج ١/٤٧٧.

(٤٨) - در تذكرة الخواص پيدا نشد.

(٤٩) - بحار الانوار ج ٤٨/٤ به نقل از محاسن برقى.



شهادت آن حضرت در بیست و پنجم^{۵۰} رجب سنه^{۵۱} صد و هشتاد و سه به سن پنجاه و پنج در بغداد در حبس سندی بن شاهک واقع شد. و كان عليه السلام وصى الابرار و عيبة الانوار و وارث السكينة و الوقار و الحكم و الاثار و كان يحبى الليل بالسهرالى السحر بمواصلة الاستغفار و كان حليف السجدة الطويلة و الدموع الغزيرة (اي الكثيرة) و المناجات الكثيرة و الضراعات الكثيرة المتصلة.^{۵۲} و كان اعبد اهل زمانه و اققهم و اسخاهم كفا و اكرمهم نفسا.^{۵۳} و كان يصلى نوافل الليل و يصلها بصلوة الصبح ثم يعقب حتى تطلع الشمس و يختر الله ساجدا فلا يرفع رأسه من السجود و التحميد حتى يقرب زوال الشمس.^{۵۴} و كان يدعو كثيراً فيقول: اللهم انى اسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب و يكرر ذلك.^{۵۵}

و كان من دعائه عليه السلام: عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك.^{۵۶} و كان يبكى من خشية الله حتى تخضل لحيته بالدموع.^{۵۷} و عن الخطيب البغدادي و هو من اعظم اهل السنة قال: كان موسى عليه السلام يدعى العبد الصالح من شدة عبادته و اجتهاده.^{۵۸} روى انه دخل مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فسجد سجدة في اول الليل فسمع و هو يقول: عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك يا اهل التقوى و يا اهل المغفرة فجعل يرددتها حتى اصبح.^{۵۹}

(۵۰) - مخفى نماند که در کتاب «فصول علیة» احقر، کاتب اشتباه کرده روزوفات را عوض بیست و پنجم، بیست و نهم نوشته. (منه رو)

(۵۱) - پنجم و ششم و بیست و چهارم رجب هم گفته شده.

(۵۲) - بخشی از صلواتی که ظاهراً انشاء ابن طاووس است.

(۵۳) - ارشاد مفید ص ۲۷۷.

(۵۴) - ارشاد مفید ص ۲۷۷.

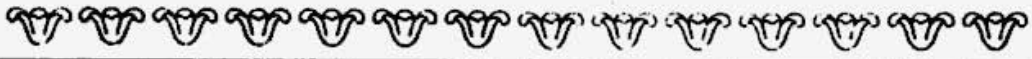
(۵۵) - ارشاد مفید ص ۲۷۷.

(۵۶) - ارشاد مفید ص ۲۷۷.

(۵۷) - ارشاد مفید ص ۲۷۷.

(۵۸) - تاریخ بغداد.

(۵۹) - همین عبارت در الانوار البیة ص ۹۳ آمده ولی در تاریخ بغداد ج ۱۳/۲۷ با کمی تفاوت نقل شده است.



وكان اوصل الناس لاهله ورحمه ويفتقد فقراء المدينة في الليل فيحمل اليهم العين والورق والادقه والتور فيوصل ذلك اليهم ولا يعلمون من اتي جهة هو.^{٦٠}
ولفرط حلمه وتجاوزه عن المعتدين عليه، يدعى كاظماً.^{٦١}
وكان يجازى المسئى باحسانه اليه ويقابل الجاني بعفوه عنه.^{٦٢}
ولكثرة عبادته كان يسمى بالعبد الصالح.^{٦٣}
ويعرف في العراق بباب الحوائج الى الله لنجح مطالب المتوسلين الى الله تعالى به.^{٦٤}
وكان يستغفر الله في كل يوم خمسة آلاف مرة.^{٦٥}
وكان له عليه السلام بضع عشرة سنة كل يوم سجدة بعد ابيضاض الشمس الى وقت الزوال فكان هارون ربما صعد سطحاً يشرف منه على الحبس الذي حبس فيه ابا الحسن عليه السلام فكان يرى ثوبا مطروحاً على الارض فيقول للربيع: ماذاك الثوب الذي اراه كل يوم في ذلك الموضع؟ قال: يا امير المؤمنين ماذاك بثوب وانما هو موسى بن جعفر له كل يوم سجدة بعد طلوع الشمس الى وقت الزوال فقال هارون: اما ان هذا من رهبان بني هاشم.^{٦٦}
و روى انه عليه السلام لما قبض حمل على نعش ونودي عليه هذا امام الرفضه، فاعرفوه ثم اتى به الى السوق فوضع هناك ثم نودي عليه: هذا موسى بن جعفر قدمات حتف انفه ألافانظروا اليه فحف به الناس ونظروا اليه لا اثر به من جراحة ولا حنق وكان في رجله اثر الحناء ثم امروا العلماء والفقهاء ان يكتبوا شهادتهم في ذلك فكتبوا جميعاً إلا احمد بن حنبل فكلما زجره لم يكتب شيئاً.^{٦٧}
و روى ان السوق الذي وضع فيه النعش الشريف سمي سوق الرياحين وبنوا على الموضع بناءً وجعلوا عليه باباً لتلايطأه الناس باقدامهم بل يتبركون به وبزيارته.^{٦٨}

(٦٠) - كشف الغمة ج ٢٧/٣ و ارشاد مفيد ص ٢٧٧.

(٦١) - كشف الغمة ج ١/٣.

(٦٢) - كشف الغمة ج ١/٣.

(٦٣) - كشف الغمة ج ١/٣.

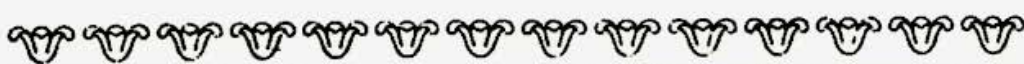
(٦٤) - كشف الغمة ج ١/٣.

(٦٥) - بحارج ١١٩/٤٨ به نقل از كتاب الزهد اهوازي.

(٦٦) - بحارج ٢٢٠/٤٨ به نقل از عيون اخبار الرضا ج ١/٩٥.

(٦٧) - به بحارج ٢٢٧/٤٨ - ٢٢٨ و الانوار البهية ص ٩٩ رجوع شود.

(٦٨) - همين عبارت در الانوار البهية هم ياد شده است.



وحكى عن المولى اولياء الله صاحب تاريخ مازندران انه قال في كتابه: انى مررت به
مرات عديدة وقبلت الموضع الشريف منه.^{٦٩}

قال الشيخ المفيد (ره): واخرج فوضع على الجسر ببغداد فنودى: هذا موسى بن
جعفر قدماء فانظروا اليه فجعل الناس يتفرون في وجهه وهوميت.^{٧٠}

قال الشيخ الاجل الاقدم ابو محمد الحسن بن موسى النوبختي في كتاب الفرق: ولد
موسى بن جعفر عليه السلام في سنة ثمان وعشرين ومائة وقال بعضهم سنة تسع وحمله الرشيد
من المدينة لعشر ليال بقين من شوال سنة تسع وسبعين ومائة وقد قدم هارون الرشيد المدينة
منصرفاً من عمرة شهر رمضان ثم شخص هارون الى الحج وحمله معه ثم انصرف على طريق
البصرة فحبسه عند عيسى بن جعفر بن ابى جعفر المنصور ثم اشخصه الى بغداد فحبسه عند
السندی بن شاهك فتوفى في حبسه ببغداد لخمس ليال بقين من رجب سنة ثلث وثمانين ومائة
وهو ابن خمس او اربع وخسين سنة ودفن في مقابر قرش ويقال في رواية اخرى انه دفن
بقيوده وانه اوصى بذلك فكانت امامته خمساً وثلثين سنة وشهوراً انتهى.^{٧١}

وعن الخطيب في تاريخ بغداد قال: توفى عليه السلام بالحبس ودفن في مقابر
الشونيز^{٧٢} خارج القبة (البقعة).

وقبره مشهور بيزار و عليه مشهد عظيم فيه من قناديل الذهب والفضة وانواع الالات
والفرش مالا يحمد وهو في الجانب الغربي عليه السلام جعلنا الله من المحبين له ولا يابئه الكرام وكان
الموكل به ايام حبسه ابن شاهك السندی جد كشاجم الشاعر المشهور والله اعلم واحكم.

قلت: كشاجم هو محمود ابن الحسين بن السندی بن شاهك من شعراء اهل البيت
عليهم السلام كان كاتباً شاعراً اديباً جامعاً منجماً اخذ من كل صفة حرف اولها وركب
فصار «كشاجم».

ويستحب زيارته عليه السلام ببغداد و ورد ان لزارته الجنة.^{٧٣}
وقال الرضا عليه السلام: من زار قبر ابى ببغداد كان كمن زار رسول الله و

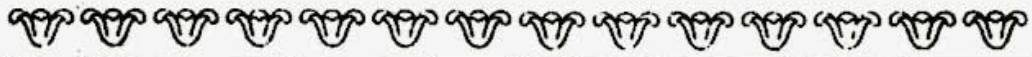
(٦٩) - كتاب ياد شده را ننداريم.

(٧٠) - ارشاد مفيد ص ٢٨٣.

(٧١) - فرق الشيعة نوبختي ص ٩٤.

(٧٢) - تاريخ بغداد ١٣/٣٢ با كسى تفاوت. و عبارات بعدى در تاريخ بغداد پيدا نشد.

(٧٣) - وسائل الشيعة ج ١٠/٤٢٨.



امير المؤمنين صلوات الله عليها وآلها الا ان لرسول الله و امير المؤمنين فضلها. ٧٤

و روى: صلواتي المساجد حوله. ٧٥

كما روى: ولا تصل عند رأس موسى عليه السلام فانه يقابل قبور قريش ولا يجوز اتخاذها قبلة.

□ ١٠ – الامام الثامن الضامن المأمول المرتجي ابوالحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام.

ولادت با سعادتش روز پنجشنبه يا جمعه، يازدهم ذى القعدة ٧٦ سنة صد و چهل و هشت در مدينه معظمه واقع شد.

والده مكرمه اش ام البنين كه نام شريفش نجمه است و تُكْتَمَ نيز مى گویند و بعد از ولادت حضرت امام رضا او را طاهره گفتند.

وكانت سلام الله عليها من افضل النساء في عقلها ودينها واعظامها لمولاتها حميدة المصفاة ام موسى بن جعفر سلام الله عليه. ٧٧

و روى ان حميدة رأت في المنام رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لها يا حميدة هي نجمة لابنك موسى عليه السلام فانه سيولد له منها خير اهل الارض فوهبتها له فلما ولدت له الرضا عليه السلام سماها الطاهرة. ٧٨

وفي الدرالنظيم لجمال الدين يوسف بن حاتم الشامي تلميذ المحقق الحلبي قده قال قال ابوالحسن موسى عليه السلام لما ابتاع هذه الجارية، لجماعة من اصحابه: والله ما اشتريت هذه الجارية الا بامر الله ووحيه فسئل عن ذلك فقال: بينا انا نائم اذا تاني جدي و ابى معها شقة حرير فنشراها فاذا قيص وفيه صورة هذه الجارية فقال يا موسى ليكون لك من هذه

(٧٤) – وسائل الشيعة ج ١٠/٤٢٧ .

(٧٥) – وسائل الشيعة ج ١٠/٤٣١ مصدر روایت بعدی پیدا نشد.

(٧٦) – يازدهم ذیحجه و يازدهم ربيع الاول هم گفته شده است.

(٧٧) – بحار الانوار ج ٤٩/٥ .

(٧٨) – بحار ج ٤٩/٧ .



الجارية خير اهل الارض بعدك ثم امراني اذا ولدته ان اسميه علياً وقالوا ان الله عزوجل سيظهر به العدل والرفقة والرحمة طوبى لمن صدقه وويل لمن عاداه وجحدته.^{٧٩}

اقول كان ابوالحسن الرضا صلوات الله عليه يجلس في الصيف على حصير وفي الشتاء على مسح ويلبس الغليظ من الثياب حتى اذا برز للناس تزين لهم.^{٨٠}

وكانت قيمة في داره تنبه النساء وتأخذهن بالصلاة وكان ذلك من اشد ما عليهن حتى ان بعض الجوارى تمنى الخروج من داره.^{٨١}

ولم يكن احديقدران يرفع صوته في داره كائنا من كان.^{٨٢}
وكان عليه السلام يتكلم قليلا.

وكان كلامه وجوابه وتمثله انتزاعات من القرآن.^{٨٣}
وكان يختمه في كل ثلث.^{٨٤}

وعن ابراهيم ابن العباس قال: ما رأيت ابالحسن الرضا عليه السلام جفا احداً بكلامه قط، وما رأيت قطع على احد كلامه حتى يفرغ منه، وما رد احداً عن حاجة يقدر عليها، ولا مة رجله بين يدي جليس له قط، ولا رأيت شتم احداً من مواله وماليكه، ولا رأيت قط تفل اوتقهقه في ضحكه.

وكان يجلس على مائدته بماليكه حتى السائس والبواب وكان قليل النوم بالليل كثير السهر، يحبى اكثر لياليه من اولها الى الصبح، وكان كثير الصيام وكثير المعروف والصدقة في السراوات اكثر ذلك يكون منه في الليالي المظلمة.

فمن زعم انه رأى مثله في فضله فلا تصدقوه.^{٨٥}

وقال سجانة لابي الصلت المروى ربما صلى في يومه وليلته الف ركعة.^{٨٦}

وكان عليه السلام لا يستخدم احداً من ماليكه حين يأكل حتى يفرغ ويقول لهم ان

(٧٩) - الدرالنظيم.

(٨٠) - بحارج ٨٩/٤٩.

(٨١) - بحارج ٨٩/٤٩.

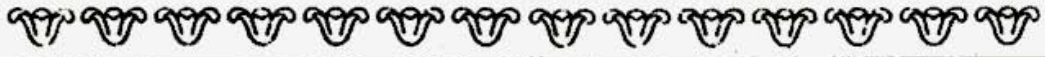
(٨٢) - بحارج ٩٠/٤٩.

(٨٣) - بحارج ٩٠/٤٩.

(٨٤) - بحارج ٩٠/٤٩.

(٨٥) - بحارج ٩٠/٤٩ - ٩١.

(٨٦) - بحارج ٩١/٤٩ - سجانة يعنى زندان بان (منه ره).



قمت على رؤسكم وانتم تأكلون فلا تقوموا حتى تفرغوا.^{٨٧}
وقال ابوالصلت: ما رأيت اعلم من علي بن موسى الرضا عليه السلام غلب على جميع
الفقهاء والمتكلمين وعلماء الاديان.^{٨٨}
وكان موسى بن جعفر عليه السلام يقول لنيه: هذا اخوكم على عالم آل محمد فاسأله
عن اديانكم واحفظوا ما يقول لكم فأتى سمعت ابي جعفر بن محمد عليه السلام غير مرة يقول
لي: ان عالم آل محمد عليهم السلام لقي صلبك وليتي ادركته فانه سمى امير المؤمنين على
عليه السلام.^{٨٩}

ولقد اجاد ابونواس في^{٩٠} قوله:

قبيل لي انت اوحده الناس طراً	في فنون من الكلام النبويه
لك من جوهر الكلام بديع	يشمر الدر في يدي مجتبه
فعلى م تركت مدح ابن موسى	والخصال التي تجتمعن فيه
قلت لا استطيع مدح امام	كان جبريل خادماً لآبيه
قصرت السن الفصاحة فيه	ولهذا القريرض لا يجتويه

شهادت آن حضرت در طوس در ماه صفر و به قول طبرسي و ابن اثير در آخر آن^{٩١}،

سنه دويست و سه به سن پنجاه و پنج واقع شد.
وقبره بسناباد بمشده الان.
وثواب زيارته اكثر من ان يذكر.

قال الشهيد في الدروس: قيل لابي جعفر محمد بن علي الجواد: زيارة الرضا افضل
ام زيارة الحسين عليهما السلام؟ فقال: زيارة ابي افضل لانه لا يزوره الا الخواص
من الشيعة.^{٩٢}

(٨٧) - بحارج ١٠٢/٤٩ به نقل از کافی ج ٢٩٨/٦.

(٨٨) - بحارج ١٠٠/٤٩ به نقل از اعلام الوري.

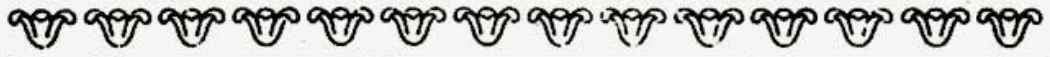
(٨٩) - بحارج ١٠٠/٤٩ به نقل از اعلام الوري.

(٩٠) - متوفى سال دويست هجرى قمرى.

(٩١) - هفدهم صفر و بيست و سوم صفر و آخر ذبيحه الحرام و ٢٣ ذيقعدة و ٢١ رمضان و ١٨ جمادى الاولى و

ماه رجب بدون تعيين روز هم گفته شده است.

(٩٢) - دروس شهيد كتاب مزار ص ٤.



وعنه عليه السلام: **انما افضل من الحج وافضلها رجب.**^{٩٣}
وروى البزنطي قال قرأت كتاب ابن الحسن الرضا عليه السلام بخطه: ابلغ شيعتي
ان زيارتي تعدل عند الله الف حجة والالف عمرة متقبلة كلها، قال قلت لابن جعفر
عليه السلام الف حجة؟ قال اي والله والالف حجة لمن يزوره عارفاً بحقه.^{٩٤}
قال السيد بن طاوس في الاقبال: ورأيت في بعض تصانيف اصحابنا المعجم
رضوان الله عليهم: انه يستحب ان يزار مولانا الرضا عليه السلام يوم ثالث عشرين من ذى القعدة
من قرب او بعد ببعض زيارته المعروفة او بما يكون كالزيارة من الرواية بذلك.^{٩٥}
قلت: وروى العلامة المجلسي عن صاحب كتاب العدد القوية انه قال: ان وفاة
الرضا عليه السلام كانت في ذلك اليوم والله العالم.^{٩٦}
وقال السيد الداماد قدس سره في رسالة «اربعة ايام» في ذكر اعمال يوم دحو الارض:
يوم الخامس والعشرين من ذى القعدة ان زيارة الرضا عليه السلام فيه افضل الاعمال المستحبة
وآكد الآداب المسنونة.^{٩٧}

□ ١١ - الامام التاسع: حجة الله على جميع العباد ابو جعفر محمد بن علي التقي الجواد صلوات الله عليه.

ولادت با سعادتش بنا بروايت ابن عياش در روز دهم رجب سنه صد و پنچ
ولكن مشهور بين علماء و مشايخ آن است كه ولادت شريف در ماه رمضان واقع شده.^{٩٨}
والده ماجده آن حضرت ام ولدى بوده نوبه از اهل بيت مارية قبطيه، مادر ابراهيم
فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله وافضل زنهاى زمان خود بود.
و حضرت رسول صلى الله عليه وآله اشاره به اين مخدره و فرزندش حضرت جواد

(٩٣) - دروس همان صفحه.

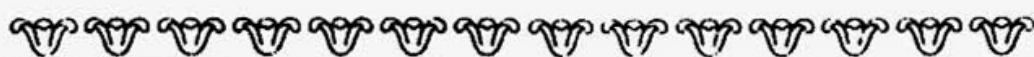
(٩٤) - دروس شهيد همان صفحه.

(٩٥) - اقبال ص ٣١٠.

(٩٦) - بحارج ٤٩/٢٩٣.

(٩٧) - نسخه خطى اين رساله در كتابخانه اينجانب موجود است.

(٩٨) - نوزدهم رمضان هم گفته شده است.



عليه السلام نمود در آنجا که فرمود: بأبي ابن خيرة الاماء النوبية الطيبة.^{۹۹}
و حضرت موسى بن جعفر عليه السلام در خبر يزيد بن سليط سلام خود را برای اين
مخدره فرستاد.^{۱۰۰}

و اسم آن معظمه سيبكه يا خيزران است.
شهادت آن حضرت آخر ماه ذى القعدة^{۱۰۱} سنة دويست و سى در بغداد واقع شده و
در آن وقت از سن شريف آن جناب بيست و پنج سال و دو ماه و دوازده روز گذشته
بود.^{۱۰۲}

قبر شريفش در مقابر قریش پشت سر جد بزرگوارش حضرت موسى بن جعفر
عليه السلام واقع است.
و عن ابى الحسن الهادى عليه السلام فى جواب من سأله عن فضل زيارة الحسين و
زيارتها: ابو عبدالله المقدم وهذا لجمع واعظم اجرا.^{۱۰۳}

□ ۱۲ – الامام العاشر: امام كل عاكف وبادى ابوالحسن على بن محمد الهادى
عليه السلام.

ولادت باسعادتش در صربيا نيمه ذى الحجة سنة دويست و دوازده واقع شد و
بعضى در دوم رجب يا پنجم گفته اند.^{۱۰۴}
والده آن حضرت مخدره معظمه سمانه مغربية معروفه بسيده است.

روى محمد بن الفرج و على بن مهزيار عن السيد عليه السلام انه قال: اقمى عارفة
بحق وهى من اهل الجنة لا يقربها شيطان مارد ولا ينهاها كيد جبار عنيد وهى مكلوة بعين الله

(۹۹) – ارشاد مفيد ۲۹۷ – بحارج ۲۱/۵۰.

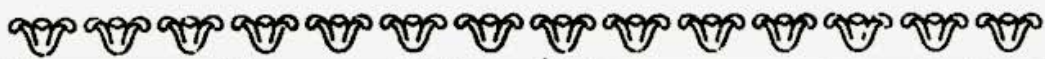
(۱۰۰) – بحارج ۲۷/۵۰ به نقل از كافي ج ۱/۳۱۵ – ۳۱۶.

(۱۰۱) – پنجم و ششم و آخر ذیحجه هم قائل دارد.

(۱۰۲) – در كافي هجده روز فرموده و اين مطابق است با قول آن كسى كه وفات را ششم ذیحجه گرفته چه
آنكه ولادت در نوزده ماه رمضان واقع شده است (منه ره).

(۱۰۳) – وسائل الشیعه ج ۱۰/۴۴۷ به نقل از كافي.

(۱۰۴) – بيست و هفتم ذیحجه و سیزدهم رجب هم گفته شده است.



التي لا تنام ولا تغلف عن امهات الصديقين والصالحين. ١٠٥

شهادت آن حضرت در «سرمَن راي» روز دوشنبه سيم رجب سنه ١٠٦ دويست و پنجاه و چهار به سن چهل و يكسالگي و شش ماه تقريباً، واقع شد.

و در اين مدت قليل، درك فرموده زمان سلطنت معتصم و واثق و متوكل و منتصر و معتز را و در ايام معتز آن حضرت را زهر دادند و شهيد كردند و در وقت شهادت آن امام غريب، غير از امام حسن عسكري عليه السلام كسي نزد بالين آن جناب نبود و چون رحلت فرمود جميع امرا و اشراف حاضر شدند و امام حسن در مصيبت پدر بزرگوار خود گريبان چاك نمود و خود متوجه غسل و كفن و دفن آن جناب شد و آن بزرگوار را در حجره طاهره كه محل عبادت آن حضرت بود دفن كردند.

و مسعودي در مروج الذهب گفته كه آن جناب در روز دوشنبه چهار روز به آخر ماه جمادى الاخره مانده وفات كرد و گاهي كه جنازه آن حضرت را حركت مي دادند به جانب قبر، شنيدند كه كنيزكي مي گفت: ماذا لقينا في يوم الاثنين قديماً و حديثاً^{١٠٦}، يعنى ما چه كشيديم از نحوست روز دوشنبه از قديم الايام تا اين زمان و اشاره كرد بروز وفات پيغمبر صلى الله عليه وآله، پس آن حضرت را در سامراء در خانه خود دفن كردند.

و روايت شده از آن حضرت كه فرمود اين دعائي است كه من بسيار مي خوانم و از خدا سئوال کرده ام كه هر كس اين دعا را در روضه من بخواند خدا او را نااميد برنگرداند:

يا عتق عند العدد، ويا رجائي والمعتمد، ويا كهفي والسند، ويا واحد يا احد، ويا قل هو الله احد، اسألك اللهم بحق من خلقتك من خلقتك ولم يجعل في خلقك مثلهم احدا، صل على جماعتهم وافعل بي كذا و كذا و به جاي اين حاجات خود را بخواهد.^{١٠٨}

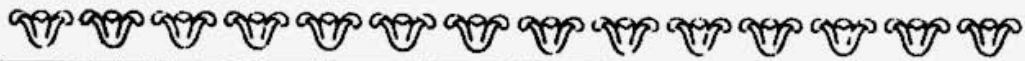
فقير گوید: كه بسيار مناسب است كه زيارت جامعه كيبيره را در حرم مطهر آن حضرت بخوانند زيرا كه صدور آن كلمات بليغه كه داراي تمام مراتب اظهار بندگي و تذلل و اعتراف بعظمت و جلالت ائمه عليهم السلام است، از مصدر جلال آن حضرت

(١٠٥) - اثبات الوصية مسعودي ص ١٧٢ چاپ سنگي.

(١٠٦) - بيست و پنجم جمادى الاخره و بيست و ششم آن هم گفته شده است.

(١٠٧) - مروج الذهب ج ٤/٨٤.

(١٠٨) - بحارج ٥٩/٩٩ به نقل از امالي شيخ طوسي.



عليه السلام است.

□ ۱۳ - الامام الحادي عشر. وسبط سيد البشر، السيد الرضى الزكى ابو محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام.

ولادت باسعادتش در مدینه طیبه در دهم ربیع الثانی سنه دو یست و سی و دو و بعضی هشتم و برخی چهارم ماه مذکور، گفته اند.

والده ماجده اش از عارفات صالحات و مفزع شیعه بود و اسم آن معظمه حَدِيث (بضم حاء و فتح دال) یا سلیل است و از او جده تعبیر می نمایند.

و شهادت آن بزرگوار روز جمعه هشتم ربیع الاول ۱۰۹ سنه دو یست و شصت به سن بیست و هشت سالگی در سَرَمَن رَی واقع شد و این در ایام خلافت معتمد علی الله، احمد بن جعفر متوکل بوده و آن جناب را دفن نمودند در همان خانه که پدر بزرگوارش حضرت هادی علیه السلام دفن شده بود و صدمات و اذیتها و گرفتاریها که برای جواری و زنان آنحضرت روی داده از حبس و اعتقال و شدت صعوبت طلب سلطان زمان، در پیدا کردن حضرت حجة بن الحسن امام زمان علیه السلام و تفتیش خانه ها و اخافه شیعیان و تشرید ایشان به سعایت جعفر. شیخ مفید در ارشاد بآن اشاره فرموده.^{۱۱۰}

وفي الدروس: و روی ابو هاشم الجعفری قال قال: ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام قبری بسرمن رای امان لاهل الجانبین.

وقال المفید رحمه الله یزاران من ظاهر الشباك و منع من دخول الدار.

وقال الشیخ ابو جعفر وهو الاحوط لانها ملك الغير فلا یجوز التصرف فیها الا باذنه.

قال ولو ان احداً دخلها لم یکن مأثوماً و خاصة اذا تاوّل فی ذلك ماروی عنهم علیهم

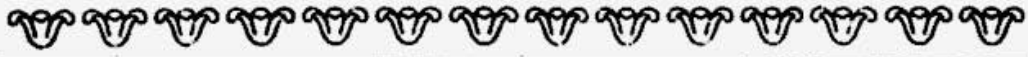
السلام انهم جعلوا شیعتهم فی حلّ من ما لهم انتهى.^{۱۱۱}

و روی الشیخ عن ابی عبدالله الحرانی قال قلت: لابی عبدالله علیه السلام ما لمن

(۱۰۹) - اول ربیع الاول و دهم آن هم گفته شده است.

(۱۱۰) - ارشاد مفید ص ۳۲۵.

(۱۱۱) - دروس شهید اول کتاب مزار ص ۴.



زار الحسين عليه السلام قال: من اتاه وزاره وصلى عنده ركعتين كتبت له حجة مبرورة فان
صلى عنده اربع ركعات كتبت له حجة وعمرة قلت جعلت فداك وكذلك كل من زار اماماً
مفترضة طاعته قال وكذلك كل من زار اماماً مفترضة طاعته. ١١٢

□ ١٤ - الامام الثاني عشر مولانا وامامنا المهدي الحجة بن الحسن.

صاحب العصر الامام المنتظر من بما ياباه لايجرى القدر
حجة الله على كل البشر خيرا هل الارض في كل الحصال
شمس اوج المجد مصباح الظلام صفوة الرحمن من بين الانام
الامام بن الامام بن الامام قطب افلاك المعالي والكمال
صلوات الله عليه وعجل الله فرجه الشريف.
ولادت باسعادت آن نور عالم تاب در سرمن راي در نيمه شعبان سنه دويست و
پنجاه و پنج واقع شد.

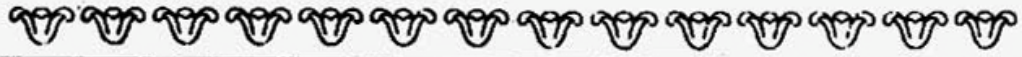
والده ماجده اش حضرت نرجس خاتون از اولاد حواري حضرت عيسى است.
ويستحب زيارته عليه السلام في كل زمان ومكان والدعاء بتعجيل الفرج عند
زيارته.

وتأكد زيارته في السرداب بسرمن راي.
وهو المتيقن ظهوره وتملكه وانه يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.
اللهم انا نسالك بك وبحق حبيبك محمد صلى الله عليه وآله واهل بيته الطاهرين،
ان تصلي على محمد وآله وان تحشرنا في زمريهم وتعتق رقابنا من النار بحقهم وتعجل فرجهم
وفرجتنا بهم وتدرك بنا اياهم، يا ارحم الراحمين.
قال الشيخ المفيد في المقننه:

وبجزيك ان تقول في زيارة كل امام: السلام عليك يا ولي الله، اشهد انك قد
نصحت لله واديت ماوجب عليك فجزاك الله خيراً الجزاء ولعن الله الظالمين لكم من الاولين
والاخرين. ١١٣

(١١٢) - تهذيب شيخ طوسي ج ٦/٧٩.

(١١٣) - مقننه مفيد ص ٧٦.



زيارة اخرى مختصرة وبجزيك من جميع ذلك ان تقول: السلام عليه يا ولى الله
صلى الله عليك ورحمة الله وبركاته. ١١٤

وبجزيك لوداع كل امام ان تقول: السلام عليك يا مولاي ورحمة الله وبركاته
استودعك الله واقراء عليك السلام وتنصرف اذا شئت ان شاء الله تعالى. ١١٥

و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: اذبعدت باحدكم الشقة ونأت به الدار
فليعل اعلى منزله ويصل ركعتين وليؤم بالسلام الى قبرنا فان ذلك يصل الينا. ١١٦

و روى عن ابى الحسن موسى بن جعفر عليه السلام انه قال: من لم يستطع منكم ان
يزورنا فليزر صالحى شيعتنا يكتب له ثواب زيارتنا ومن لم يقدر ان يصلنا فليصل صالحى
اخوانه يكتب له ثواب صلتنا. ١١٧

كتب هذه الرسالة الشريفة بيمناه الوازرة هادى بن محمد مهدى القائينى رجاء ان
ينفع بها يوم لا ينفع مال ولا بنون فى شهر رمضان سنة هزار وسيصد وچهل و سه (ه ق). ١١٨



(١١٤) — مقننه مفيد ص ٧٦.

(١١٥) — مقننه مفيد ص ٧٦.

(١١٦) — مقننه مفيد ص ٧٦.

(١١٧) — مقننه مفيد ص ٧٦.

(١١٨) — تاريخ پايان تأليف الانوار البهية كه پس از اين رساله نگاشته شده، آخر ماه رمضان ١٣٤٣ ه ق

مى باشد.

استدراکی در مقاله
«پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف»



در شماره دهم، مقاله‌ای زیر عنوان «پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف» به چاپ رسید و در آن گفته شد که حدیث یاد شده بین عامه شهرت فراوانی دارد، اینک می‌افزایم که دانشمند نامدار اهل تسنن، جلال‌الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ ه.ق.) در باره این حدیث کتابی نوشته به نام «التنبیه بمن یبعثه الله علی رأس کل مائة» و در آن کتاب می‌نویسد:

«و ممن یصلح ان یعد علی رأس الثلاث مائة الامام ابوجعفر، محمد بن جریر الطبری، و عجتب کیف لم یعدوه و هو اجل من ابن شریح و اوسع علوما...»^۱.

(۱) عبقات الانوار فی اثبات امامة الائمة الاطهار، تألیف مرحوم میرحامد حسین (ره) جلد حدیث غدیر، ناشر: چاپخانه (شرکت تضامنی) علمی، چاپ دوم، رحلی، ج اول ص ۳۶، «فیض التقدر» نوشته مرحوم محدث قمی (ره)، مخطوط، برگ ۹ و ۱۲۶ از نسخه عکسی، و «خلاصة عبقات الانوار» ج ۶/۹۳ - ۹۴، وج ۱۸۹/۹.

همچنین مرحوم میرحامد حسین (در جلد یاد شده عبقات از ص ۵۵۸ - ۵۸۲، در باره ابوهریره و احادیث وی، بطور بسیار گسترده و عمیق، بحث کرده است. کسانی که خواهان آگاهی بیشتر در این زمینه‌اند، می‌توانند به کتابهای مذکور مراجعه کنند.

رضا مختاری



فهرست مطالب
 هفده به هفتاد و هفتادین صفحه علمی لم

تماکس صبح و شفق و تعرف برخی از آلات و کواکب و در صرف قبله و حجر اسماعیل و نظائر آنها همراه با مباحث قهسی و روایی در ضمن بسیاری از مسائل است. چهارده درس اول آن اصول و امهاتی در مطالب ریاضی مانند بحث در مثلثات مستوی و کروی در پیرامون شکل منحنی و ظلی و تحصیل ظل (تائزات) و جیب (سینوس) و اختراع آنها از علمای اسلام و دیگر مباحث فرعی آنها است.

در درس ۷۲ آن بحث می شود که عمل پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم در بنای دیوار مسجد مدینه الگوی رهنمون خط زوال و استیباط و اختراع ظل برای ابوالوفاء بوزجانی شده است.

در این کتاب حدود سی طریق ریاضی هیروی در استخراج خط نصف النهار و چندین طریق در تحصیل سمت قبله و در تعیین قبله مدینه به اعجاز رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بدون اعمال آلات و وسائل رصدی بحث می شود.

در پایان کتاب سه جدول در تعیین طول و عرض و جهت و انحراف آفاق آمده است.

دروس و معرفت الوقت وَالْفَيْبَلَاتِ

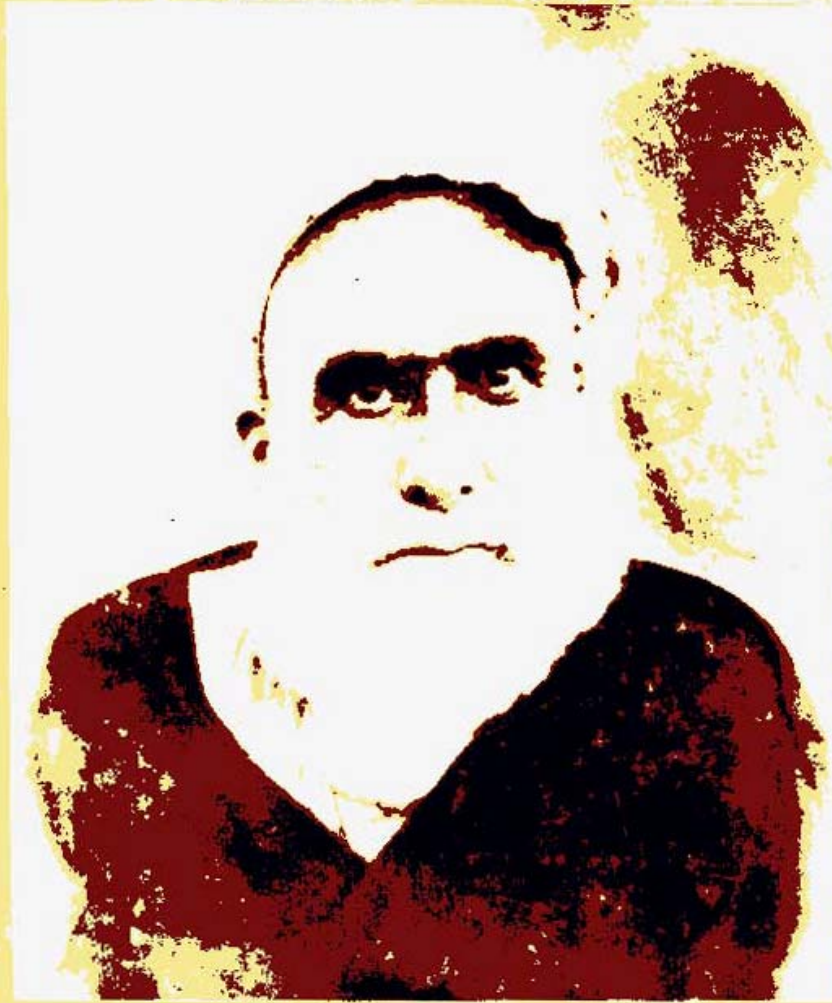
حسن زاده آملی

مؤسسه النشر الاسلامی التابعة
 لجماعة المدرسين بقم المشرفة (ایران)

این کتاب حاصل هفده سال درس هیأت و ریاضی است که توسط مولف محترم در حوزه علمی قم برای افاضل محصلین علوم اسلامی تدریس گردیده و در همان زمان، تدوین و تنظیم شده است. کتاب نامبرده حاوی هفتاد و شش درس پیرامون معرفت وقت و قبله و تعیین خط زوال یعنی خط نصف النهار و امور مربوط بدانها از قبیل معرفت دوائر عظام و صفار و کرویست ارض و تحصیل مساحت آن و طول و عرض جغرافیائی آفاق و کواکب و بحث از فلک به اصطلاح ریاضی و طبیعی و فرق بین برج و صورت و مقدار میل کلی و قوس تعدیل النهار و تحقیق در هلال و فجر و

قال النبي (ص):

إِنَّ مَثَلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ
كَمَثَلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ



مرحوم حضرت آية الله حاج شيخ عباس قمي